کتاب اکسیر جوانان
در اعتقادات و عرفان
طبع نشده است

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و سپاس بی قیاس مر قدرتی را سزاست که بحکم حکمت ادم را پدید فرمود و به حسن صباح آدم را و بدین تاج کرم

الصبر مفتاح الفرج در گنجینه دل او هدیه نهاد و در لکه تقرب بتاج زر و مانند بمرتبه بیست که بدان ارزانی ترا لاهز

شاید نمود لهذا عدد کثرت را قطبیت بعض مرقوم دارد ... تفتیش از مهمات تحریک مضطرب و ساکن و قرت شکرو

عالم کون را بنیاد زر اخیر بر دل عالم تا ... چشم ... این عدد جبار ... برده که ... و در ... تقرار ... ثبت

و دل بر حکم و بعد سیر ده و تمیز بقا بفرزند و ... قرار ... نماند ... ما ... فرزند ... نو و خود ... برپای

تا ف و جریان باد را حکم جمیل ... و مدار ... فرق که آنچه نهفته در رحمت ... الهو ... که ... جواهر

آن ... آنکه ... آن ... ضعفا را ... مضطرب و حیران ... و گشتی ... ازرق ... شیر

... بر دو آن رو ... حیث ... رزین امین بر سر بر ... شد و ... بضعف ... متصف کردانند

و فروع ... تو ... به ضعف و ... ضعف ... و ... عطیه ... بجهة ... شده ... ساز ... حاس ...

وصیت کردند چونکه خادم روح بود بخشش خود ... از ... هیچ ... نماند ... ماموره و مشهور ... آن

بکردند ... و ... تقریر ... تکلیف ... از آن تحریک ... تسکین ... ملاحظه ... بهار ... بعد ... از ... فلک ... نی

تا ... اطاعت آن ... سبب ... آن ... را ... مخالفت باعث شقاوت ... و ... بیش ... کرد

... هر ... کرکس ... از ... اطاعت ... کسیکه ... ایشان ... نام خود کردند باسم علی ... برکزیده ... اورد

بر جمیع ... از ... و ... تابع شد ... آن ... را ... کب ... عشر ... از ... سیه ... خانه

[illegible]

... از اخیر ... الصدق و ... خود ... گردان ... که ... قطرات آب

رحمت ... ورق ریاحین ... ایمان ... جهان اما بعد ... که ... و ... شده و ...

در ... ایشان ... تا ... الاخ ... بلکه قدرت خود پرداخت ... نوع ... را ... و ...

مرکب ... هر ... سلطان روح را در مملکت ... سلطنت شد و ... تعیین و ضبط ... مملکت

و معرفت ... بعد ... کرده اند ... صفات ... و ... صفات ... و ... طریق

تحصیل کردند و جایزه ... و ... را ... عبارت ... رسانید ... فرقه

... فرقه ... و ... و گاه ... وقت و ... خوب ... بود

و ... هر یک ... از ... در تحصیل ... مستقر ... در ... را ... حیات

... وقت ... نتوانند ... قوام ... و ... عطوفت ... دیگر

... را ... کردند ... و اطاعت ... در جمیع ... واجب کردند ...

... در ... رسانند ... معلوم ... عبارت ... ذات

موقوف بر معرفت ... اطاعت ... صفت ... صفات حمیده ... کیفیت

مرکب ... از چهار ... در ... و ... در شرح ... ایام ... ترکیب ... طبایع ...

... سبب این ... زنده ... داشته ... به ... سبب عظیم ... نور ... شده ...

... در شرح ... ایام ... نسخه ... را ... بود ... این نسخه ...

... این نسخه ... فرض ... کرده ... بجانب ... در ... سلطان ...

بعد از آن ختم تحقیق شده بود و بعد از آن در شرح رسالهٔ اخلاق الفاظ با نفع خود خاص نمایند و در جمیع

چنین جواب مشکل ایشان ندانم بود قبض خود دانا که پرسش نمودن گشت رغبت قبول از خواهران خود را

در زمرهٔ محدث که از آن ساده دلان و نیز در روز دینی جاری ده و ستایند که گرگاه باشد کریمان

بخواهی چون بعد و چنین این چون کار گیرد و پس و خوب آنرا طلاق خالص گردانم که این نسخه کبری

و جمیع این جزو آن مرکب از چهار جزو این نسخه را مرتب به چهار جزو ساخت جزو اول در اصول اعتقادات

و آن مشتمل است بر ده فصل و خاتمه فصل اول در معرفت حق تعالی فصل دویم در تقدیس فصل سیم

در قدرت فصل چهارم در علم فصل پنجم در اراده فصل ششم در سمع و بصر فصل هفتم

در کلام فصل هشتم در افعال فصل نهم در نبوت فصل دهم در امامت خاتمه

در احوال آخرت جزو دویم در اعمال ظاهری و آن مشتمل است بر ده فصل و خاتمه

فصل اول در ترغیب نماز فصل دویم در صلوات فصل سیم در بیان زکات فصل چهارم در روزه

در بیان حج فصل پنجم در جهاد فصل ششم در قرائت قرآن فصل هفتم در دعا

فصل هشتم در امر معروف فصل نهم در طلب حلال فصل دهم در قیام بحقوق ناس خاتمه

در متابعت شریعت جزو سیم در اخلاق مذمومه و آن مشتمل است بر ده فصل و خاتمه فصل اول

در شره طعام فصل دویم در شره کلام فصل سیم در غضب فصل چهارم در حسد فصل پنجم

در بخل فصل ششم در حب جاه فصل هفتم در حب دنیا فصل هشتم در کبر

فصل نهم در عجب فصل دهم در ریا خاتمه در تجهیز اخلاق جزو چهارم

در اخلاق حمیده

در اخلاق حمیده و آن مشتمل است بر ده فصل و خاتمه فصل اول در توبه فصل دویم

در خوف و رجا فصل سیم در زهد فصل چهارم در صبر فصل پنجم در شکر

فصل ششم در اخلاص فصل هفتم در توکل فصل هشتم در محبت فصل نهم

در رضا بقضا فصل دهم در ذکر موت خاتمه در مناظره و محاسبهٔ نفس

جزو اول از کتاب اکبر در اعتقادات بطریق اجمال زیرا که بسط آن از کتابهای کلامی شود

پس چه بیان در قسمی از کتب که ... و آن مشتمل است بر ده فصل فصل اول در معرفت باری تعالی

حمد و ستایش و رحمت ... در کتاب الله ... را ... خود را بر بنده کمال خود

باشد لعل بطریق ... سید ... ثانیا ایشان بکتاب نزل بزبان بشر ... زبان

اولیای محققین با که خلق ... و کتاب ... مختص ... معرفت حضرت باری تعالی

طرق بسیار است چنانکه گفته شده است که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق اما اکثر

محقق طریق ... معرفت الله تعالی نظر بطاقت بشر ... شناختن آنحضرت

نظر بجانب ... دیده باشند و در وصف ... و پس نظر بآن جانب ...

... دیده و آنچه ... روشن گردد و هر چند ...

... و چنین حرکت کند ... تیره ... برخیزد و ... کند ...

... را ... جمع ... چون مجرد اصلا ق ... کنند کنه ...

... کنند ... این نوع مرتبه را ... و ... فهم ...

و جمعی دیگر ... مرتبه ... نشده ... تا ... و ما ... آن ...

که علم بوجود آتش بهم رسانند و این نوع مرتبه را در شناخت حضرت باریتعالی مستدلین خوانند
و جمعی دیگر با این مرتبه راضی نشوند و سعی نمایند تا آثار دیگر از آتش ببینند پس زیاده بدل بهم رسانند
تا جایی که مر آتش کنند پس آتش را در شخص آتش زیاده اطمینانی بهم رسد و این مرتبه را علم
الیقین نامند و جمعی دیگر با این مرتبه نیز راضی نشوند بلکه آنچه لازمه سعی باشد بجا آورند تا خود را
بآتش رسانند و بالکلیه فانی شوند این مرتبه را در شناختن عین الیقین نامند اما بهترین
مرتبه حق را در وجود علم ظنی حاصل میشود نه یقینی نزد مرتبه تقلید نامند و مرتبه ثانی که علم
یقینی بهم رسد بسبب شواهد حق از علم الیقین نامند و مرتبه ثالث را که [illegible] آتش [illegible]
و آتش را ببینند از عین الیقین نامند و مرتبه رابع را در آتش فانی شوند از حق الیقین خوانند
نظر بمعرفت باریتعالی چنین میتواند که طالب [illegible] در نظر دارد که [illegible] این مراتب را دریابد
فصل بیان کنیم فصل اول در شناسایی معتقدان بدانکه صاحب این مرتبه در زمره مسلمانان است
و با این مرتبه نجات نیز یابد بشرط آنکه پیش از این [illegible] مقدور نباشد اما در درجه صاحبان
مراتب دیگر نمیرسد و کسی [illegible] که صاحب این مرتبه خدا تعالی را بدلیل نشناخته است
پس داخل مسلمانان نباشد بلکه داخل مسلمانان است و [illegible] بود ملاقات قول کرد و
بهیچ مسلک راه [illegible] انبیا و اولیا علیهم السلام اکتفا کردند در مسلمانی باقرار زبان
و انقیاد باحکام شرعی [illegible] منقول نیست از ایشان علیهم السلام تکلیف کرده باشند [illegible]
در دعوت بیان استدلال بر توحید چون چنین باشد که کفار در معرکه قتال امان خواهند
و از ایشان اکتفا کنند باقرار شهادتین و بعضی که بایمان از دنیا رفته گفتن [illegible] ایشان بطریق
مسلمانان

مسلمانان کردند و بعضی از ایشان را [illegible] خبر دارند فلان کس کافر شد و از ایشان هیچ برهان طلب
نکردند بلکه اکتفا بشنیدن شهادتین کردند و آهسته آهسته در اواخر ایشان بشنیدن مواعظ و خطب نرم شده
و بجمله [illegible] برهان نیز [illegible] شده [illegible] کفت [illegible] بیشتر در آنکه در این مرتبه
اکتفا باقرار زبان کردند و طلب برهان نکرده است [illegible] در عقاید [illegible] خدا تعالی را
بغیر از شناخته بدلیل نه بجمله بلکه بهیچ [illegible] که در آن فکر نه بجمله در شناخت باریتعالی
نکرده پس [illegible] مسلمان شد و اقرار کرد که بزبان اقرار کرده نیز گفته اند که آن خدا را
در قلب بدلیل [illegible] ثابت میدانند [illegible] آنکه مسلمانان میدانند [illegible] که این شخص
و مسلمان شده است [illegible] میدانند
که مسلمان شد و اقرار کرد که گفته است که آن خدا را [illegible] میدانیم [illegible] نیز میدانیم
[illegible] والسلام و چنانکه تا مسلمانان میدانند نیز بطریق [illegible] اقرار کنیم [illegible] نیز گفته
[illegible] درباره طلب نکنیم چون میدانیم که ایشان خدا تعالی را در وجود دانسته اند بدلیل
فصل دوم در شناسایی خدا تعالی باستدلال و این مرتبه را علم الیقین نام کردیم بدانکه استدلال در
شناخت خدا تعالی بر دو قسم است قسم اول آنکه مرد [illegible] جاهل باشد از وجود صانع
چنانکه در مجلسی رفت در امیر المؤمنین علیه السلام که [illegible] فرمودند [illegible] خدا تعالی [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] روز [illegible] بلکه [illegible]
در رشته کار را [illegible] علیهم السلام [illegible] است [illegible]
امیر المؤمنین است که طریق شناخت [illegible] کم مرتبه [illegible]

در عالم استدلال است بر یکم چنانکه چو پیست شناخته بود ظاهر آن است که بالکلیه شیء دارد اعتقاد باشد

خدا را موجود ندانند و جمله حوادث را به وجود صانع نکنند چه عقل مشغول است از تاثیر و ترتیب استدلال

گفته که غاری خود را چون شناخته [illegible] در وقت استدلال دست در چرخ داشت بر داشت بعضی

چرخ بایستاد حقیر [illegible] گفته و محتاج باشد بگردانند پس عالم بدین عظمت چه صاحب

چون تواند بود بدانکه هرگاه به این قدر کسی را علم به وجود صانع بهم رسد اما علم الیقین نه ظنی و نه بالجمله

خود کم است در شناخت خدا و خدا را شناخته است به علم الیقین و استدلال [illegible] و در این مرتبه [illegible]

کافی است و از خدا شناسان است   قسم دویم آنست که ابطال ادله ثبوت ذات و ابطال

دور و تسلسل [illegible] و بجنبانند که [illegible] و در آید رفع نتوانند کرد و اگر خلاف مذاهب شبهه [illegible]

برهان بر خلاف مطلب لفظ کنند رفع توانند کرد تا این حالت شرط اسلام نیست بلکه [illegible]

نیز در هر زمانی بر یکی از زمان واجب است که بر نهج حال باشند اگر خلاف مذاهب بهم رسد و شبهات

در این که در جواب توانند [illegible] این حالت شرط اسلام [illegible] لازم [illegible]

تفصیل این حالت را بالقصه مذکور کنند نه بقصه [illegible] بحث کنند و در مجالس [illegible] مشهور

[illegible] عام برده باشند اگر تفصیل این قصه که [illegible] خواهد بود   فصل سیم در عین الیقین

بدانکه مرتبه عین الیقین بعد از مجاهده نفس و کسب اخلاق حمیده و سلب اخلاق رذیله

و تزکیه [illegible] است [illegible] تا بعد از این [illegible] است که از راه الهام حاصل شود نه از راه

استدلال نیز [illegible] که گفته [illegible] عین الیقین و حق الیقین از راه استدلال حاصل نمیشود مگر ایشان

[illegible] مجاهده است تا اگر مجاهده باشند و دل خود را پاک کرده باشند ممکن است [illegible]

استدلال

استدلال کسب این مرتبت کنند و اما آنکه گویند طریق منحصر در استدلال است هم تمام نیست

بلکه مجاهده راه بهتر طریق ممکن است که کسب کمال کنند اما الطریق آنکه قدم از جاده شرع شریف بیرون ندارد

و نهایت [illegible] بعضی [illegible] ممکن است [illegible] روش سالف و سایرین [illegible] اما الطریق آنکه چون

کسب مرتبه علم الیقین [illegible] شروط برهان را چنانکه لازم است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این مرتبه را عین الیقین نام کنند [illegible]

که ما چنین میدانیم [illegible] مرتبه عین الیقین [illegible]

[illegible]

غیر [illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل چهارم در حق الیقین بدانکه این مرتبه از بعد مرتبه سابق [illegible] حاصل میشود

و آن چنان است [illegible] عین الیقین حاصل شد و در این مرتبه صاحب [illegible]

[illegible] نظر میکند [illegible]

[illegible]

دیگر دل و سینه و دست و پا و غیر آن که از عضو نظر دیگر می‌کند آن عضو را مرکب چند از پوست و گوشت و عضلات
و عصب و شحم و رباطات و اوتار و غضروف و اعصاب و عروق و استخوان و بعد از آن نظر دیگر می‌کند
می‌بیند همه اینها از چهار خلط فراهم آمده است از خون و صفرا و سودا و بلغم و نظر دیگر می‌کند
چهار خلط را می‌بیند که فراهم آمده از ماکولات و مشروبات و نظر دیگر می‌کند می‌بیند همه
ماکولات و مشروبات عناصر اربعه است نظر دیگر می‌کند جسم را مرکب از جواهر می‌بیند
و همه اجزا را سررشته وجود و جبار حقیقی را می‌بیند و تصور فنای مطلق می‌یابد هرگاه
این حالت او را حاصل شد و به این صفت راسخ شد بر هر یکی از موجودات نظر کند فانی خواهد دید
و غیر را موجود و باقی نمی‌شود در این مرتبه او را حالی پیدا رسد که عقل از دست رود و مجذوب شود
و حیران مانده و هیچ خبر و هشیار نه [illegible] و از مرتبه تکلیف بدر رود [illegible] مجذوبان شود و این
حال از بی ظرفی او خواهد بود [illegible] و در این عقل کامل باشد و تحویل [illegible] ذات نگهدارد
و [illegible] ذات [illegible] مرتبه حق الیقین [illegible] و فنا فی الله عبارت از این مرتبه است
باری [illegible] این [illegible] که این جا جای [illegible] کتاب است   الفصل [illegible] در تقدیس بدان که
باری تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و در جهت و مکان و زمان و در جهت نیست تا لازم آید که محدود و متناهی
و حادث و مجزی نیست و مرکب نیست نه متعدد و نه منقسم و اشتراک نه است تا فنا پذیر است و لازم آید
و از این جهت [illegible] و مانند ندارد و محدود نیست مقدار و مفروض نیست قبل و [illegible] است
دور از جهات و متمکن نیست در سموات که مستقر است بر عرش باستوائی که خود فرموده است
و معنی آن که گفته است استوا منزه است از مماست و استقرار و تمکن و حلول و انتقال و عرش

اورا در بدیم گذشته

اورا در بدیم گذشته است بلکه عرش و حاملان او بر داشته لطف او و مقهور قبضه قدرت او اند
و فوق عرش است فوق حقیقی [illegible] و از همه چیز بعید است اما در نهایت قرب است از هر چیز
و از رگ گردن نزدیکتر است بر بندگان و تغیر از آن منزه است و همه چیز را ماند نیست
تغیر نه که ذات او به ذات خلق نماند صفات او نیز به صفات خلق نماند تغیر نه بلکه ذاتش
هیچ چیز را معلوم نیست صفاتش نیز هیچ چیز را مفهوم نیست بلکه سلوب و اضافاتی که نظر به آن توان
سلوب و اضافات ممکنات از نماند و معلوم نیست هیچ کس آن را چنانچه هست نشناخته
و نشناخت و نخواهد شناخت [illegible] و هر که او را شناخته در زندگی
معنی صدق آیه و هیچ فناء [illegible] تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا   الفصل [illegible] در قدرت باری تعالی
بدان که [illegible] باری تعالی و تقدس حی قادر و جبار و قاهر است خلق کرده است خلایق را به قدرت و اختیار
نه به ایجاب و اضطرار و هیچ یکی از ممکنات از قبضه قدرت بیرون نیست [illegible] که در خود مانند
ترجیح بلا مرجح قبیح است روا نیست او را عجز و قصور روا نیست نیست او را ضعف و فتور عارض
نشود او را رفق و مروت و برکرد [illegible] او را عدم و فوت او را است ملک و ملکوت و
او راست عزت و جبروت او راست سلطان و قهر او راست خلق و امر [illegible] آسمان ها
و هم همه به قدرت او است متفرد است در خلق بکمال حکمت و متفرد است به ایجاد و
ابداع و به قدرت خود اسباب کون آن را و حیات [illegible] در کل عالم خود نشانه را
و به قدر معاش [illegible] رزق [illegible] بطریق [illegible] رزق کامل [illegible] به قدر [illegible]
غیر [illegible] در نهایت حکمت و [illegible] لوم

فصل بدانکه قاعده در ترقی نفس ایست که از اعلی باد نی ترقی کند نه از ادنی با علی

چون برین ترتیب بر عکس واقع شده است و منفی نمیشد که کسی اگر که سنه نباتی است به از وم نیز تکوان بود

پس وکر از وم بود از سنه نزهی خواهد شد بدانکه منقصرین منسوبان اند تعالی علیهم اجمعین در جواب دفع

دقت گفته اند یکی آنکه چون سنه در وجود مقدم بر از وم است بود وکر نیز مقدم داشته اند تا ذکر

مطابق طبع باشد و دیگر آنکه در وم هر جنس هر نوع بهم میشد که بر یکدیگر عطف کرده باشند

و نبه را بناظر میرسد که درین جا ترقی از اعلی است با دنی و دقت عدم ترقی نفس تمام است و دیگر احتیاج

با دلیل ندارد و از این جهت که باریتعالی فرموده است که خضر شکند طیر شانرا سنه و از وم نیز عاجز

سنه و از وم نمیشد و ظاهر است که عجز از سنه در عالم عجز اعلی است نظر بعجز از وم چون از وم اشتد

افتاده است نظر بسنه پس کسی که عاجز ضعیف باشد عجز او بیشتر است از آنکه عاجز صاحب قوت باشد

فصل بدانکه بعضی از متکلمین گفته اند که حکما باریتعالی و ملکه شرارا فاعل موجب باصطلاح ایشان منفعول

میدانند یعنی فعل او بطبع است نه باختیار و مثلی آورده اند آتش را و درین غلط استدلالی از این

آنکه حکما دلیل گفته اند بدانکه باریتعالی عالم است و ظاهر است هر عالم بفعل خود در فعل خود موجب

بمعنی مذکور نخواهد بود و عبارتی که ایشان اختیار شده است که خدای تعالی فاعل موجب است بمعنیه

اسم فاعل است بمعنی واجب کرداننده و نیز چیزی را علت تامه چیزی سازنده پس قرار حکم

خدا تعالی فاعل مختار است در میان متکلمین و حکما خلافی که واقع شده بیان خلاف در کیفیت صدور

عالم است از باریتعالی پس در نزد حکما صدور فعل بر سبیل تعاقب است و جایز نمیشد تاخیر فعل از علت تامه

و از تا خیر باریتعالی احتیاج نداشته باشد که اختیار رافع است اما از دفع جهت فاعل باستقلال

الوذذيثه

در وقوف میشد صدور فعل از او مخیر و مغایر ذات او تعالی و قدرت باشد و در تعین جهت

تحقق است در دنیا و از فقره ایراد آنکه امکان تحقق است با دنیا که از امکان انقلاب عدم کرده

انقلاب ماهیت مطلق در اینجا باطل است پس حدوث این که هم فعل غیر مسبوق است بچیزی بعد از آنکه

در این وقت چیزی دیگر غیر از علت تصور کرده نمیشد و در آنکه در این ایام وقتی بر طرف این تعالی

میشد از این که عدم محض وصف کرده نمیشود بچیزی این چیزی دیگر تابع شمار علت و ذات قادر فعل

در تحقق است در علم الهی پس عدم مانع نباشد معلول قدیم را و در نزد متکلمین وجود دیگر شرط است پس وجود

نفس چیزی دیگر بعد از وجود و دیگر وقتی از وجود دیگر چیزی موجود شود پس قدیم دیگر هم تحقق میشد بلکه بعد از وجود

و تجدد بعض چیزی دیگر نه باشد و دیگر دلیل در قدرت میشد که دیگر حادث میشد اما اگر معنی ذات باشد

و تخلف معلول از علت تام جایز نباشد بر معلول مسبوق بعدم نخواهد بود اما اگر تخلف معلول از علت تام

جایز دانسته معلول مسبوق بعدم خواهد شد پس میرسد کسی را که گوید هرگاه باریتعالی فاعل مختار باشد و تخلف

معلول از علت تام نیز جایز باشد هر چه اختیار کند مختار خواهد بود پس لازم شد که صفت نظام کل بود و در این

دیده باشد که معلول قدیم بهم نرسد و بعد از آن وکلی نیز بر عقاب او چون و چرا که بعد از آنکه خلق عالم

مصلحت را باید دانسته و نقصان نظام عالم رسد و نقص فعل قدرت باری نیز لازم نیاید اگر کسی گوید در این قدر

بدیهی است و مخالف نقل و مقصود است اما آنکه مخالف نقل است ایست که آیات و احادیث دلالت

میکند بر حدوث عالم و بنا بر آنکه ما نقل کرده اگر چه خدا تعالی فاعل مختار خواهد بود اما لازم آید که عالم قدیم

باشد و بنا بر این مخالف عقل نیز خواهد بود و چون متکلمین ادلت بر ابطال کرده اند بر حدوث عالم

کسی دیگر را این هم جواب گوید که بر ما ان حدوث اگر تمام شود تمام اول در عالم اجسام است

و محالست که باری تعالی را منفعل باشد غیر جسم و اگرچه نفس صحیح است در مسکن جسم بنا بر اصالت حرکت
اما در غیر جسم نفس صحیح نیست و اثر [illegible] را [illegible] و وجه است که ممتنع است که [illegible] تعالی قادر [illegible] و عالم
بنا بر حدوث است اگرچه حدوث را چند معنی است   اصل چهارم در علم باری تعالی بدانکه باری تعالی
عالم است بجمیع معلومات و علم او [illegible] با آنچه [illegible] از جهت سمک تا فوق سموات [illegible] معلوم است
و در او بوجه کلی و جزئی جمیع کلیات و جزئیات پس پوشیده نباشد بر او جمیع موجودات حتی عالم است
بر همه امور و نسبت دیگر بر [illegible] و ضرب است [illegible] و حرکت ذرات در جهت همه را مطلع است
بر همه حس ظاهره و حرکات خاطر و خفیات سرایر نه بعلم زائد قدیم یا حادث بلکه آنچه ذات او [illegible]
ذات او نه بصفت علم   فصل اگر کسی گوید [illegible] دلیل بر [illegible] تعالی عالم است بدانکه اثبات علم را دو طریق است
یک طریق متکلمین و آن چنین است که گویند [illegible] باری تعالی افعال محکم و متقن صادر شده است بر ترتیب [illegible] حکم
حکم میکند که صاحب این افعال عالم است و دیگر طریق حکماست و آن [illegible] چند تقریر است اما [illegible]
معلوم است که تحقیق علم کسی را متحقق شده است که مرتبه [illegible] باشد و نفس خود [illegible] مجرد است و [illegible]
[illegible] باید [illegible] در [illegible] [illegible] باشد [illegible]
پس هرگاه [illegible] شد [illegible] که علم کمال مطلق است [illegible] حیثیت [illegible] و کل
آنچه [illegible] کمال مطلق است [illegible] ممتنع نیست بر واجب [illegible] پس علم ممتنع نیست بر واجب [illegible]
ممتنع نیست بر واجب [illegible] و [illegible] واجب [illegible] ممکن نیست و چون که
واجب [illegible] کمال مطلق [illegible] بواسطه آنکه در نهایت تجرد است و [illegible]
و وجود [illegible] پس ادراک ذات خود کند [illegible] پس ادراک کند جمیع

اشیاء را [illegible] و علم [illegible] مجرد [illegible] پس واجب تعالی ادراک کند
ذات خود را [illegible] بواسطه آنکه مجرد است و وجود [illegible] ادراک کند غیر را [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] بقدر تجرد [illegible] و [illegible] هر تجرد [illegible]
از جسم [illegible] و اشیاء [illegible] بذات مقدس [illegible] نهایت [illegible] پس محیط باشد بجمیع اشیاء
خواه مجرد [illegible] خواه ثابت باشد خواه غیر ثابت خواه [illegible] و خواه [illegible] آنکه علم
[illegible] تغییر [illegible] تغییر [illegible] اگر کسی گوید [illegible] مجرد [illegible] مقدار [illegible] عالم است [illegible]
[illegible] حق [illegible] پس تغییر [illegible] ولکن [illegible]
[illegible] علم [illegible] باشد تغییر معلوم لازم [illegible] تغییر علم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] مطابق [illegible] فرق [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] که [illegible] و دیدن [illegible] جمیع
[illegible] چند [illegible] و دیدن [illegible] پس هرگاه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] یک [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] دیدن [illegible] بلکه تغییر در حال [illegible] و تغییر در حال [illegible] لازم [illegible]
تغییر دیدن [illegible] که [illegible] علم [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] تعالی [illegible] عالم
[illegible] بجمیع معلومات [illegible] و اگر [illegible]
[illegible]   اصل پنجم   در اراده باری تعالی بدانکه [illegible] باری تعالی

نفع و ایراد قبیح و انکار رسالت میکند بلکه حق تعالی مرید و کاره است پس اراده که عبارت است
از علم باری تعالی باشتمال فعل بر مصلحتی که داعی باشد به ایجاد آن فعل عین علم خواهد بود و صفت قدرت باری تعالی خواهد بود
اما اراده که عبارت از مشیت است حادث است و غیر علم است چه حکما گفته اند که اراده [illegible] تعالی میگوید
که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون پس عبارت است از خلق اراده [illegible] پس [illegible] تعلق علم اراده
تعالی است ظاهرا [illegible] در حادث واقع شده است عبارت از این تعلق است به تقدیر حق تعالی
مرید و کاره است [illegible] بر روی [illegible] و قضا [illegible] نه غیر آنچه اراده [illegible] تعلق گیرد که [illegible] اگر
هرچه که [illegible] شر و ضرر و کفر و [illegible] و عصیان نعوذ بالله من سلوک سبیل الضلال   فصل ششم
در سمع و بصر بدانکه باری تعالی سمیع و بصیر است و شنیده و دیده [illegible] هر چند [illegible] باشد
و [illegible] از آنچه قابل دیدن باشد هر چند در [illegible] دوری [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] نه با گوش [illegible] نه با دل [illegible]
نه با آلت بلکه جمیع [illegible] قال الله تعالی و هو السمیع البصیر [illegible] از سمع و بصر [illegible] از علم
فصل هفتم   در کلام باری تعالی بدانکه باری تعالی متکلم است [illegible] وعده کرده است [illegible]
بشر [illegible] علیم [illegible] عذاب الیم [illegible] حادث نه قدیم و قرآن و انجیل و توریت و زبور و صحف
که [illegible] است که فرستاده است [illegible] ظاهر است که قرآن [illegible] مسلمانان
[illegible] زیاده و کم [illegible] که [illegible] قرآن [illegible] بعضی [illegible] بعضی غیر [illegible]
و بعضی غیر صحیح [illegible] آنچه [illegible] درست مسلمانان [illegible] تعالی
و تقدس [illegible] متکلم [illegible] این معنی [illegible] در جسمی [illegible] کلام [illegible]

فصل

فصل   چنین بباید که زیادتی در تحقیق کلام و اطلاق متکلم بر باری تعالی [illegible] کن که اطلاق
متکلم بر باری تعالی مجرد سمع است و عقل را در اثبات کلام [illegible] باری تعالی [illegible] حرف
[illegible] اطلاق کلام کنند [illegible] حروف و صوت [illegible] جمیع عقلا [illegible] وقت اطلاق کلام
[illegible] باری تعالی [illegible] و قیام [illegible] باری تعالی
[illegible] با [illegible] دیگر [illegible] پس [illegible]
[illegible] کلام [illegible] باری تعالی [illegible] باشد بلکه ممتنع [illegible] شریف و اراده که حق تعالی
متکلم است پس [illegible] مسلمانان [illegible] که حق تعالی متکلم است نه بالنطق ممتنع بلکه
[illegible] حروف و صوت [illegible] در جسمی [illegible] معنی [illegible] متکلم است و [illegible]
حق تعالی تعلق بر جمیع ممکنات [illegible] و عقل [illegible]   فصل   [illegible]
[illegible] کلام [illegible] تعالی [illegible] قدیم قائم [illegible] باری تعالی [illegible] حروف است [illegible] کلام نفسی
[illegible] باری تعالی [illegible] معنی متکلم [illegible] است [illegible] باعتبار [illegible]
نفسی [illegible] باری تعالی [illegible] در [illegible] اطلاق اسم کلام [illegible] نفسی
کرده [illegible] مخالف لغت است [illegible] حقیقة لفظ کلام [illegible] اطلاق کرده [illegible]
[illegible] اطلاق کلام [illegible] معنی [illegible] حقیقت است [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] معنی [illegible] خود [illegible]
[illegible] معنی نفسی [illegible] از علم [illegible] اما هرگاه که [illegible]
[illegible] که صفتی [illegible] و عقل [illegible] خود [illegible] کلام [illegible] صفات

بر جمیع خلایق از انس و جن و دلیل او منصوص کرده نبیست و جمیع دلایل که در دو امام [illegible] است و بعد از او [illegible]
مبعوث گردانیده و در حضرت رسالت پناه فضیلت جمیع خلق داده است و قضا و اثبات شده است نبوت او با اظهار معجزات
و آن قبول کرده با رسیده و امت و قرآن در جمله معجزات است مشهورتر آنکه فصحای عرب عاجز در معارضه مثل ده سوره و یک آیه
بعد از زمان آن [illegible] ما در صفحه [illegible] و در مقابل [illegible] آورده و تغییر در او راه ندارد و با آنکه قطع [illegible]
در بحث قدرت قرآن بیان [illegible] سطر [illegible] **فصل پنجم در امامت** امامت آنکه [illegible]
به تقدیر تکلیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و تصنیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
لطف است و لطف بر خدا تعالی واجب است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] [illegible] [illegible]
و صاحب معجزه و امام [illegible] [illegible] بعد از او فرزند بزرگش امام حسن و بعد از او امام حسین
و بعد از او فرزندش امام زین العابدین و بعد از او فرزندش امام محمد باقر و بعد از او فرزندش امام جعفر صادق
و بعد از او فرزندش امام موسی کاظم و بعد از او امام [illegible] علی بن موسی الرضا و بعد از او فرزندش امام محمد تقی
و بعد از او فرزندش امام علی نقی و بعد از او فرزندش امام حسن عسکری و بعد از او فرزندش [illegible] صاحب الزمان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **خاتمه** در دوام [illegible] [illegible] [illegible]

باران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **فصل ششم** در زمان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و باری تعالی [illegible] [illegible]
هر چند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باری تعالی [illegible] [illegible] باری تعالی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تکلیف [illegible] [illegible] [illegible] تکلیف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بر خدای تعالی واجب [illegible] [illegible] باری تعالی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باری تعالی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فصل هفتم در غیبت امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تکلیف بر بندگان لطف است و لطف بر خدای تعالی واجب است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باری تعالی واجب [illegible] انبیا علیهم السلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] علیهم السلام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آدم علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible]
و دیگر آنکه رسید از جانب خدای تعالی به بندگان [illegible] [illegible] پیغمبر است و مبعوث شده است

تمت [illegible]

و از اهل از عذاب و عقوبت و بلاها نجات یابد در قبر و برگشتن و در حشر از عذاب و کرب و از آنچه پیش فرستاده باشد

و باز یابد و بیفزاید در حشر نیز بری گرداند از قبر هر فردی از فرزند انسانی را و در آن وقت و در حیا باید خورد

آنچه عمل کرده در دنیا و کارها و عملها هر شود آنچه نهفته باشد در دل پس هر چند هر که خلق آنچه کرده باشد از خیر و شر

خواهد دید هر کس مقدار هر عملی خود را از نفع و ضرر عملی که به جا آورده از میزان ... حیث میزان اعمال

میزان چیزی است که از اعمال و کردار که وصف آن را در اخبار شنیده و هم چنین است جمیع این چیزها که شرع

شریف بیان نموده است از جمله قیامت و بعد از آن محاسبه خود و هر چیز از جمیع افعال و اعمال و اقوال

و دیگر ضمایر و عقاید و نیات آن از آن چه شده و انکار آنچه باشد ... کننده انبیا و رسل علیهم السلام

از صنیع در حضور که نفع دهد ... از صدق تصدیق آن را بر که ... از خود ... آن

صراط است که ... برو از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر ... و منازل ...

آن اشاره باشد بر انواع عبادات و امتثالات لهذا از ائمه علیهم السلام وارد شده است که صراط مستقیم ما ایم

یعنی هر کس که اطاعت ما کرد اطاعت کامل جمیع امتثالات را منقاد شده خواهد بود پس بی توقف از صراط

خواهد گذشت و الا بقدر آنکه بجای آورده باشد بدان مقدار نجات رستن خود را یافت لهذا بعضی چون برق

خواهند گذشت و بعضی نخواهند قدم از قدم بر داشت بلکه خود را در دوزخ خواهند دید و بعضی افتان و خیزان

و بعضی را با تمام زبانه آتش گرفته و بعضی را از کمر گرفته و بعضی نیم چیزی و بعضی قریب بر آنکه سبقت نمودند

و در این روز است که می گریزد مرد از برادر و از مصاحب و فرزند و از هم کس هر دو نفس الا از گرد

یا از فضل الهی نه از آن روانه شده نمودشان فوج فوج به بهشت و منافقان گروه گروه به دوزخ پس نمودن

به جهت اعمال خود را که مجسم شده است با انواع نعیم و منافقان به ... کرد از خود را به انکال جحیم و در آن ...

شفاعت کنند

شفاعت کنند انبیا و اولیا و شهدا و مومنان صالح مومنان را که گناهکار و اقرار کرده اند بعد از این مومنان در درجات جنان

و منافقان در زوایای نیران ابد الآباد و دیگر چیزی فی ما ورس نباشد که فضل الهی   جزو دوم   از کتاب ... اعمال ظاهره

و این مشتمل است بر ده فصل و خاتمه   فصل اول در ترغیب نماز ... روزی پنج وقت بر تو واجب کرده است تا ...

از صدق پاک کرد دلی رو به درگاه پروردگار آوری و معذرت تقصیرات طلب کنی و عرض حاجات خود نمائی ...

اهتمام در اتمام هر فعلی بجای آوری ... که وسواس را شیطان حمله سازی که وسواس ضایع سازد اگر عبادات را

و بدانکه مقصود اصلی از پاکی بدن و جامه پاکی دل است پس ... پاکی دل بودی ... اگر کرانی که

مراد پاکی دل بوده باشد دل خود را پاک ... احتیاج باشد بطهارت ظاهری ... هر جا که شارع

که نزد باید که در وقت ... و طهارت ظاهری بجای آوری ... شارع عمل ... نور ... پاک ...

و ... که دل از عالم ملکوت و بدن از عالم ملک و علاقه عظیمی است میانه عالم ملک و ملکوت پس طهارت ظاهری

عظیمی دارد در نورانی کردن دل ... که هر گاه تو ... صفائی در دل تو هم ...

آن صفا در دل تو ... پس این از برای علاقه باشد که در میان عالم ملک و ملکوت است ...

منقطع می شود پس از نور دل جوارح نورانی می شود ... کدورت دل ... جوارح دل نورانی می شود و از

جوارح دل ظلمانی میگردد ... بیان استبعاد باید کرد که در صنایع ... از ...

که بتجربه ثابت شده که جماع کننده در حالت جماع اگر نظر او ... فرزند

مایل بآن خواهد شد و آنکه نطفه در وقتیکه حرکت ... در آن وقت ...

اما توجه تمام آن فرزند صاحب جمال خواهد شد دلیل بر جمیع اینها کلام امام حسن علیه السلام ...

از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرده بود ... امیر المؤمنین علیه السلام رجوع فرموده ... آنحضرت که جواب ده امام حسن علیه السلام

که اما که در احوال مردم مستدل کرده و بکار فرزند چه دریم و افعال خود بجا نه در سیکه مرد کار می‌نمیق با حیر خود
کند مثل ساکن درکه با و در دوران غیر مضطرب ایست کی شود ان نطفه در میان رحم و بیرون نیاید فرزند باشد
و مادر خود در آن کرد و با مجامعت کند مثل ساکن کن در که نیز ما و در دوران اضطراب آن مضطرب میشود نطفه پس واقع
میشود در وقت اضطراب آن نطفه بر بعضی فرزند که اعضای او که واقع میشود بر که فرزند که اعضای او تمام کرده شد میشود
فرزند عضو های خود درد و آن که واقع میشود بر که فرزند که اعضای او تمام کرده خالی از یک شیء میشود فرزند خالی از یک خود در آن عضو تمام شد
در هر کار و علاقه در نفس اثری در باب هر چیزی پیشتر ثابت باشد و اما از نظر آن علاقه خبری داشته باشیم لازم نماید
که اگر در آن کیم هر که برای علم باید قاطع شاه بر نفس او کرد باشد و در دفع جو در هر در شود تمام کرده باشد که هر گاه
که رفع ساز به صفات کار و در میان هم پس ترتیب خواهد بود سبب دل و جوارح اگر ثانی که اسم و صفت نسخ
که سبب ره صفای در دل هم رسد هر آنکه عدم صفای دل تو در کثرت علایق و علایق و نجاست که سبب
آن علاقه میان عالم ملک و ملکوت منیف که دیده است پس در رفع آنکه کش که آن ترتیب و تجربه است تا صفای
دل باید و از طهارت ظاهر بهره بریده هم چنین تا در اتمام طهارت ظاهر که کشی دل پاک که مقبول کاه
شود ظاهر است و هر کار و کر که هر چیز در نهایت صنف و طهارت که منزل در عالم بهم رسد در ظرف نجسی
نهد و یک بر دور دارد باشد و علی همت بکره طبیعت که در نهایت شود و در کار باشد یقین که آن
اول است مقبول آنکه هر کس که در چیزی ناقص آن شخص خواهد که که در چیزی که هر یک در هیچ ظرف نجسی
که اکنون نیست هیچ پاک باشد هر آورده هیچ پاک که در نظر در آن میشود بلکه نظر در آن دست
و نه بهیت پاک و بیک کرد و پس تو نیز هر کاه که دل پاک هر کاه و آله هر گرد هر باید که ظرف
آن که مثل در کس که پاک است تا دل پاک تر مقبول در کاه آله شود و طریق پاک تر کیه در تحت آن کرد

بلی آنکه

سفر باشد مغایر در دست عقیده میشه بلکه محتاج به کشف حق و کاشف هر دو است و شرع است پس هر کرا
تابع شده در حکم فرموده است تمام و کمال بجای آورد تا تحفه قابل قبول در بارگاه تجلیات که بلکه واقع است هر که
بعضی مثل هر دو مرحله هر یک تسیم در که میان جامه و غیر آنها آن نجاست که مرحله‌ای دل است برود صنف است
صنف هر نجاست که ظاهر است دفع آن در رتبه بهتر میکند و آن که مثل تر باشد در رتبه بهتر میکند و در دور که حق
غذای که دل خواهد کشید سبب آن نجاست مثل نیز در این عذاب شریک هر دو بود و از جهت علاقه که میان عالم ملک
و ملکوت است و تطهیر این نجاست بشهادتین بلکه به شهادت میشود صنف دوم نجاست اخلاق ذمیمه است
و این نجاست در رتبه بهتر از آن زشت تر است اما در عذاب قیامت شریک است و از نجاستی که مرحله‌ای بدن است مرتکب
و ظاهر است و بدن با دل در این نجاست شریک میشه اما در عذاب و ثواب شریک است و در رفع این نجاست تعبد
در صفه رحیم است و در دفع این نجاست پاک منظفیه میشه اگر چه بار خورده با آب لیکن اما که بعضی گمراه کرده است
میان بدن و جامه آن نجاست است پس دارد و شرف بدن با جامه بخریم که سیکه نجس است و از دل آن نجاست
احتیاج به تعبیر شد در آنجا معلوم باشد که نجاست باطنی است و ثابت است که نجاست ظاهر هر دو لیکن از که آن از
از بعد طهارت کرده آن ترتیب در کسی که به طهارت باشد فصل بدانکه نماز بهترین عبادات در بطالت که
بنده که کار سبب نماز شبانه روزی پنج با رفع تقصیرات در هر روز که طلوع باید و معرفت حق خود که
و نکته خضوع و خشوع و در فرض بهر کاه آله بر بنده و در بعضی قیام باید و در رکوع و در سجود چنانکه لایق لزوم باشد
بجا آورد و در رکوع بعضی هر بنده که در معرفت آن در کاه بهتر و در خدمت پس تعلیم از ایشان باید گرفت
و بزرگان در کاه آله اند و اولیا باشند خصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قدره و ادب ایشان
باید از ایشان که در این زمان تمام ایمان است آنان هستند پس رجب که که بزرگان تا ادب کرده اند

پس از تعیین آن باید کرد و آنچه فرموده بجای باید آورد و مقصر در ادای کامل باید داشت که مقصر در ادای
مستحق عتاب است پس باید در محافظت کمر همت بندد و [illegible] و ادای نماز را چنانچه شرع [illegible]
که در تحت هر کدام اسرار و در ضمن هر یک از آنها رمزیست که عقول از ادراک آن عاجز و بسیاری از آن مجهول
و اسرار غیر [illegible] و اکثر چیزها از آنها نیز بی ادراک عبادت مثل که اگر مریض خواص دوا [illegible] را نداند [illegible]

فصل بدانکه هرکه در روز [illegible] در روز قیامت مجسم خواهد شد بنعیم و عذاب [illegible]
پس نماز نیز مجسم خواهد شد پس چون نماز افضل عبادات است در تقرب الهی پس بهترین صورتی است که [illegible]
مجسم شود پس هر چه خوبی [illegible] از نماز [illegible] آن صورت که مجسم [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] نیت روح نماز است و تکبیرة الاحرام سر او است و سایر افعال و اعمال سایر اعضای بدن آن
صورت که از نماز مجسم [illegible] نماز [illegible] و اوصاف [illegible]
سایر اعضا [illegible] اما ممکن است که [illegible] باشد

فصل بدانکه چون نیت بمنزله روح عبادت است اهتمام تمام [illegible] لازم است که اهتمام [illegible]
[illegible] نماز [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] پس مستعد [illegible] تا از اخلاص
[illegible] در نیت [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] و [illegible] خود را [illegible]
[illegible] که در [illegible] کار [illegible]
از نماز [illegible] اگر چنین باشد نماز [illegible]

[illegible]

چون نماز بجای آورد ترک نماز [illegible] چنانچه [illegible] بجای آورده [illegible]
[illegible] چنانچه باید بجای آورد [illegible]
[illegible] بجای آورده [illegible]
[illegible] نماز چنانچه باید بجای آورد ممکن است [illegible]
[illegible] فصل [illegible] تمام [illegible]
[illegible] نماز [illegible] قیام [illegible]
پس [illegible] اخلاص [illegible] با اخلاص
[illegible] اخلاص [illegible] اخلاص
[illegible]
[illegible] اخلاص و صدق نیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible] نماز [illegible]
[illegible] شیخ المحققین شیخ بهاء الدین عاملی قدس الله تعالی مرقده المطهر [illegible]
[illegible] تکبیرة الاحرام [illegible] و ما انا من المشرکین [illegible]
بواسطه آنکه [illegible]
[illegible] باید که [illegible]

پس هرگاه که [illegible] بقصد حضور [illegible] مستقیم [illegible] در حضور شخص باشد عبادت [illegible] کاملا کرده باشد

و هرگاه که [illegible] حضور [illegible] نظر بر [illegible] شخص دیگر باشد نماز [illegible] کامل

نکرده بود و چنین [illegible] رکوع روی باید که خود را متصف بصفت رکوع سازد یعنی چنانکه کمر را [illegible] باشد

[illegible] باشد [illegible] کرده باشد [illegible]

خم کرده [illegible] در وقت رکوع [illegible] باری تعالی [illegible] صادق [illegible]

[illegible] سجود روی [illegible] خاک [illegible] خاک [illegible] کرده

[illegible] خاک [illegible]

[illegible] خاک [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] رکوع [illegible] سجود [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] محبوب [illegible]

باری تعالی است و محبوب [illegible] دنیا پس [illegible] باری تعالی [illegible] محبت باری تعالی

[illegible] محبت دنیا [illegible] محبوب [illegible] مطلق [illegible] محبت [illegible]

صدق [illegible] دنیا کرده [illegible] محبت صادق [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] محبت باری تعالی [illegible] دنیا [illegible] محبت [illegible] صادق

[illegible] محبت [illegible]

[illegible]

که طبقه ایشان را ذکر کنیم بدانکه عشق در دل [illegible] طبقه اند طبقه [illegible] اند و ایشان جماعتی اند که [illegible]

[illegible] کشند و هیچ چیز [illegible] دنیا [illegible] کشند [illegible] طبقه

در دعوای محبت بنهایت صدق [illegible] دنیا [illegible] صاحب دنیا [illegible]

[illegible] جواب آنکه [illegible] صاحب دنیا [illegible] تارک دنیا [illegible] دنیا [illegible]

دنیا [illegible] در نظر او هیچ [illegible] دنیا [illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible] دنیا [illegible] احتیاج [illegible] طبقه

تمام [illegible] طبقه [illegible] جماعتی اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که خود فرستد و به جود بی زر و مال منزل بر تر باید ... که تو را در آن روز دستگیر شود ... صدقه ...
حق ... که و ... جایز است ... که ... طلب ... باید ... هر که ... ترا ...
که ... خود ... اظهار ... معزول ... و ... تعلیم ...
... معروف ... و ... اظهار است ... که ... کرده ...
و یک دینار که ... خدا ... دنیا ...
... که هر که ... دوست ... گفته ...
چون ... باید ... صدقه ... پنج ... نیز ... صدقه ...
... است ... فقیر ... را ... و ...
... است ... که ... دست ... سایه ...
... صدقه ... است ... آنکه ... ریا ... صفات ...
... عقوبت ... خود ...
عذاب ... عذاب عقوبت ... ریا ...
... پس ... صدقه ... عذاب عقوبت ... صدقه ...
... عقوبت ... است ... در حدیث ... که صدقه ...
... است ... صدقه ...
... خواهد ... دست ... خواهد ... صدقه ...
... دست ...

... چون صدقه ... عقوبت ... است ... صدقه کردن ...
پس درست ... صدقه ... است که ... آشکارا ...
صفت ... است ... عبادت ...
... عبادت ... این شخص ... نفس خود ...
... عبادت ... عذاب ...
... عذاب ... عذاب ...
آنکه در صدقه ... حقیقه ... نفس ... نظر ...
...
... نظر ...
...
...
...
... صدقه ...
فقیر را ... صدقه ...
آنکه ... صدقه ...
... چهارم ... تعلیم فقیر ...
... مستحق ...

نکوتر

عبارت از صلاح [illegible] ششم   در رفقا با آنکه در فضل روزه احادیث و اخبار بسیار است
و خواهش [illegible] چنانچه رسول صلی الله علیه و آله گفت که باری تعالی فرموده که هر نیکی را ده برابر است تا هفتصد
رفقا را که آن عبادت است مخصوص من و جزای آن من میدهم روزه دار را که [illegible] جمیع عبادات به باری تعالی است
پس چه [illegible] خود [illegible] روزه [illegible] باری تعالی رفقا را [illegible] عبادات است
و دلالت بر شرف [illegible] قطع نظر از [illegible] دیگر [illegible] هر کس [illegible] در حضرت
حضرت باری تعالی را [illegible] تمام است شرف که
نیز شرف [illegible] و کار
در رفقا تصفیه [illegible] باری تعالی [illegible] باری تعالی فرموده است که هر رفقا [illegible] است
نیز [illegible] بهم [illegible] رفقا را [illegible] وجه دیگر چون رفقا [illegible] شهوات
از جمیع مفطرات [illegible] نفس [illegible] پس در رفقا [illegible] دیگر
[illegible] وجه دیگر آنکه رفقا [illegible] شیطان است [illegible] نفس [illegible]
از شهوات [illegible] شیطان [illegible] ارتکاب
[illegible] شیطان را [illegible]   فصل [illegible] رفقا را [illegible] در
[illegible] کردن [illegible] در بیان [illegible]
رجب و شعبان [illegible] ایام [illegible] روزه [illegible] شد [illegible] روزه [illegible]
دیگر [illegible] واقع شده است [illegible] رفقا [illegible] فضل [illegible]
معلوم است [illegible] روزه [illegible] سبب [illegible]

[illegible] است [illegible] رفقا [illegible] است [illegible] نفس
از مفطرات و [illegible] جوارح [illegible]   دوم آنکه جوارح را نیز نگهدارد از [illegible] که نگهدارد
زبان را از غیبت و چشم را نگهدارد از [illegible] و هم سایر جوارح را نگهدارد از [illegible] نباشد [illegible]
سیم آنکه دل را نیز نگهدارد از [illegible] و شغلی [illegible] پرورد کار [illegible] رفقا است [illegible]
و چهارم آنکه رفقا را [illegible] است [illegible] نیز [illegible]
[illegible] رسد که فایده روزه [illegible] است [illegible] نفس [illegible]
آنچه [illegible]   فصل چهارم
در حج [illegible] فرموده که هر کس [illegible] حج واجب شده [illegible]   بدانکه حج را
[illegible] رفیق صالح [illegible] رفیق
صالح [illegible]   دوم [illegible]
پس باید [illegible] سیم [illegible]
[illegible] چهارم آنکه [illegible] پنجم آنکه
[illegible] ششم آنکه
[illegible]
هفتم آنکه [illegible] فارغ شدی
[illegible] هشتم آنکه [illegible]
راه [illegible]

فقرا و مسکین باشی که در هر کار و شاه و گدا در محبت [illegible] که فقرا در نظر باشند نهم آنکه تقصیر [illegible] که ترحم کرده در حق [illegible]
تا مرکب راحت یابد و [illegible] خوش حال [illegible] تحقیق [illegible] حاصل شود [illegible] و بار کش [illegible]
[illegible] تا او نیز راحت یابد دهم آنکه خوش دل باشد [illegible] وقت
[illegible] و آنچه [illegible] سبب مقبول شدن حج [illegible] واقع [illegible]
آنکه بداند که [illegible] بوده است که [illegible] همه حج است [illegible]
گردانیده [illegible] بنفس خود [illegible] است [illegible]
علم حاصل شود [illegible] محب حقیقی [illegible] کرد [illegible]
ازل و [illegible] و قبول [illegible] محبوب مجازی است [illegible] محبوب حقیقی [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] و [illegible] اطراف خانه [illegible]
و قطع [illegible] روی [illegible] جانب [illegible] که [illegible] قصه [illegible]
[illegible] گردانیده [illegible] باشد [illegible] بر درگاه [illegible]
[illegible] گردانیده [illegible] باشد [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] جمعیت کننده [illegible]
و [illegible] در جات [illegible] کننده [illegible]
[illegible] جات [illegible] معارضه [illegible] آنکه
[illegible] صدق [illegible] گذشته [illegible] در
خود [illegible] گردانیده [illegible] و [illegible]

هجرت [illegible]

صاحب [illegible] که [illegible] باید [illegible] از [illegible] دنیا [illegible] که [illegible] صرف کند [illegible]
راه [illegible] گذشته [illegible] ماه [illegible] آنکه [illegible] فروش [illegible]
[illegible] شده [illegible] و [illegible] فضل [illegible] است [illegible]
مراد [illegible] خصوصیت [illegible] که [illegible] نماید [illegible]
[illegible] مکان [illegible] عدم [illegible] نهایت عجز [illegible] اسباب پس [illegible]
روی [illegible] آورده [illegible] بیشتر شود [illegible] آنکه [illegible] عبادت [illegible]
و صحبت [illegible] موقوف [illegible] آنکه [illegible] وجود [illegible]
بر [illegible] تحقیق [illegible] و [illegible]
[illegible] خصوصیت [illegible] استعداد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] استعداد [illegible] نظام [illegible]
[illegible] سفر [illegible]
[illegible] نفع [illegible] تعبیر [illegible]
راه [illegible] یاد کند [illegible] یاد کند [illegible]
[illegible] مرکب یاد کند [illegible] یاد کند [illegible] منزل
[illegible] یاد کند [illegible] یاد کند [illegible] یاد کند
[illegible] قطاع الطریق [illegible] شیطان [illegible] یاد کند [illegible]

که راه شتران کمر و شکر را ایکه و ازان را دارد و دست را به آنهای عقرب و مار را را ایکه و ازان چون شهد

قبر را ایکه وازو وقف نموده است و اجتماع خلق در آن و بسر بردن خندق حیات را و قهر عبادت جمعیت

دیگران بول خلق را در آن ایکه وازو وقف شعر و حرف در قبر را ایکه وازو وقف ... وقف کرد

دیگران را ایکه وازوی جهار روی کردن شیطان ... در وقف ... را ایکه وازو طواف ... تحت

فرشته را القصه در هر فصل از فرایض حج فصل از فرایض ... را ایکه ... بهره ...

فصل پنجم

در جهاد بار تعالی و تقدس در کلام مجید فرموده است جمعی که در راه محبت ما بنفس خود جهاد کردند و ... خوص

باز داشته ایم ما نیز هر آینه هدایت میکنیم ایشان را بصراط مستقیم ... ایشان را ... مطلب ... هر آینه

جهاد بر دو قسم است یکی جهاد اکبر و آن مجاهده با نفس است دوم جهاد اصغر و آن ... که امام ... که ...

خصوصا ... در معرکه هر ... بسم الله ... شرط ... روح ...

تحصیل ... هر ... جهاد ... و ... شهید ...

معرکه ... کرده ... بار تعالی درجات ... طلب ... سوره ...

در راه ... ایشان ... است ... و ... این جهاد اصغر فرع جهاد اکبر است

... این جهاد ... درجات ... وقف ... جهاد اکبر است ... جهاد ... عبارت ...

انقیاد است ... نفس ... مطیع و منقاد ... معرکه ... کرده ... پس ... تعالی ...

... بود و ... جهاد ... نیز ... چون با ...

معرکه ... است ... جهاد ... نیز ... جهاد ... است ...

... که ... مردم ... مطیع و منقاد ... شده ... پس ...

عدم است که چون ... هر کدام ... آب ... ایشان ... جهاد ...

نفس ... تمام ... عبادت ... مولف ... معلوم شده جهاد اصغر

فرع جهاد اکبر است و اکبر است ... نوبت ... از این جهت است که حضرت رسالت ... ...

... و از ... برگشته بودند ... جهاد اصغر فتح کرده ... که ...

اگر ... جهاد ... آورده ... جهاد دیگر که ... است ... جهاد نفس

... بهترین جهاد آنست که ... جهاد ... دولت ...

با ... جهاد ... است از جهاد اصغر ... نفس خود را ...

... مجاهد ... نفس خود را ... بهترین جهاد آنست که ...

... در ... است ... نفس ... مقصد ...

... فصل ششم در قرائت قرآن و فضل آن از ... جعفر ابن محمد الصادق ...

... رسول ... فرموده ... که از کلام الله تعالی که بار تعالی فرموده است

در قرآن ... است ... فرموده ... که ...

... هر گاه رجوع کند ... از قرآن ... تلاوت کند ...

... قرآن ... است پس هر گاه ...

... تلاوت قرآن ... فصل در آنکه تلاوت قرآن ...

... است ... اول آنکه قراءت ... تعظیم و احترام دوم آنکه

در وقت قراءت ... سیم آنکه در وقت قراءت ... چهارم آنکه ...

اداب نشسته باشد چهارم آنکه بخواری تکیه نکند پنجم آنکه بنهایت وضوح قرائت کند چنانکه اگر کسی عربی داند کلمه کلمه
فهمد و در فهمیدن طالب قرآن مضطرب نشود ششم آنکه در وقت قرائت دل خود فارغ سازد از اشغال
دنیا و این حالت بهتر در شب است [illegible] که اگر در روز خود را فارغ سازد باز [illegible] تردد باز دارد
از حضور [illegible] قرائت قرآن در هر وقت و در همه جا و بر هر وضعی که باشد جایز است حتی [illegible] را جایز است
قرائت بغیر از قرآن هفتم آنکه کمتر از سه روز قرآن را ختم نکند [illegible] و بیقراری خود [illegible] که خواندن
قرآن ثواب دارد هر چند [illegible] بیشتر خواند بهتر [illegible] قرائت
مکروه [illegible] در وقت طلوع آفتاب و غروب آن [illegible] و بعد از صبح و بعد از عصر
[illegible] بقدر ثلث روز [illegible] را [illegible] خواند هشتم
آنکه ابتدا و بعد [illegible] در وقت تلاوت نهم آنکه [illegible] تا [illegible] و [illegible]
[illegible] دهم [illegible] قرائت را بقرائت [illegible] یازدهم [illegible] تلاوت
چنانکه [illegible] دوازدهم [illegible]
[illegible]
[illegible] قرائت [illegible] (اکمال) [illegible]
[illegible] صاحب این کلام [illegible]
[illegible] تلاوت [illegible] سیزدهم آنکه [illegible] تلاوت [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible]
سیم آنکه در قرائت [illegible] قرائت [illegible]

علم الکلام

اعاده ای کرده [illegible] عظیم است [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] ثواب بیشتر [illegible] در نهایت [illegible] نظر بحکم [illegible]
[illegible] رحمه الله [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] العزیز الحکیم [illegible] قرائت
[illegible] ترک تلاوت قرآن [illegible]
[illegible] تلاوت [illegible] تلاوت [illegible]
چهارم آنکه [illegible] قوت [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] تلاوت [illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] تلاوت [illegible]
[illegible] پنجم آنکه [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] تلاوت [illegible]
[illegible]
[illegible] تلاوت قرآن [illegible]

باید در وقت تلاوت قاری قرآن رفع موانع تدبر کند و این بر دو قسم است اول علایق دنیا
و از همه کثیر شایع است و اینه مخلص هر گاه خواهد که قرآن خواند با حضور حال عبادت معبود حقیقی کند رفع آن
علایق دنیا پیش دل آن بنده عاجز را کند و او را در آن حضور در رکعه مطلع آن موانع بدعا رفع
و دیگر بسیار آن که در کدورت دل در همه چیز مثل آب چشم شاید دوم که قاری تتبع قرائت بهتر
دیگر هم تبعیت قرائت مستحسن است اما نه بمرتبه که مطلق از تدبر وا ماند و بهمه التفات خود صرف آن کند
که آیا غنه واقع شد یا نه یا چنان تفخیم آن باید یا اظهار کنم یا نه یا قلب کنم یا نه و مانند آن التفات
قرائت را پیش گرفته باشد و حرکات اهل بیان و بد هم زده و ذوق رعایت و کلمات سر برد
و مطلقا از لطایف قرآن و از اسرار آن غافل شده باشد آری لازم است معرفت مخارج حروف و رعایت
اعراب و تشدید و وقوف است بلکه یکبار معانی آنها نیز دارد اگر گوید که و لذیذ قرائت قاری قرآن
و کتب الهی سطحی باشد جواب انکه قاری قرآن خاشع را حالات حیث که از آنها صادر است
واقع شده باشد که اگر خلاف آن کنم گردد نه باشد بلکه فکر خواهد که لهو و نقصان در قرائت اهل او
که اگر کسی بر و تکیه مستحسن فواید برد و انکه التفات را بجمیع حروف انها کند مطلق از توفیق تدبر باز
سوال کن که آن را تدبر قطع حیث شد انکه تتبع عربیت کرده در معنی قرآن هم آنشد آنرا لهان او را
درجات هم مرتبه است و این منافع مذکور اثر آنرا نیز مانع می شود یا نه جواب مراتب که
چون مراتب درجات بحسب مراتب اختلاف و صدق نیست هست و هر یک از آن حال و این شیوه
شغل صدق نیست مرتبه است پس کسی از آن غیر شرط دارد کسی بهتر باشد پس حکمت است که عبادت خالص را
که تقلید شد بحسب کمیت ذات علی باشد و ارزنده خدا تعالی که عبادت کیفر را ارتعش نباشد یا انکه ایاها
ما اهمّی

ما اهمّی گر اعمال بخند غفلت فتور را جایز و میش و انسه و اجتناب و مقید گشته از آنکه کثیر خفیف را به
منع تدبر میشود و تدبر از دل در تدبر مانع میشود منقص نزد ارباب فن اخلاص هر چه ازان تدبر نباشد
پس موانع اهمّی آن را منع شده در خواص و عوام ششم انکه در اثنای قرائت کشف بر فوائد کرد آن نیل
دل که بلکه بپیغمبر بر نور حق بپیروی و متابعان رعایت دارد جمله از اقتباس اعمال و آثار شریکه هر گاه
برای ثواب رحمت رسد چون به تدبر تلاوت بکند از ان در جمیع خلق او طلوع کند بر و بپیغمبر آنها شوق
تمام قرائت کردن را چه که کرده در جمیع جوارح او از شوق پر اورا تنکه و هر گاه در باب عذاب رسد
چنان قرائت کند که گویا جمیع جوارح او از ترس لرزان جلد شود و هر گاه در باب رسد در وصف کسانی
بر غیر ی در شرکان نسبت هم در بیان ذات معدس از انها ظهر نسبت فتنه و لکن باید در چنان تلاوت
کند که گویا در جمیع خلق او در حقیقت اتصال آن نسبت اب میشود هم چنین بهر باب در رسد جوارح خود را
متصف بدانم آن معنی سازد تا جمیع خلق او از تلاوت قرآن بهره ور شود و لکن قرآن شرایط تلاوت
کفته هر گاه رنگ آن تلاوت کننده کلی بر مستمع باشد و باشد اتصالی همه خود در نم کنی تا رتبه جامع
این بهم رسد تا از قرب حبیب شاید شود یا در سیه و مشتغل کرده اند ارخطا که من و جوان
جو غیری ایله کرد جو غیری ایله بیلدرن در چشمه دل پیر که طلب
اصل هفتم در ذکر ابو جعفر ابن محمد الصادق ۲ گفته که رسول الله فرموده که کرد دیگری اما
کذب رضا الهی تعالی را درست باید در فرموده ۲ که حیث خیر از علایق کر انکه ازرا اعتقاد است
الله ذکر در دوام حیث که با و شهر شده از جهه انکه خدا تعالی را غیر بقلیل از ذکر نشده پس
انچه ایه که خوانده یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و گفته پس اذکرونی اذکرکم

گر الله گر برده و [illegible] ذکر گفته و طعام تناول کردیم و [illegible] ذکر گفته
و با قوم صحبت کنند و از ذکر فارغ شدند الکلام [illegible] حضرت را از ذکر خود [illegible] میدیدیم
که زبان [illegible] بر دوش [illegible] جمعی که ما را [illegible]
تا آفتاب طلوع کند [illegible] که بقرآن خواندن [illegible] آنکه قرآن خواندند [illegible] و دیگر آنکه قرآن [illegible]
[illegible] تا اینجا [illegible] ترجمه [illegible] حدیث [illegible] جواز ذکر و فضیلت
و آن ذکر [illegible] جواز و فضیلت ذکر [illegible] اما جواز جهر در ذکر [illegible] علما [illegible]
و بعضی را [illegible] بقرآن خواندن و بعضی را بذکر کردن [illegible] جواز جهر در ذکر [illegible]
شرع شریف نیز [illegible] عدم جواز [illegible] کتاب [illegible] الاعلی [illegible]
[illegible] بسیار نوشته شده [illegible]
[illegible]
اما ذکر [illegible]
و آن [illegible] است از ذکر [illegible] قرآن و حدیث فصل بدانکه ذکر بر دو قسم است [illegible]
بزبان و آن نیز بر دو قسم است [illegible] ذکر زبانی [illegible]
[illegible] اینست که [illegible] ذکر زبانی [illegible]
زبانی [illegible] ذکر [illegible] قسم دوم ذکر [illegible]
[illegible] صاحب شعور را که [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] مذکور [illegible]

الله مذکور

آنکه مذکور را تکلیف در [illegible] بکثرت علایق و عوایق دنیا فارغ دوم آنکه مذکور را تکلیف
از [illegible] غائب شود فارغ سیم آنکه [illegible] مذکور [illegible] باشد که [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] استغراق نیز [illegible] این مرتبه [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] مطلوب ممکن باشد [illegible]
حقیقی ممکن باشد [illegible]
[illegible] اصل هشتم در امر بمعروف و نهی از منکر [illegible] فریضه [illegible]
حق تعالی [illegible]
[illegible] بمعروف و نهی از منکر را چهار شرط است اول آنکه [illegible] عالم باشد [illegible]
[illegible] امر بمعروف و نهی [illegible] دوم آنکه [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] چهارم آنکه [illegible] امر بمعروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل نهم در طلب حلال [illegible] طلب حلال
فریضه است [illegible]
[illegible]

و در این کتاب وسعت شرح آن نباشد و درجات آن چهار است اول آنکه اجتناب کند از چیزی که تحریم
آن در قرآن یا حدیث بیان شده باشد دوم اجتناب کند از چیزی که احتمال تحریم داشته باشد سیم آنکه
اجتناب کند از چیزهای حلال تا در شبهه نیفتد بسبب خوف [illegible] و از این قسم ورع است اجتناب
از زینت دنیا و از تجمل آن و از [illegible] اهل دنیا [illegible] که نظر [illegible] بر دیوار اهل دنیا
[illegible] [illegible] تا [illegible] و گفته اند [illegible] دین [illegible]
[illegible] [illegible] که نهایت تا [illegible] ان [illegible] داشته باشد
که [illegible] و [illegible] روز آخرت [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
درجهٔ چهارم آنکه اجتناب کند از هر چیزی که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] فصل بدانکه [illegible] [illegible] [illegible]
اول آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] که [illegible] صفت [illegible] است اما [illegible] [illegible]
اما [illegible] [illegible] [illegible] دوم آنکه [illegible] [illegible]
[illegible] حرام است سیم آنکه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] چهارم آنکه [illegible] [illegible] [illegible]
حکم آن نیز معلوم است و [illegible] فصل بدانکه [illegible] [illegible]

[illegible]

نامعلوم باشد باید که سؤال کند زیرا که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سؤال که [illegible] [illegible] [illegible]
آنکه [illegible] معلوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سؤال [illegible] [illegible] که [illegible] سؤال [illegible] باشد باید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند [illegible] که [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] سؤال [illegible] باید که سؤال [illegible] که [illegible]
[illegible] سؤال که [illegible] [illegible] باشند و اگر [illegible] [illegible] باید که [illegible]
[illegible] که و اگر [illegible] [illegible] [illegible] فصل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible] کرده
[illegible] و این کتاب وسعت شرح [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خوانین

ترجمه آنست که چون [illegible] معلوم کرد [illegible] پادشاه و جماعتی اند که در مجلس پادشاه حاضر شوند و دایم [illegible] باشند مثل کلانتر
خوانین و پادشاه و جماعتی اند که در تحت تصرف در شهر باشند و بواسطه آنکه پادشاه را بغیر از [illegible] پادشاه دیگر [illegible]
باشند [illegible] و جمیع [illegible] صنف [illegible] صنف [illegible]
قوم [illegible] صنف [illegible] صنف چهارم [illegible] صنف پنجم تجار صنف ششم [illegible]
ظاهر است که [illegible]
[illegible] حقوق
جمیع آنجماعتی که در تحت تصرف [illegible] پادشاه باشند [illegible] که [illegible]
برابر [illegible] نفع [illegible] نفع [illegible] بر جمیع خلایق [illegible]
عدالت است آنکه هر کاه [illegible]
ظلم است [illegible] ظلم [illegible] جمع [illegible]
[illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] حق تعالی توفیق [illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible] باید که [illegible]
[illegible]
[illegible] وقت مرگ [illegible] حق تعالی توفیق [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] حق

[illegible]

[illegible] حدیث [illegible] علیه [illegible] چیز [illegible] حق [illegible]
[illegible] واجب [illegible] طلبه [illegible]
[illegible] مریض [illegible] تربیت [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] رحمت کرده باشد
و از آنجمله است حق پدر و مادر بر فرزند [illegible] حق پدر و مادر [illegible] عظیم است [illegible] باید [illegible]
[illegible] پدر و مادر [illegible] حج [illegible] جهاد با کفار
[illegible] پدر و مادر [illegible] رضا [illegible] محتاج [illegible]
[illegible] حق [illegible] مریض [illegible] فرزند [illegible] [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حق پدر بر فرزند [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حق [illegible] الله [illegible] فرزند [illegible]

نماید و در تعلیم کمالات فرزندان خود بر عنایت تمام تقصیر نکند و جمیع فرزندان را در نظر یکسان دارد [illegible]

میان ایشان [illegible] از جمله حقوق زوجه بر زوج [illegible] زوج بر زوجه [illegible]

ایشان تقصیر نکند [illegible] باشد [illegible] نکند [illegible] باشد [illegible] روی [illegible]

یک [illegible] بشرط آنکه [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] کند [illegible] زوجه [illegible] جمیع حقوق زن [illegible] است و [illegible]

[illegible] است [illegible] و از جمله [illegible]

بر زوجه زن باید مطلقا [illegible] و [illegible] تصدق نکند

و [illegible] بیرون [illegible] از خانه بیرون [illegible]

و [illegible] باید [illegible]

[illegible] است [illegible] صله رحم [illegible]

[illegible] روز [illegible] روز [illegible]

[illegible] صله رحم [illegible] روز

[illegible] صله رحم [illegible] از جمله حقوق

مملوک بر مالک باید [illegible] مملوک [illegible]

که [illegible] مملوک را [illegible]

[illegible] نکند [illegible]

نکند [illegible]

مملوک را کو [illegible]

مملوک [illegible] مملوک [illegible] از جمله است [illegible] مملوک باید [illegible] مالک

[illegible] مالک [illegible]

تصرف نکند [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] حقوق [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] حقوق [illegible] از جمله است [illegible]

[illegible] از جمله است [illegible]

[illegible]

[illegible] از جمله است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] از جمله است [illegible]

[illegible] از جمله است [illegible]

[illegible] از جمله است [illegible]

[illegible]

[illegible] از جمله است [illegible]

[illegible]

[illegible]

عمدی

هرچه در او اهل علم و دنیا باشد مشغول است در عصر آن امام [illegible] که حضور او را

منظور داشت و کشف هر گناه و [illegible] منظور دارد و از جمله آنست [illegible] ظاهر شود

و فتنه از آن کس و از جمله آنست [illegible] صحبت ایشان [illegible]

[illegible] و از جمله آنست [illegible]

مسلمانان [illegible]

و از آن جمله آنست [illegible] مسلمانان [illegible]

برد [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] از جمله آنست انکه [illegible]

[illegible]

و از آن [illegible]

بجهت [illegible] از آن جمله آنست [illegible]

و از [illegible]

[illegible]

بمراتب [illegible] ۴ [illegible]

در پهلوی او [illegible]

[illegible] و از آن جمله آنست انکه [illegible]

فایده دینی [illegible]

و از آن جمله آنست

از جمله آنست بیرون رفتن برای رفتن و تشییع جنازه کفار و زیارت قبور ایشان و رفتن به عیادت ایشان را [illegible]

و جمله مخالطه با ایشان و سلام [illegible] ایشان و جواب سلام [illegible] نصیحت کردن

و تعظیم ایشان [illegible] حقوق مسلمانان [illegible]

[illegible] در تحت آن [illegible] در هر چه [illegible]

[illegible] خاتمه در تبعیت شارع [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمیع لوازم او را دانسته باشد اما از برای آن کافی نیست [illegible] کرده [illegible] قبیح است پس باید [illegible] شود

و عقل ملاحظه آن بکند و لوازم آن نماید پس حکم کند که در شراب قبح است پس سرایت [illegible] مشغول شده [illegible] شراب

در هر [illegible] است چون [illegible] باشد و عقل ملاحظه لوازم آن [illegible] باشد پس [illegible]

[illegible] در هر چیز را بجمیع لوازم [illegible] عالم [illegible] پس عقل کافی [illegible] که جمیع [illegible] بجمیع لوازم [illegible]

شده باشد بسبب [illegible] یا بالهام [illegible] باید تا خبر دهد [illegible] آن خبر [illegible]

[illegible] لوازم [illegible]   فصل [illegible] تکلیف [illegible] تکلیف [illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible] عبادات [illegible] تکلیف

[illegible] تکلیف [illegible] تکلیف [illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] عبادات [illegible]

[illegible] عبادات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کمال [illegible] کمال [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کمال [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] عبادات [illegible] عبادت [illegible]

حضرت [illegible] عبادات [illegible] تحقیق [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] تحقیق

عبادة واقع شده باشد

عبادة واقع شده باشد [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible] عبادات [illegible]

[illegible] عبادات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبادات [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

در عبارت است اگر اکثر اکل باشد و امر به بالغ شکسته کرده و علامات فاسد شده چهارم عدم توجه به [illegible]
و اهل عیال علیه است از جانب خدا تعالی و پنجم عدم میل به سایر لذات و ششم [illegible] علیم و ششم
ضعف بدن و زوال خواب و هفتم عدم اضطراب از برای تحصیل زاد و معیشت و تنفر تا آنکه [illegible]
هر کدام اصح است از جهت [illegible] سعادت ابدی شده اگر که این مراد از خلقت [illegible] است
برای که جواب این مسئله خواهد آمد سطرا انشاء فصل بدانکه هر گاه بر خوردن علامات شده باشد از آنها
این ممکن است یکبار [illegible] از آن یک به خوف عظیم دارد و باعث [illegible] بدانکه باید [illegible]
[illegible] که با مقصد [illegible] کار [illegible] ضعیف در عبارت شده
هر وقت [illegible]
[illegible] محروم [illegible]
در تحصیل [illegible] در عبارت [illegible]
[illegible] شده [illegible] وقت [illegible]
اشتهار صادق [illegible] بسبب امراض [illegible]
اشتهار صادق است که [illegible] مضطرب باشد [illegible]
در این وقت [illegible] دفع دنیا [illegible]
این باب [illegible] خواهیم [illegible] ترک شهوت [illegible]
[illegible] اگر چه لذت [illegible]
پس ترک شهوت اگر چه [illegible]

با عبارت از

که عبارت از شقاوت ابدی است و این [illegible] عالم کامل
غیر کار [illegible] خوردن [illegible] کار [illegible]
[illegible] و چون علامات [illegible] ضعف [illegible] روز [illegible] آن [illegible]
پس [illegible] که همیشه [illegible] است [illegible] در دنیا بلکه [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] که مریض را [illegible] مریض [illegible]
[illegible] فصل چون لذت جماع فرع [illegible] پس [illegible]
جماع [illegible] شهوت جماع [illegible]
نقل [illegible] نوع [illegible]
[illegible] که این نوع [illegible]
[illegible] شهوت جماع [illegible]
[illegible] لذت [illegible] خوردن [illegible]
که در حقیقت [illegible] دنیا باشد [illegible]
افراط و تفریط و وسط [illegible] افراط [illegible]
[illegible] و وسط [illegible]
زیرا که [illegible] شرع [illegible] شهوت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] شهوت [illegible]

در تعقیب عبارت نوشته تا مطالب خود را از آن ظاهر کنند چون مطلب حاصل گشته از آن در گذرند

و در غیر [illegible] طالب آن شوند گویند که عاشقیم و شک نیست که چنین عشقی را به سبب نفسانی

نفسه و عقیده [illegible] آنکه هیچ [illegible] و عقیده لفظ عشق را اصطلاح [illegible] اما لفظ عشق را

در دو معنی اطلاق میکنیم یکی را عشق حقیقی گوییم و دیگری را عشق مجازی و قومی گویند که از عشق

حقیقی حقیقة سعادت افزون است چنانکه گفته اند عشق حقیقی است بهشت معنی

در طلب دولت زنان و زینت عشق مجازی هم بر زینت عالم [illegible] در فرقت

و عشق مجازی اگر چه نفس سعادت مذکور نیست اما قطره حقیقی است نیز راه عشق

حقیقی است و این جماعت که صاحب این اصطلاحند سعادت افزون [illegible]

وصال خود را بر حق [illegible] دانند سؤال [illegible] عشق مجازی با عشق [illegible]

قبایح و مفاسد کرده و هیچ از قطره سعادت خوانند و هر چند این جماعت در تفسیر الفاظ باطل باشند

اما نقیض مدعای خود را چون تحمل کنند و قطره مطلب خود دانند جواب آنکه عشق مجازی

مذکور سه قسم است یکی آنکه عاشق را مراد شهوت باشد و آن شهوت در شهوات دنیوی

از هر نوع شهوتی که باشد از شهوات دنیوی خواه معشوق از نوع زنان باشد خواه غیر آن از شهرت

منصب و جاه و غیر آن از چیزهای که لذت شهوت دنیوی حاصل از آن گردد و شک نیست که عشق و عاشق و معشوق

بدین معنی باعث قبایح و مفاسد و معاصی شود قسم دوم از عشق مجازی آنست که کسی شیفته چیزی گردد

و او را در آن چیز هیچ مطلبی غیر از حضور در آن چیز نبوده باشد [illegible] باشد هم چنان شیفته

حضور او گردیده باشد [illegible] معشوق حاضر گردد عاشق را [illegible] هم چنان حیران

حضور داشته باشد

حضور او شده باشد که [illegible] بهشت عشق گشت بلکه در آن حیران حسن و حضور او شده باشد اما قسم

عشق مجازی از عالم [illegible] است [illegible] هیچ [illegible] ام بلکه [illegible] این [illegible] ربع

عشق مجازی بهر سه قسم آن در قطره عشق حقیقی گردد چونکه [illegible] در جمیع مخلوقات [illegible] و در مخلوق

خاص [illegible] است هر که [illegible] مخلوق [illegible] خود را [illegible] غیر از خالق [illegible] را [illegible] آن

کند که چون [illegible] جمیع چیزها [illegible] یکی [illegible] و این شیوه [illegible] جمیع [illegible] شده باشد

بجا [illegible] رسیده [illegible] جمیع مخلوقات بر [illegible] شیفته

مخلوقات [illegible] پس آنکه [illegible] مخلوقات [illegible] جمیع مخلوقات [illegible] بکار

آن [illegible] در جمیع مخلوقات [illegible] عشق مجازی قطره عشق حقیقی شده باشد

فرق در میان این [illegible] طبقه ثانی که [illegible] عاشق [illegible]

بغیر از حضور آن [illegible] دیگر [illegible] عالم [illegible] فرمان [illegible]

او را [illegible] حضور [illegible] طبقه ثانی گویند که ما عاشق [illegible] تمام [illegible] که [illegible] دو ما نکه

[illegible] این طایفه دروغ گفته اند عاشق [illegible] نه عاشق [illegible]

ملازم [illegible] چنین است چون این کتاب در اخلاق است [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] باید [illegible]

[illegible] ترک این [illegible] را [illegible] حقیقت [illegible] ضرورت [illegible]

و این مقام [illegible] رسیده است [illegible] باشد [illegible]

ضرورت باید [illegible] دنیا [illegible] در [illegible] حضرت [illegible] فرماید

چه هر کس [illegible] صاف و پاک شود هر آنکه [illegible] خود صاف و پاک [illegible] از زبان [illegible] را دلالت جمع

ذم کند که لقمان به پسر خود گفت که ای فرزند [illegible] را [illegible] نقد [illegible] بود گفتش

و معنی در حدیث رسیده که [illegible] کدام [illegible] فضیلت حدیث زبان [illegible] پرورد

آورده‌اند [illegible] زبان [illegible] آدم از زبان است [illegible] آنکه فضیلت

ذات [illegible] و کمال و نجات [illegible] نفس است [illegible]

شد [illegible] و زبان را در [illegible] دیگر است

که [illegible] زبان [illegible] از زبان باید که [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible] علامت [illegible] دل [illegible]

[illegible] فصل در آفات زبان [illegible]

[illegible] کلام بر چهار قسم تقسیم می‌شود اول

آنکه تمام منفعت [illegible] باید کرد دوم آنکه تمام ضرر باشد و هیچ منفعت [illegible]

در این [illegible] باید [illegible] سیم آنکه

هم ضرر [illegible] و هم منفعت [illegible] باید که [illegible]

[illegible] باید کرد چهارم آنکه نه منفعت [illegible] نه ضرر [illegible] کلام [illegible]

چون [illegible] منفعت [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

از آن اولی [illegible] نفس عظیم [illegible]

[illegible] قوال [illegible] ربع [illegible] ربع

[illegible] کلام [illegible] از تعالی [illegible] که [illegible]

پس [illegible] زبان [illegible] نه ده [illegible] زبان را

[illegible] آنکه [illegible] اشکال است پس باید [illegible] تحقیق که [illegible]

[illegible] فصل در [illegible] آفات زبان [illegible] آفات زبان بسیار است آنچه [illegible]

[illegible] اول [illegible] کلام است که [illegible]

[illegible] منفعت [illegible]

[illegible] آفات [illegible] این صفت [illegible]

[illegible] دوم [illegible] زبان [illegible] مردم [illegible] متکلم [illegible]

تا مردم [illegible] سیم [illegible] متکلم را [illegible]

[illegible] این صفت را [illegible] کمال [illegible] مردم [illegible]

این صفت [illegible] است زیرا که [illegible] باید [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] در کلامش نقص [illegible] است [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] نصیحت [illegible]

دفع که اما آتش مزاح را روز بروز فروخته تر کند بیان در کل حقیقت جواب آتش است نخجیر زبان بدبخت هیزم کش آتش
باید تو از آن که در غیبت و شماتت تو زبان بگیر که شیشه شکن ترا که هر که عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد به گمان عیب تو نزد دیگران
خود هم برد یقینی در خبر ضرر رود تو خود هم رسید با خبر از آن هر سکه و دوران شانزدهم دو رویی که گفتی دو زبان هم در مقام دشمنی
چنان ظاهر شد که هر یک از ایشان تعجب و باور و دشمنی آن که از رو شوند از بد بیا رجحه و دیگر از آن که ضرر زبان و دو رو زبان نه ضرر این شخص از ضرر تمام
شتر است هفدهم مدح کردن کسی را به آنکه مدح حقیقی فاسق ممدوح است چه آنکه مهلک میخ در روز قیامت یکی و حاضر شد [margin: صفت ۲]
فصل اگر سؤال کنند هر یک از جوارح را آفات چون است که اهتمام تمام در ذکر آفات زبان کرده جواب گوییم هر آنکه
زبان بیش منع هر آنچه از است که حق تعالی همه جارحه را قوت زبان مرحمت کرده زبان از ما کان و ما یکون خبر دهد از غیب
موجودات در کار رود و در تحت تصرف و دست قلم در زبان کوان هم یک جو هر از این قوت و قدرت بیش در کار کار تعرف
چشم جز الوان و اشکال را درک نشود و هم دیگر جز ادراک نشود نتیجه آن هر کدام که کار و تصرف دارند اما زبان در جمیع موارد
تام دارد حق حقیقی علم آثار را به هر سبب عقلی و خیالی و وهم را هر آنچه عقلی به تصرف تعلق کند و هیچ زبان تعلق
ورد هم توهم توان کرد زبان جمیع را بیان تعلق کند بر در هم اسم و آنچه اگر کند و دست اثر این قوت زبان که
خبر ندارد بیش در زبان بیان تعلق کرد که بدست کار آب شود که گوش شنید و دست بکار در خطا و تمام آنچه کار شود آن که بگیرد منافع آن
بقلم مشهور ایمان به زبان اظهار شود و بهشت پس از دو جهت آفات زبان را اهتمام تمام کرده فصل چون گفته شد زبان که
در تعریف آفت زبان طلب کنی مذکور شد در آفت زبان سبب روحانیت اما اعتبار آن چیزی زیاد آفت زبان در جمیع آفات ارجح
شود در کتاب ارادت یکی شیعه در هیچ کدام هم در اینجا نیز اول ظهور دیدیم در ایشان کیم و فضل هم در آفت قهر در زبان دانسته در آن
صفت است رحم بوده است خصوص قسم دروغ خصومت و تعبیرات کلام الله را به دروغ کردن و منافع جاریه در زبان که در
دو قسم اول دروغ بر خدا و پیغمبر که آنکه عمدا در دروغ نهایت حسنات که در عبارت دروغ بر انبیا و دیگر
ایمان را باطل کند العیاذ بالله که خدا و پیغمبر را کذب منسوب کنند که در حدیث است در حدیث و دروغ بر انبیا که فرمود

[illegible]

و اگر داند که از آن غلط بر طرف آن ضرر دینی نیاید در آن مجلس هیچ که از آن حق فهمیده شود بیان
بیان نماید و قصه فیمابینه آنکه به اظهار کمال خود و اظهار در اظهار کمال باشد دفع اخلاق
ذمیمه است چهارم خصومت و اصرار در این شیوه از بد مقتضیات است زیرا که کار را بر کسی
تمام شود یقینی به خصومت تمام جوارح ترک آنکه تا ظلم و از خصومت هرگاه
به خصومت حاضر شد به تقدیر مهلکات است هم دشنام و فحش کند که فاش در روز قیامت به صورت
سگ محشور خواهد شد پس مرد باید که نهایت سعی نماید در کلام زشت دور و صادر نشود حتی آنکه خواهد حکایت
مباشرت زن و شوی بیان کند باید به کنایت یا الفاظ پاک کند که هرگز زشت قبیح است ششم تعریض بر بندگان خدا که لعنت — لعنت
الهی دین حقیقه این نیز منکر است مهلک مصطفای را که ظلم کنند برای دین خصوصی به اهل حق
و فقط بنیز از دین بیرون رفته به لعنت کننده وجوب است هفتم شعر گفتن به اهل خصوص آنچه
هشتم مزاح لب است نهم استهزا و خوار کرده بندگان حق دهم سخریه که بر کسی گفتن و دیگر را
در حق بیان کند که در گمان شده اما اگر در حق حقیر او ایمان گفته شود زبان سکته کند مضمون حیث یازدهم
کلام کفتن در دلالت بر ملعون است با برادر دینی وعده و خلاف وعده باشد دوازدهم
به نفاق سخن گفتن سیزدهم دروغ گفتن با سلطنت حضرت چهاردهم غیبت بلا عوض
کردن پانزدهم سخن چینی کردن است غیبت تاثیر شده در نزد دیگری که در فی الحال جاری شود
فی الحال کل از جهت که خانه غیبت ندیده کشت چنین کسی را این خوردن باید که دوری و کشته دور را
روی باید که از جهت نگذارد باید که در چنین کس تو هم است به شرح در بهشت نیست و غارت
دنیا خانه ویرانه شده در کل آتش در خانه کرده و چون آن آتش معصیت بخورد زحمت کرد

دفع کردن آن

گفته دروغ گوید فاسقند و در نوادر احادیث بسیار در مذمت دروغ وارد شده است اگر شعوری داری آنچه گفته شد کافیست
از برای اجتناب از دروغ بدانکه در بعضی مواضع رخصت کذب داده شده است جایی که راستی را ضرر بیش از
دروغ گفتن باشد اول شری است که گذشت ... جایز است در جایی که گذر دل ... بلکه واجب است از آنکه
گفتن شری آنکه ... کدام کرده دروغ ... را ... و غیر آن و همه که در ... آورده و ... دیگر
سیم دروغ در ... و خلاف قصه ... گفتن چهارم در ... در ... باشد ... دروغ گفتن از برای حفظ
المسلم ... پنجم دروغ گفتن از برای آنکه ... را ... غیر را ... از آن ... باشد ... بدانکه
... کار ... بر ... که ... خود ... باشد ... هر ... باشد ... دارد ... که
که ... باشد ... از ... هر ... بیشتر داشته باشد ... نیست ... گوید چون
... از ... باشد ... این ... است زیرا که ... دروغ ... که ... را از قول
... بیشتر شود ... که ... را ... که ... شود که ... را ... و ...
... از ... باشد ... دروغ گفتن از برای حفظ ... حصر ... نکرده ...
دروغ است گفتن آن ... دروغ گفتن ... دروغ گفتن در آنجا جایز است بلکه در بعضی واجب
... بدانکه غیبت کردن گناهیست عظیم ... گوشت برادر مرده خود است
... غیبت ... و ... که ... دیدم که ... غیبت ... که کنم
... گفته ... که ... غیبت ... که ... از ...
در غیبت کننده ... از ... جمیع خلایق ... خود ... کننده ...
... فصل ... غیبت بدانکه غیبت ... گفتن است ... که ... او را
... بدانکه غیبت ... شخص ... غیبت ... کند که ... است ... که ...
... است ... گوید ... عذاب ... که ...

خواهد کرد

خواهد کرد مر آنکه ... که ... شخص ... روزه که ... را ... جمیع خلایق غیبت ... گفته شد
چنانکه گذشت بدانکه ... اگر آنچه ... باشد غیبت است و اگر نباشد بهتان ... گفته
در غیبت ... گفتن ... بلکه ... هر ... آنچه ... را ... کرده ... غیبت
... باشد ... غیبت ... خواهد بود ... عذاب ... غیبت
اما اگر ... را ... که ... غیبت ... است ... گفتن ... اعطای
جایز است ... که ... نکرده ... غیبت ... آن
باشد ... نصیحت ... که ... شخص و اگر ... که ... ضرر ... گوید که ... ضرر
... اگر ... و اگر ... آن ... ضرر رساند
... است ... گفتن ... غیبت ... خواهد گشت
و اگر ... که ... است ... که ... است ...
... باشد غیبت ... آنکه ... است ... کرده است ...
از غیبت کننده ... باشد بدانکه غیبت ... غیبت کننده ... باشد ...
... که گفته ... غیبت که ...
چون غیبت کننده ... بدانکه غیبت ... بر
جایز است اول آنکه ... ظلم ... ظلم ... غیبت ... دوم
در ... که ... آنچه ... معروف
گذشت ... سیم ... آنکه ... باشد ... ان

شارع فرموده است از تو پرسند هر چه دیدی در فلان شب خلو و تو دیده باشی گوئید
با دیدیم و دفع غیبت کنند که آن کلام بود اگر دانند هر حاکم ظالمست مطابق شرع شریف عمل
نمی کند و تو کتمان شهادت کنی کاذب و ظالم بود اما اگر به اجبار گیرند که مسلمان [illegible] بشنه
تقصیر و عذاب دفع او نماید کو مثل آنکه حاکم شیخ تو را طلبیده و گوید که تو دیدی در فلان کار [illegible]
مستغنی [illegible] تیمم را به دو قسم را باید گفت هر دیدم و غیبت کلام بود شرط آنکه حاکم عادل
باشد و آن تیمم را تصرف از جهت بکار رعایا نکند اما اگر چنان باشد غیر بکار رعایا احتیاج از تیمم
و پیش از تیمم باشد شهادت مده که کاذب گواه بود خدای تعالی ایمان و امانت نفس کسی که حکم شرع
نان [illegible] در علم شرعی [illegible] شد رو فهمیده ... درست هر حلال چه بعد اقرار ... در عالم [illegible]
اما اسم کرش [illegible] رسیده است هر حکام شرع نرسیده که حلال باشند هر چند عدالت
معنی صحیح ظاهر است باشد محض در این است هر نسبت چنین بوده علم شرعی تمام نشنیده چون
در حکام عرف و در [illegible] نشنیده و احکام شرع است هر حق تکلیف ... و اهل [illegible]
هر ملک است ان باحکام عرف [illegible] که دعوی با حکام شرع [illegible] نفع از قسط [illegible] نخواهد
اگر متعجب شوی و گویی به جهت [illegible] در این زمان چنین شده است جواب آنکه مثل [illegible]
هر قرن مردم مجبت و غرورش بسیار [illegible] جمیع کوران [illegible] و جمیع علم این جمیع
رشوه است که [illegible] در عالم از جمیع کس بیشتر و بهتر و زیادتر [illegible] شده [illegible]
چون در زمان سابق رشوه گرفتن منع بود و [illegible] تمام [illegible] تمام گفته و اهل [illegible]
رشوه شایع و متعارف شده است بلکه جزو علم کمال گفته است اگر گفته به سبب [illegible] باشد

تمام تقا چنان بود

و [illegible] تقا چنان بود و اهل چنین باشد هر فرض [illegible] رفع نیز [illegible] را با کالا [illegible] در کفش [illegible] منصور باشیم
اما آنچه توانیم گفت است هر چه تکلفات است ... ما [illegible] متعارف شده است و از اول [illegible]
دیگر از دین و دنیا در رسمی و جاه و طلاب و شیخ پوران [illegible] از روز و فرو نشسته و عهد بعد از شیخ
و هر هر سعید [illegible] بوده باشد شده و [illegible] دیگر [illegible] منصف عظیم جهت [illegible] و بنیاد پیر و سلطنت
چهارم جرح شاهد و ناراوی [illegible] آنکه کسی شهادت در معامله [illegible] و شخص [illegible] دارد که این
کاذب و فاسق است گوید که این شاهد فاسق است یا آنکه [illegible] کهم باشد و فسق
[illegible] دیگری ظاهر شده باشد گوید که این [illegible] فاسق است منفعت گواه بود پنجم آنکه [illegible]
بالقب و مخبری مشهور شده است [illegible] بالقب [illegible] از لقب [illegible]
گواه بود شرط آنکه [illegible] ششم آنکه کسی در فسق مشهور شده باشد و [illegible]
[illegible] آن [illegible] آنکه [illegible] تمام [illegible] فعل کسی [illegible]
منفعت گواه بود اما اگر صفتی از صفت [illegible] باشد [illegible] باشد و [illegible]
و تقدا [illegible] آن صفت [illegible] خوانی مثل آنکه [illegible] را ظاهر [illegible] را [illegible]
و [illegible] فلان کس [illegible] ظاهر است [illegible] باشد هفتم درست مثل آنکه کسی [illegible]
این دانند و باقی مشهور [illegible] که [illegible] فلان کس باشیم [illegible] فاسق است
و [illegible] هشتم تشخیص [illegible] صنعت [illegible]
مثل آنکه [illegible] فلان کس [illegible] فلان علم [illegible] فلان صنعت مثل فلان کس است [illegible]
غرض شرعی در بیان این [illegible] تعلق گرفته باشد و [illegible] که آن دیگر [illegible]

و الله غیبت هیچ بلکه افترا هم هست نهم آنکه شخصی مسئله را غلط گفته باشد و تو گویی غلط گفته است

و قصد تو بیان غلط او نباشد بلکه غیبت او غرض باشد غیبت کرده باشی دهم آنکه کسی بفسقی معروف است

اما از فسقی نهان میدارد و تو میدانی و او را نهان گفتی او نیز مسلمانی است مثل آنکه دزد است و تو زنای او

او گفته و گویی در فلان کس ورزیده است غیبت نخواهد بود فصل در علاج کسی که اشتغال نفس خود از غیبت بدانکه

هر گاه کسی تعجب بر عیب نفس خود کند در غیبت کردن باید در هر روز مطالعه و فکر کند در آیات و اخبار که در مذمت

غیبت وارد شده است و یکی یک عذاب و ملامت غیبت که در روز در نظر آرد و شهوت را

بالذات غیبت کردن بشکند و تقوای او ضعیف خواهد بود و تکثیر آن نکرده شده باید بعد حفظ باید این نفس را از

بهره و در رسکه آن دارد و همه نیز چرخ خود شده و این شیره عادتی بنماید تا ترک غیبت عادتی گردد و هر

در وقتیکه میخواهد غیبت کسی را اولا باید از عیبهای خود در نظر آرد و اگر عاقل است به تقصیر دیگری

دیگر آنکه او میدهد که در دفع عیب خود کوشیده اگر چنین نکند گیر اما نه در نفس داشته باشد و

دیگری را عکس میزند بر خود فریاد بر آورد که فلان کس را عکس خویش میزند و لکن از نفس خود غافل است

و اگر خود را بی عیب داند همان عیب در خود نعمت انداخته و در لایت نمی‌باید در غیبت کننده

بهتر از توبه باید پیش از توبه باید که حلیت از مظلوم طلبد و گوید در باب ظلم کرده ام میخواهم در فرق دنیا

چنانکه عقاب توبه خواهد کرد آفت ششم نزاع و مجادلت است حضرت رسول علیه السلام فرموده

که هر کس ترک مجادلت کند و او در حق باشد بنا کرده میشود از برای او خانه در میان بهشت و اگر

ترک کند مجادلت را و او در حق نباشد بنا کرده میشود از برای او خانه در کنار بهشت بدانکه حقیقت مراء

آنست که اعتراض کند بر کلام غیر و قصدش اظهار کلام حق باشد یا بیان نقص خصم و دفع صفت کمال

مباحثه را جاهل کند

مباحثه را جاهل کرده نماید است پس طریق مباحثه آنست که آنچه از خصم بشنود اگر حق باشد قبول کند و تحسین کند و

هر کس باشد و در حق بخصم رد نباید است و اگر باطل شنود باید سکوت اختیار کند یا بنرمی رفع کند و تلطف در بیان

نماشد و در حرمان معلوم نسبت نکند خصم را بشرط آنکه انتقاد دینی یا دنیوی او را ... که

نقصان رساند آن مباحث علم نکند آفت چهارم مزاح است بدانکه مزاح بسیار از مهلکات است بسبب آنکه

باعث خنده میشود و دل را میمیراند و کینه در دلها ... حمیت ... و مهابت و وقار را از

... قطع ... میزند ... قطع ... باعث ... شده ... و طفلان ... شکفته ...

ایشان نیز ... بشرط آنکه ... باید ... و فرموده مزاح میکنم اما نمی‌گویم

الا حق ... آفت پنجم مدح است ... آفت ... مادح و ممدوح ...

اما ... آنکه کاذب خواهد بود زیرا که آنچه گفته است در ممدوح نیست ... سیم

آنکه منافق خواهد بود ... آنکه ... در ممدوح نیست ... آنکه ممدوح ...

سیم ... ظالم است ... ممدوح ... در ممدوح آفت ... آنکه

در ... عجب و کبر بهم رسد ... آنکه ... بهم رسد ... آنکه ...

... باشد ... آنکه ... بشد اما ... باید ممدوح ... که

... آفت ... مدح ... صنف سیم در غضب بدانکه غضب

شعله آتشی است ... افروخته شده است از آتش خدا ... این آتش ... که

شیطان ... چون ... مخلوق از آتش است ... آن ...

پس باید ... باشد غضب ... تا ... باز ... در ...

و مانند تکبر غضب ایمان را چنانکه تباه میکند صبر عسل را چنانکه فرمود غضب [illegible] و ربطه آنکه
سبب زدن و دشنام دادن و آزار رسانیدن بکسی شده و غیر از اینها میشود در ظاهر و سبب حسد و عداوت
و غم خوردن و خوشحالی شماتت و غیر اینها میشود بحسب باطن و جمیع اینها و مانند اینها کار
واجب ترک آن از جهت نجات از هر طریق طریق دویم ریاضت نفس که هر چیزی که سبب آن غضب است
تفهیم و تذکر بدانکه مراد از ترک غضب ریاضت آنقدر نیست که غضب را مطلقا رفع کند زیرا که
خوب نیست بلکه واجبست که انسان آن مقدار غضب در کار است باشد و از سبب زوال آن
غضب اخلاق ذمیمه بسیار بهم میرسد پس مثل غضب شمشیر است که باید بتدبیر ریاضت آن
تا وقتیکه ضرور باشد و وقتیکه ضرور باشد بکار برد و غضب نیز باید که تابع شرع و عقل گردد
و بحکم ایشان محکوم باشد طریق سیم طریق کظم غیظ است و آن چنانست که فرو بردن غضب علامت تمام
و صبر را شعار خود سازد و باید که چیزی از جای برنیاید زیرا که بر جوهر کریم غیر ... اگر کسی
شرکسی را بیند ... و بدانکه کظم غیظ از علامات خوف خدا است و علم و حلم [illegible] اما علاج
علم بدو طریق میشود اول آنکه بداند که هر کاه بدی کسی کند خدا از آن جانب بایدکه در ... علم در آید
و کسی که در وقت رضای نفس بدرآورد و رضای حق را بیاد آرد ... هر که باید و چشم پوشد
گرفتار میشود ... و اگر عفو کند ... دویم باید که ... یا انصاف
غضب حضرت باری تعالی اعظم است و قدرت او نیز در نهایت کمال و تو در نهایت ناتوانی
و در این ... رحم کنی ... تقصیر تو در ... تو نیز بر خلق الله رحم کنی ... و این چنین ...
و دست بر ... دراز دست ... که تو را دست ... دست بر تو دراز

١٨١٨١ ... عمل

واجب است علاج این طریق ... غضب ... شیطان الرجیم ... غضب فرود
نشیند و چونکه غضب ... شیطانی است بدانکه ... غضب ... چشم ها سرخ گردد و ... گفتی
بر خیزد ... تا آن چشم ... بکار ... باید که در آن وقت ... آب ... و اگر ... متعالی
... غضب ... در وقت هجوم آوردن غضب بنشیند و اگر ... ایستاده ... نشسته
برخیزد ... دست ... مانند ... خداوند ... شیطانی
... زور آوردن ... سبب ... گفته ... که ... دو را ... بکار ... آورده
و ... غضب ... که ... است ... اول ... که از ... برخیزد
گرفتار ... غضب ... مانند ... رفع آن شیطانی ... علاج ... که ... جواب
غضب ... طلاق ... نزد ... بر حسد ... و ... است
... حسد ... چنانکه ... اینکه حقیقت حسد خیست که ... نعمت
... بلکه زوال آن ... اگر ... آن نعمت ... بر ... برکه
... حسد ... بلکه این صفت غبطه گویند و ظلم نیست اما اگر ظالم ... نعمت ... باشد
... ظلم ... نعمت ... حسد ... اگر ... و ... ترک
ظلم ... زوال آن نعمت ... سبب حسد ... یا عداوت یا خبث نفس و علاج هر کدام
... زوال ... خبث نفس ... حسد ... عظیم است ... تقصیر را
... از ... علم و ... اما ... حسد ... دو
... نفع عظیم مجموع ... که در دنیا

در قسم دوم است و اندیشه جمع [illegible] خلوت [illegible] مشهور است و از جمله مضرت فقر آنکه سبب کفران نعمت الهی
خواهد بود و شکر نه [illegible] عذاب [illegible] را انواع بلا خواهد بود و نفع محسوس نیست و محسوس مطلوب است و مطلقا [illegible]
ظلم [illegible] واقع شده است [illegible] حوادث خواهد بیش اما [illegible] جمیع جهات است که [illegible]
[illegible] بدون زحمت کسب [illegible] محمود [illegible] و این [illegible] را مذموم [illegible]
انعام [illegible] که این صفت جز محمود [illegible] را محجوب [illegible]
[illegible] دوستی [illegible] کرد فصل در آنکه فقر با توانگری [illegible] که [illegible] و شکر در عطا نعمت [illegible]
بلکه چون نعمت بدولت رسد [illegible] و چون بشکر رسد [illegible] که [illegible]
[illegible] بر آن [illegible] شکر [illegible] باید [illegible]
این صاحب نعمت [illegible] است [illegible] نعمت [illegible] نعمت [illegible]
نعمت [illegible] پس [illegible] حق [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible] فرمودند که [illegible] است [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] است [illegible]
[illegible] مذموم است پس [illegible] مذموم باشد [illegible] مذموم [illegible]
چون [illegible] است [illegible] مذکور است که [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] است [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] مذکور است [illegible] گذشته است فصل [illegible]

در آنکه [illegible]

[illegible] در جمیع جهات مذموم نیست چنانکه [illegible] مذموم است [illegible]
[illegible] در جمیع جهات مذموم [illegible] جهت [illegible]
[illegible] سفر [illegible] پس باید که در سفر بقدر کفایت [illegible]
[illegible] که در تحت [illegible] پس [illegible] وجه [illegible]
[illegible] آنکه عبارت [illegible] را [illegible] محتاج [illegible]
بلکه [illegible] عبارت [illegible] سبب [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible] صرف [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] است زیرا که [illegible] است [illegible]
[illegible] طریق است اول طریق [illegible]
[illegible] طریق [illegible] است [illegible] سیم طریق [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
[illegible] طریق [illegible] مذکور است چهارم طریق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شمع [illegible]
[illegible]

بایست آن نیکو رسیده جمیع امور را بجز آنکه خود را مشغول سازند و اگر این طایفه فقیر باشند چاره و علاج چیزی نتوانسته باشند

بار چلیپان از ذکر و نفاق و کثرت و ازدیاد خلق و همه در زمره جمع [illegible] باشند [illegible] طایفه [illegible] کار [illegible]

مطلقا [illegible] احوال شناختن بخیر و تمیز کردن آن تتبع احوال اسپ و ادب [illegible] قصیر [illegible]

که به آن مقدار کفایت را داشته باشد و اگر فقیری [illegible] احوال [illegible] است که هم در دست [illegible] نظر باشد

کار [illegible] بلکه چیزی [illegible] بجهت [illegible] و کثرت ضروری [illegible] چیزی [illegible]

کوشش کنی و بدانکه ضروری از روش و مراتب است و اسراف و تجمل [illegible] پس اگر کسی ترک اسراف و تجمل کند

کافی است [illegible] مناسب حال [illegible] که در شرع شریف بسی [illegible]

[illegible] و مقداری که کافی [illegible] عبادت و [illegible] جایز [illegible] در شرع شریف [illegible]

چون این مقدار بهم رسید و کار را کفایت کرد باقی را صرف درویشان کنی و اگر تمام [illegible]

درویشان و ضابطه آنکه [illegible] کافی [illegible] نفس [illegible]

تتمه را صرف درویشان کنی و اگر صاحب [illegible] واجب است [illegible] مناسب [illegible]

کار بس [illegible] تقصیر [illegible] و همه [illegible] صرف عبادت کنی و اگر وقت [illegible]

در عبادت [illegible] و تتمه [illegible] را صرف تحصیل [illegible] کنی و اگر کتاب [illegible]

[illegible] باید که در ضبط [illegible] و تلف [illegible] سؤال [illegible]

و در [illegible] احوال ایشان [illegible] رحمت [illegible] شرط آنکه [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible] آنکه [illegible]

مانند [illegible] و عدم آن [illegible] اگر [illegible] قناعت باشد

با همه کوشش باید

با همه کوشش باید که اسراف واقع نشود و خلاف وضع الله باید [illegible] از عبادات [illegible]

از آن مقداری که [illegible] باید [illegible] مستحب [illegible] فقیر اگر [illegible]

صرف [illegible] کند اسراف کرده [illegible] اما اگر [illegible] صرف [illegible] موقع کند اسراف [illegible]

[illegible] و ملک [illegible] و [illegible] جناب [illegible] اندک [illegible]

[illegible] مشغول شود [illegible] اگر [illegible] خدا تعالی جمیع خلایق و مخلوقات را [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] کنند و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] کنند و بعضی

[illegible] سازند و [illegible] کنند [illegible] جمیع این [illegible] نفس [illegible]

ضعف خدا تعالی [illegible] ظاهر شود و [illegible] و قدرت خدا تعالی ظاهر [illegible]

و [illegible] را [illegible] و قدرت خدا تعالی ظاهر شود [illegible] خلقت

[illegible] ظاهر شود و [illegible] و بعضی [illegible] تجویز [illegible] که [illegible]

[illegible] احوال [illegible] چیزی دیگر است و احوال [illegible] چیزی دیگر [illegible] موافق

[illegible] و قانون شرع [illegible] بلکه [illegible] است [illegible] که هر کدام [illegible]

پروانه آتش گزید [illegible] و عاشق دیگر است [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] چه حال [illegible] این [illegible] که در این [illegible] است [illegible] خوش [illegible]

مطلقا [illegible] خدا تعالی [illegible] را [illegible] چه [illegible] باید [illegible] که [illegible]

خوش [illegible] است [illegible]

اما در نفس [illegible] است و این [illegible] را [illegible] آنکه [illegible]

عالم حیثیت مارا مدار باشد و نانها رسیده و حلویات شکر و مرغ و ماهی بریان و کبابها و کل شهوات
نازک و مثل آن نفیس است و لذت اینها را شما خاطر نشان نمی توانیم کرد تا شما ندانید که اینها چه لذیذ است
نظر کنید و نگاه کنید شاید علاج نیست که بکنیم مگر ضرب به الدهم فرعون پس مجرد آن در نگاه الهی نیز
جواب آنچه گفتی چنانچه دهند و گویند که در محبت الهی [illegible] شده در کیفیت محبت [illegible] باشد و اینکه گفتی
که اینها خلاف گفته شارع است اگر چنانکه شارع [illegible] رسیده و اگر نه یقین بر کار او [illegible]
حیث که مخالف اینها باشد و گفته [illegible] و در [illegible] مطلق و [illegible] نیز مخالف دین [illegible]
و دیگر هر چیزی بود وسط مقتضی ارشاد [illegible] مشغول شده باشد مطابق کردار ایشان و میزبانی [illegible] و دیگر شارع [illegible]
فعل اهل اسم بدان بر نفس گرفتار [illegible] کار [illegible] و از جمله ساز علامه بزرگ تحت الملک بند قسیم [illegible]
نزد دیگر فانی [illegible] و هر اینکه [illegible] [illegible] فیه اینم [illegible] شرع ندانند و اگر حقیقت [illegible]
بلکه هر امر را مطابق خواهش نفس خود سازد و در حقیقت نیز [illegible] و علم [illegible] غیر از چنین [illegible]
جاهل است نه در [illegible] فصلی در آنکه هر حقیقت بخل منع عطا [illegible] است که [illegible] عطا [illegible]
شرع یا بحسب مروت پس لکن در [illegible] شرعی [illegible] بر قلیل استیاده کند بخیل [illegible] بود و اینجا [illegible] مختلف
میشود نظر با حوال اشخاص و [illegible] غنی [illegible] در عشر دینار [illegible] کند و بخیل نباشد [illegible] دینار
استیاده کند و بخیل باشد [illegible] شعر [illegible] را [illegible] و ضابطه این طریق نیست [illegible]
که [illegible] ثمن [illegible] از [illegible] فایده و غیر یا دنیوی [illegible] طریق دینی و مروت [illegible] فایده [illegible] اگر
در صرف کند حیث شود صرف [illegible] در ضبط کند [illegible] شود [illegible] که [illegible] مختلف [illegible]
موافق شرع یا مروت کند [illegible] ذاتی [illegible] لکن [illegible] را [illegible]

که از زینه بخل

که از زینه بخل خلاص یابد پس باید که هر حقیقت بخل را دانستی و آنکه [illegible] که [illegible]
بخل گفته شود [illegible] بخیل [illegible] بلکه [illegible] است [illegible] مرتبه [illegible] که اگر جمع [illegible]
در دست باشد اگر [illegible] طلب کند [illegible] مرتبه [illegible] کند [illegible] شود [illegible] الرحمن
[illegible] الحمد [illegible] اما آنکه در کتاب [illegible] مذکور است [illegible]
آنچه بر هر نه تعالی بر او واجب کرده است [illegible] ترتیب خلایق [illegible] بلکه [illegible]
بخل ترتیب خلایق غیر [illegible] است [illegible] آنچه [illegible] تعالی بر او [illegible]
کرده است آن که آنچه بر او واجب کرده است [illegible] و [illegible] بخل [illegible]
بخل ترتیب خلایق [illegible] فصلی در علاج بخل [illegible]
بخل [illegible] و علاج [illegible] پس علاج بخل [illegible]
میشود [illegible] که [illegible] بخل [illegible] است که [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] تعالی لذا [illegible]
[illegible] میشود [illegible] بخیل [illegible] تکلیف باشد [illegible] ذاتی [illegible]
[illegible] اگر [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و آنکه حقیقت [illegible] فقط [illegible]
آنکه [illegible] اگر [illegible] تعالی و [illegible] بهتر است تا آنکه [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] است [illegible] فرزند [illegible]
که [illegible] راست [illegible] تکلیف [illegible] تعالی [illegible] که [illegible] زینه بخل خلاص یابد

امر ششم در حب جاه و ریاست خدای تعالی فرموده که حب مال و جاه میرویاند در دل نفاق را چنانکه آب میرویاند
سبزی را و بدانکه حقیقت جاه طلب استیلا است و [illegible] خداوندی [illegible] و صاحب شدن دلهای
[illegible] گفته اند حب جاه زیاده از حب مال است [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بلند نام [illegible] باشد [illegible]
بسبب [illegible] اگر [illegible] طلب نفع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تعلیق [illegible] نفس [illegible] طلب علم حکمت یعنی علم حقیقی و جاه اگرچه [illegible]
[illegible] علم حقیقی [illegible] نفس بسبب مجاورت بدن [illegible]
[illegible] علم حقیقی [illegible]
[illegible] نقله [illegible]
[illegible] که [illegible] قربات صلوات عبادات [illegible]
[illegible] دل [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] کدورت دنیا [illegible] فصل [illegible] مذکور شد
[illegible] کمال [illegible] نفس [illegible] کمال حقیقی [illegible] که سبب سعادت ابدی است
و کمال [illegible] زیاده [illegible] دنیا [illegible] سبب شقاوت [illegible]
پس [illegible] خود [illegible] قسم [illegible] جاه [illegible]
بسبب [illegible] انکه علم و جاه کمالی [illegible] حقیقی [illegible]
در کمال حقیقی [illegible] مرتبه [illegible] جاه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] جاه و حکومت و سلطنت و جاه بهم رسانند و فضیلتی نیست
[illegible] را [illegible]
بلکه [illegible] جاه و سلطنت [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] دنیا بسبب ظلم [illegible]
دنیا حرام است [illegible] بسبب ظلم [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
حب مدح است زیرا که [illegible] مدح [illegible] کمال ممدوح [illegible]
[illegible] کمال [illegible]
[illegible] کمال [illegible]
[illegible] مادح [illegible] صاحب [illegible] ممدوح
[illegible] مادح مدح [illegible] مدح [illegible]
[illegible] کمالی [illegible] قدرت [illegible] مادح [illegible] کمال [illegible]
[illegible] مادح [illegible]
مادح مدح [illegible] کمال [illegible] فصل [illegible] حب مدح
[illegible]

این مرض را تا ایمان لابدست بدر برد اما علاج مرض حب مدح و شهرت آنست که فکر کند که این مدح
از برای مال یا جاه یا جمال است هر کدام این‌ها که کمال و هنر است و کار و هنر فانی است و مانع
حصول کمال حقیقی است که معرفت باشد که این موجب شقاوت ابدیست پس باید ماتم نماید از این مدح
و اگر از برای علم و معرفت و سایر کمالات عقلیه است باید که فکر کند که این کمالات [illegible]
در حصول این کمالات [illegible] بلکه توفیق الله تعالی نیز در خطر است پس [illegible]
مدح [illegible] پس چنان [illegible] شود پس این [illegible] ماند که [illegible]
کند [illegible] است [illegible] اما علاج [illegible] ذم آنست که [illegible]
فکر کند که [illegible]
تا داند که [illegible] ذم [illegible] از مدح است اصل هفتم در حب دنیا بدانکه حب دنیا سرچشمه [illegible] است [illegible]
این عبارت از مال و جاه نیست بلکه مال و جاه دو شعبه اند از دنیا [illegible] شعبه بسیار است
بجهت آنکه دنیا عبارت است از حالتی پیش از موت و آخرت عبارت است از حالت بعد از موت زیرا که [illegible]
پیش از موت [illegible] پس [illegible] که حالتی پیش از موت [illegible]
دنیا باشد و حالت بعد از موت [illegible] آخرت فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و [illegible] از خلقت [illegible] و ظهور عظمت و کمال قدرت حضرت باری تعالی بود [illegible]
تا [illegible] مخلوق [illegible] عظمت و کمال قدرت حضرت باری تعالی [illegible]
کلیات و جزئیات [illegible]
داشته [illegible] کلیات و جزئیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که کار عقل که احتیاج به شده ذات بود الا مخصص اینچه در کار بود نظر تفریق دارد او خواه کفر است اما چون نظام عالم

و کمی نفع بود و در کتاب شرع قطع جهة نفع کثیر مقصود از بعثت در ذکر بیت اینه در ضعف و قوی و حول کثیر اکثر است

نفس بود نظر او قوای انسان در تمام که ان اختلاف پذیرفته پس اختلاف انسان نیز در مراتب اختلاف پذیرفته در مراتب کمال

مختلف شده اما قوی حقیقت است در بیان مثال نقص بود تا تمام که به رسد تا روح این قلب و شرع را کافی نه

کرده و فیض هدایت را دنیا گرفته و وقتیکه شرافت روح رفق نباتی از زمان را فوت خود گشته اینهم

از معرفت مبدا انشاء تقصیر کرده است روحانی و ذات جانی او مکلف بود و ذات فوت کرده است

عذاب روحانی و الم جانی او فرموده شرع و استدلال [illegible] از تقریر تا خیلی معلوم شده و نفس پیش از بدن

بوده است و شیخ در شفا و نجات بر این کرده است بدانکه نفس حادث است [illegible] بدان جواب بدانکه

تقصیر این نوع مطالب نه بر وجه حکمی از عالم [illegible] بدان که حکمت نیز [illegible]

تحقیق تا از مقدمات [illegible] ضعیف [illegible] حکمت [illegible] چون [illegible]

[illegible] بحث [illegible] و استدلال [illegible] تا [illegible] اعتقاد

[illegible] تقصیر عقلیات [illegible] عقلا [illegible] مکلف

مطالب [illegible] حاصل [illegible] مرتبه رسیده است [illegible]

[illegible] مقدمات [illegible] حکمت [illegible]

بعد جواب [illegible] مراد [illegible] گفتیم [illegible] دیگر

از [illegible] تمام [illegible] مطالب غیر معلوم [illegible] قسم است نقع [illegible]

[illegible] قسم است [illegible] قسم [illegible]

استعمال است

استعمال است خود احتیاج بمیزان دیگر ندارد و یک قسم دیگر است که معتبر [illegible] است که آنها

شرایط که بحکم تر فرقت بمیزان دیگر [illegible] انست نظیر [illegible] معتبر ترتیب مقدمات [illegible] مطلب از مبدا فیض [illegible]

[illegible] معتبر [illegible] قسم است [illegible] در مرتبه [illegible] است

مرتبه [illegible] ترتیب مقدمات [illegible] نفس [illegible]

[illegible] گفتیم [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] عدم [illegible]

[illegible] قسم [illegible]

[illegible] واقع [illegible] رفع [illegible] تایید [illegible]

[illegible] طریق مطالب [illegible]

[illegible] کسب [illegible]

[illegible] معتبر [illegible]

[illegible] معتبر [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] معتبر [illegible] تایید [illegible]

[illegible] ترتیب مقدمات [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] کفت [illegible] نفس [illegible]

سبیا و اولیا سازد و در زمره نوریان خود در آورد [illegible] که وجود در ثبوت [illegible] و ملک مقدم ورود بر ملائک

مهلک [illegible] و غیر سبب فنا [illegible] و شقاوت [illegible] چه خوش گفته هر که بشعر تو [illegible]

زان مرد گفته [illegible] قسم سیم آنست که نفس [illegible] صلاح و تقرب [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] بتفاوت مرتبه [illegible] واقع [illegible]

[illegible] خود [illegible] و در این جهت [illegible] واقع شده است [illegible]

[illegible] از آنچه گفته شد [illegible] علوم نباید [illegible]

دقت طبع و [illegible] نه تحقیق و تحقیق [illegible]

[illegible] تعجب [illegible] عینهم [illegible]

فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون فصل چون [illegible] مرکب است از دو چیز [illegible]

[illegible] و نفس از عالم ملکوت است [illegible]

[illegible] و جزو دیگر [illegible] از عالم [illegible]

[illegible] و نفس [illegible] در زمان بقا [illegible]

دنیا است [illegible] نفس در زمان بقا [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] قرب [illegible] در زمان بقا [illegible] معارف [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

آخرت است پس [illegible] سبب [illegible] نفس [illegible]

تمت [illegible]

شه و بقوای [illegible] و جمیع [illegible]

صنعت [illegible] جواهر

شهر [illegible] و غیر آن [illegible] حفظ نوع [illegible] و تولید و ضبط [illegible]

در میان [illegible] نزاع و جدال بهم رسیده [illegible]

شهر [illegible] و نفس [illegible]

[illegible] و [illegible] تفاوت [illegible] بهم رسید [illegible] السلطان

[illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] قاعده [illegible] قاعده [illegible] تعیین [illegible]

کند و آن سلطان عادل پیغمبر زمان است که [illegible] از زمان [illegible]

[illegible] آخرت سعادت [illegible] و آخرت و نفس [illegible] که دنیا مزرعه

سعادت آخرت است [illegible] مزرعه شقاوت [illegible] در حدیث واقع شده است که دنیا

جمیع [illegible] دنیا [illegible] بقا [illegible] نفس [illegible]

دیگر [illegible] نفس [illegible] بدن [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

و لذت [illegible] و [illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

زور آورد و تو از پی ما و دیگران فانی باش و تو به روزگار خوب تا سر فرو زده هر دو عالم کوی [illegible]
و گفته اند که خوردن اسب را فضله از خوردن ملائکه و خوردن ملائکه فضله از خوردن اسب را [illegible]
از حیوانیم و اینها چیست و [illegible] در هم [illegible] شیطان را چرا خلق کرد و چرا [illegible] ضعیف [illegible]
دو میدان جواب جانی [illegible] دانم تا ب [illegible] ما پیش [illegible] کار بردار [illegible]
حرکت از جهت نظام کل [illegible] هر گاه [illegible] نفع به نهایت تعلق گرفته باشد
باب کون [illegible] هر گاه [illegible] و در [illegible] دارد هر کدام کار [illegible] دیگر
سؤال [illegible] جواب ندارد بلکه عمل [illegible] فصل در بیان تعلق نفس [illegible] است
و مطلق [illegible] شد تعلق نفس [illegible] جهت تفنیع بدن و [illegible]
جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible] تقدیر [illegible]
باید [illegible] که در دل [illegible] دنیا [illegible]
و اهل دنیا را [illegible] که [illegible] تا [illegible] باید [illegible]
نگه [illegible] و [illegible] صرف [illegible] دنیا [illegible]
دارد [illegible] صرف [illegible]
[illegible] و ترتیب [illegible]
رفته است [illegible] آنکه [illegible] وقت [illegible]
[illegible] قطع تعلق [illegible] دنیا [illegible] روح [illegible]
[illegible] نفس

فی ۱۹ [illegible]

۴۲

[illegible] تا قرب دنیا [illegible] قرب دنیا [illegible] است و [illegible] که دنیا [illegible]
چه [illegible] است و [illegible] است [illegible] باشد [illegible] رغبت [illegible]
از آنجهت است که [illegible] دنیا را [illegible] و هیچ قرار ندارد و [illegible]
دنیا و [illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible] شده است [illegible]
در [illegible] حرکت فلک [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] تا [illegible] است و [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
و [illegible] ترک دنیا کرده ام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible] فصل [illegible] دنیا [illegible]
[illegible]

دیگری شمار ما که لازمست شمار صوف از و دیدن و نفس بر تو عرض کند و بر بسط ضبط زیادتی جمع روز و خود دیگر

غافل مشو و هر آنچه توری با فوات در کار است و از تو جدا افزونی و خوی بانفراد بکار آید علم و عمل از که هر چه خواهی باقی

نماند اما اثر او باقی است و بعضی از آن شیئات خوی باقی ماند و نه اثر آن و اما میان علم و عمل نه نیز مسکنی و عیبی

و ما کل ضروری و غیر آن همه جمعاً مهلک اند اما هر که دین و دنیا که به زرد ماند و در کشتی نشسته و بر دوری است

کنار آن بشنو تا ملکان موقوف رسند هر جان جدا نمائید الا جزیره عمق که بسته که حق از آن جزیره باید

بر کنید و در آن نشسته هر که بزیر جزیره رسد ملاح روز طلبند سازد و که بده از کشتی نماند بدر آید و زاد خود

بر کرده و گشت با احتیاج کنند و هر کس که از جزیره عیب بند بعد که بار عوض بی جمیع تقلیع در احتیاج

باشد گشت کنند و در جزیره خود کشتی از آن نه و جای وسیع و جای خوب از کشتی بدست آوردند و بعضی دیگر خود قطع

و قرار ندارد و از آنچه ترک شده برداشته باز از آن بدست ایشان چیزی نماند بود و قرض و امانت از دنیا ندانسته

و بعضی قطع توقف کنند و بیشتر بر کرده و دیری که کشتی در آید جای از کار کشتی بدست آورد و بعضی دیگر هر آن

در آن جا رود و در آن درو و ع اشجار و خوش آمده که نعمات طیور و طراوت یا جمیع و لذا کرده و گفته

ملاح را فراموش کنند و در آن جزیره توقف کنند و در وقتیکه بر کشتی بایند جواز را با هلاک نشته

قصص اگر کسی کرده هر بعضی دنیا و لغو آن نیست و هر کس صاحب مال دنیا باشد بلکه دنیا دار این نیست هر که صاحب

مال دنیا باشد بلکه دنیا دار این است و مجمعاً آنچه دارد در هر خود جان بهم باشد و شیفته آن شده باشد

با آنکه این کلام حق است و در نفس الامر اما آنکه گوینده است ایا صاحب این کلام است یا نه و نیستی

آن شعری است و طریق شناختن آنست که نظر می کنند و به این کلام اگر صاحب این چیز است و هر که او از دو

حق و خبر دارد شود و کشف حقیقت او و نکته و نظر در هر سه شته باشد و هر شناخت یا نیکانه و آنچه احتیاج

[illegible]

حق کم بسبب رقیقی دارد یا نه اگرچه که قدر حق بمرتبه رسد و هر جمیع آنچه ملوک فرمان که باید که هیچ

و زیور دنیا خود که ندارد و جسمی را عطا کند و هیچ نماند از حرص رسد و هر چه خواهم که از آن حشیشه بسیار

شکلان و شکرگاه باشد و صاحب این کلام است و هر که خود صادق است و تحقیق چنین کسی از دین دنیا بیشتر

اما اگر دنیا دار ندارد را ایمان برابر و در نه هر که تصیر است نهایت تا پیر کار نگردد و در وقتیکه لطیف گیرد و دنیا را

بر دوستی نزد کسی هم دلیل زیور و حفظ مال و آنچه از آن دنیا رها که و همه دلیل دیگر هم است که معلق

و فرق آن در درویش مذکور سازد و هر صاحب الکلام حیث و لکن دعوی این حال که کاذب خود هم بود دیگر

و گیرد و در رشته منع مال و دنیا که نه و جمیع گیرد از جواب نهایت هلاک شد و هر جمعیت منع دنیا دار

این آن که و از ائمه علیهم السلام مرتب دنیا شده و در جواب گوید اما ائمه علیهم السلام هر چه گویند و هر مال دنیا شده که هم فقرا

بکثیر و ائمه علیهم السلام با حکمی بوده و حق و بر شان که نزد و هر آن فقر و غنی و فقیر و غنی گشته باشد و رفع احتیاج آن

کنند یا نه اگر میگویند و حکمی بود خلاف حکمی که هر حکمی و تهمت بر ایشان علیهم السلام چنین و اگر میگویند و حکمی بوده و خوب

الحاق این هم دست خود بیکانه گذشت و اما آنکه کفر و عرض است و منع جواب کند و قرب آن حرص در وقت

در حقیقت و کشف آن نشانه که اگر نه انجمه خبر داده بعدی به ایشان رسیده و جواب رکاه و نعمت بود بعضی از آن

و ما که دو عطا و رحمت هم بعضی دارد و ضبط اگر کسی و صاحب جمع و گذشته و بخشش طوری گشته باشد اگر منع نظر

از آن طرز گذشته اما نه بر در صاحب هم نیز اند چون ترتیب که و دعا از آن کنند و در نفس و هم مال

نماند که اند و دلیل زیور و خواب دنیا کرده فتنه زر و زیور آنها از کشف نظر از دنیا بیش کسی است

و در روز هم ره او با حکمی است و هر کس در فقر است ره و بار از فرود نهاد و فهم خود و سلیمان نبی علیه

با آنکه بنظر نه است چون چیزی از دنیا باو داده است چهل سال بعد از آنچه علیهم السلام و افضل بهشت فرزند شده

امر الهی را فرو گذاشت بر مسلمانان فارسی تکرار که مضمونش این بوده مسلمانان مثل دنیا مثل راست پل از آن
گذرید بگذرید و هرچه از آن قنطره بشکفد آن را دور و درو از آن برگردانید که با وفات بدو نخورد هم ما ندیم
چیزی از غم) از دنیا بر خود راه مده هر چیزی که کسی نماند علاقه غم آن نخورد و هر چیزی که با تو از دنیا مهمانیست
بدانکه تو از آن گذرنده تری باشی مثل کسیکه صاحب دنیا هرچه [illegible] باشد [illegible]
عیسی علیه السلام گفت مثل اهل دنیا مثل تشنه ایست که آب دریا خورد هر چند بیشتر خورد تشنه تر شود تا آنکه هلاک
شود و گفته اند مثل دنیا مثل خانه ایست که صاحب خانه آن را بجهت [illegible] آماده کرده باشد و کسی که وارد
آن خانه شود باید حظ خود برگیرد و آن را بگذارد [illegible] شود و اگر در بردن کسی [illegible]
از مقرر دیگر که این قانون را ندانسته وارد خانه شد و حظ خود برگرفت و آن را خود رفت محفوظ شد
و بعضی از آن خانه بردن رفت و [illegible] رسید و هر کس [illegible] آن خانه [illegible]
آن خانه [illegible] و [illegible] صاحب خانه [illegible] یقین که صاحب آن خانه [illegible]
از خانه بیرون [illegible] و [illegible] تمام منزل [illegible] رسید [illegible]
[illegible] فصل کسیکه نفس خود را بشناخت و ظاهر خود را بشناخت و حقیقت دنیا
و حقیقت آخرت دانست یقین [illegible] که [illegible] محبت دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] در این باب مذکور [illegible] قرآن [illegible] مذمت دنیا و اهل دنیا
[illegible] بعضی از علما که این [illegible] دنیا [illegible] سلطنت دنیا و [illegible] دوست
[illegible] این جماعت [illegible] و بعضی دیگر [illegible] این جماعت
بعضی تمام عمر در تعمیر دنیا اند و کار آخرت از دست داده اند و همیشه در [illegible] قانون

دنیا کنند

دنیا کنند و ضبط قانون دنیا [illegible] تمام [illegible] باید [illegible]
آخرت و [illegible] دنیا [illegible] و این طایفه [illegible] دنیا [illegible] آخرت و [illegible]
[illegible] که نه بلکه در مجلس [illegible] باشند [illegible]
دنیا [illegible] مثل ایشان [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] این طایفه [illegible]
باشند [illegible] این طایفه اگر [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] آخرت باشند این جماعت [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آخرت [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] دنیا [illegible]
حقیقت [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
بعضی از [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible]

و در جمله از آن بحث که دنیا نزد آن فهمیده این شیوه و با آن کند مردان نفس [illegible] خود خشنه اگر چه مردم نفس گسسته عوام

کرنیه و در القاب شیخ بدنیا [illegible] شیخ [illegible] و معتقداند [illegible] کنند بلکه بی روی آورده که در کسب دنیا نهایت سعی نموده

این شیخ با آنکه [illegible] است نفس نیز [illegible] تجلی کنند [illegible] علوم از دوام این شیخان مملکت طبیعت [illegible]

و علوم در دنیا است که علما و مشایخ را معزز ملوک و امرا دولت ایشان برگزیده القاب علما و مشایخ تعظیم کنند و ثنا [illegible] کرده

در صحبت ایشان و ما در عبارات [illegible] ایشان که [illegible] بر جمیع عبارت و [illegible] در علم [illegible]

در تحقیق حال کسی که [illegible] در عبارت [illegible] چنانکه گفته اند   ای بسا ابلیس آدم روی هست ÷ پس بهر دستی نشاید داد دست

بدانکه تو [illegible] در [illegible] دو کردن [illegible] کرد [illegible] از [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] مسلمان و در حال [illegible] در دنیا [illegible] چنانکه [illegible] و از [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] که مرد [illegible] در طلب دنیا [illegible]

[illegible] از [illegible] صرف [illegible] صرف [illegible]

[illegible] و سبب [illegible] دنیا [illegible] چنین مردی [illegible] است [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] بلکه آنچه [illegible] صرف [illegible]

[illegible] چون [illegible] دنیا [illegible] و [illegible] از احوال آخرت نیز [illegible]

در دیگر مرتبه [illegible]   فصل هشتم   در بیان کبر است [illegible] و در احادیث بسیار [illegible]

واقع شده است بلکه کبر [illegible] که آن [illegible] است [illegible] است [illegible]

و حقیقت کبر آن است که شخص خود را فوق دیگران بیند در صفتی که آن صفت در آن [illegible] صفت کمال باشد و در نظر

[illegible] صفت کمال باشد [illegible] خود را [illegible] بر جمیع [illegible] بجهت آنکه [illegible]

ولذا [illegible]

و آن [illegible] در نفس [illegible] هیچ [illegible] و رتبه نباشد اما در نظر [illegible] باشد [illegible] لوازم کبر [illegible]

[illegible] در صدر مجلس نشیند و در [illegible] بر [illegible] مقدم باشد و نظر [illegible] تحقیر کند [illegible]

و [illegible] در سلام [illegible] غضب [illegible] و چون کسی در نصیحت کند [illegible] و چون کسی [illegible] نصیحت کند

[illegible] لوازم کبر است [illegible] با [illegible] کبر است [illegible]

باید که [illegible] ذمیمه [illegible] و [illegible] است [illegible] محفوظ باشد [illegible]

[illegible] در جمله [illegible] که [illegible] کبر است [illegible] علم [illegible]

و سبب [illegible] نفس [illegible] شده است [illegible] کبر [illegible]

[illegible] عدم [illegible] جمیع [illegible] است بلکه [illegible] است و [illegible] است

[illegible] است و [illegible] شده است [illegible] است و [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible]

آنچه از او و [illegible] دیگران [illegible] است [illegible] صفت [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] گرفتار [illegible]

و [illegible] و [illegible] در [illegible] از [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باعث [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] آن و [illegible]

[illegible] و از [illegible] که [illegible] نفس

نفس در وقت نفاقت دخو در وقت معاودت در عذاب الیم گرفتار غیر بود از مرگ اگر اهل آتش است

سگ به از دوست دشمن از موت فرو شد عاجز بود و حقیق صاحب اسباب خیر مهو فصل تفصیل اسباب کبر

و علاج آن بدانکه اسباب کبر بسیار است و آنچه مشهور است چهار است اهل علم و علم بزرگترین اسباب

کبر است به واسطه آنکه شیطان را در آن سبب اضطراب بیشتر است بجائی رسیده است که کم عالمی است که فارغ

از صفت کبر این را چه باشد که عالم تا دیده بصیرت کشوده است خود را در زیر خلایق ممتاز بیند و اهل استیاز

بکبر مبتلا شده و این استیاز کار هر ارباب دولت است چون خود را در میدان فضیلت ممتاز بیند بی طاقت شده و او

تکبر کند در امور دین افضلیت عجب و عجب سبب کبر است و کاه هر ارباب دنیا است و این غایت بود که نقید

می شوند و عوام از علم خبر ندارند را بدان که او در تعقید بود اگر امور رجوع با و کنند و نقیض کنند

بمرتبه او در خاطر رسد هر روز تو مرجع خاص و عام شد تکبر دیگر رد این اسباب رسیده عجبت و عجب کبرت

پس هر عالمی او در او عجب کبر و نیز یکی از صفات مهم است که در قرآن وعده آتش جهنم کرده است صاحب آن صفت را

بهمه سه عقاب کفر هر عاملی که علم بود و کسی که علاج نفس خود کند علاج دیگری چون خواهد ایشان جمیعاً فسوق باطن است

و فسوق باطن از رقت دیگر است در نتیجه و فسوق ظاهر از نقش نزد یک شود اما فسق باطن بیان دفع نمیشود سبب

صورت عجب در باطن او خبث باطن و دنائت و دست کاری از آن بهم رسیده که تنبع احادیث و اخبار نکرده است بقدر حدیث تنبع

خبر و احادیث است و تأمل کرده است در آیات و اخبار که علما بر وجه و تحقیق شاهد سبب عجب هم در حق عالمی و در کتاب کافی

عالمی است که بظاهر دینم منفرد کشته در عبادات و امر عجب و عجب بسبب کبر و امثال آن خود در رعیت عبادت بیشتر در نتیجه مهم او هم است

ولی کار در عبادت و بعد از عبادت شروع که تازه نمودن کار که در قصص و تعبیر است که در ولایت سکه بر عالمی کثرت در عبادت داشته بعد از

خاتم بسوق شده خود بخود عجب نمود و در نزد صوب عبادت عجب به مرتبه عبادت اکثر عبادت که از عجب و عبادت بجایی رسیده در کتبی از

خصال

آن طعام

۳۶

آنکه هر روز صدای رسید که شکسته شود و نکوئیده باطن بالوده و علاج آن شیوه است و عمل کند بسیار عملی که بکرده است بسیار

بلایا بر ایشان نمیشود و بجا عقیده بسیج نشد بلکه اکثر از ایشان در عمر شرف به علم مشرف شده و ترک اکثر کفته اند سبب سیم

نسب و علاج این خصلت همه آنکه عقاب بر پدران خود نیز به روش تو فخر کرده و دیگر فخر کند درآنکه پدران او و اکثر ازیشان

بهشته

پس شرف ایشان به سبب آن بود که بیچاره ایشان خود را تا فخر به آنکه ایشان و اکثر در جهنم در رنج است و به نه فخر و دیگر به آن آتش

در آتش است

و در زیک کمتر است سبب چهارم حال است و جمال و علاج این خصلت همه آن باید که فکر کند در خیر تهیه که بغداد دریا بجهه رهایی شد و اگر

سبب جمال و علاج آن تمام مدت خیرا عجب است از جنون بوده و بخود که عاجز به بنا رسیده و برسد که وجود شده و بازگشت خود باز آن

تا زمانی که بیشتر ما شده بطالت و تجاوز که بیدار است عبادت که بعلم کفت چون است گرد و تو که گفته گرد که بکنیم تا به چشم آن اثر خود را

جز این شود و عالم کفت بدرستیکه خنده تو و تو ترس از تر بهتر است از گریه تو و تو در عجب دو دانش بدرستیکه صاحب عجب از آتش

و عبادت و فیض با او نیز جهد و هم از رئیس آن است که در مرد و یا عابد مخلوقی از فاسق محسنه و تغیر حال پس وقت بود که

فاسق صدیق بود و عابد فاسق و این از ان بود که عابد در مسجد از عجب فخر فرستد آنکه عجب بود عمل او هم

اما فکر فاسق در ندامت و پشیمانی و ترس خدا او را که آن بود فصل حقیقت عجب استعظام نفس است

از جهة صفات و کمالاتی که در او وجود باشد و فرق میان عجب و کبر باشد که متکبر کبر ابتدا خود را بهتر از دیگری بداند که غیر

با قدر و منزلت بیند اما عجب در تحقیق احتیاج به دیگری ندارد بلکه خود را به بزرگی صاحب عجب است اما اگر کسی بعبث خود کوئیند غافل

هم وجود باشد که درگاه خدای تعالی و تقدس که از اخلاص کامل و بالای او در قسمت که مهم است و عجب تصحیح او بکشد

و علاج عجب آن باشد که فکر کند که این صفت کو هر عجب اهم است کار او را که عجب است که باعث دور وجود آن مهم قدرت

و هشیار باشد شمر حال پس عجب در او عجب است بواسطه آنکه هر که هر که در وجود او هم و مخفی باشد خوب است

عجب ایم و کار او صفتها است که دور در وجود آن رفع است اما و نیز او همه خوشحالی گو و در دنیا تیز عجب عالم شبه این است الله

اگرچه خود کرده را [illegible] که [illegible] [illegible] چرا عجب آورد [illegible] صبر و دوام [illegible]

در هر شب [illegible] مشغول است [illegible] کشف [illegible]

[illegible] مجسم می‌شود [illegible]

[illegible] ملاقات کنند [illegible] فصل حقیقت [illegible]

عبارت [illegible] ذوق [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible]

عبارت که [illegible]

[illegible] واقع شود تا دلالت کند [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible] فارغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استسلام تام

استسلام تام در هر این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دیگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمر و واقع متعارف با علام نرسیده باشد این شخص قطع نظر از عذاب که کافرست اما حکم کفار در او جاری [نمی‌شود]
تا آثار کفر از او ظاهر نشود مخفی نماند تمام عمر را تلف کرده مدتی که کار ها ضایع شده مگر آنکه عبادات را تمام و کامل
خالصاً لوجه الله تعالی ادا نماید که از آن عبادات خبر در شهر از او ریا نیست ملی بهم رسد ظاهر است و این ریا کردن
آنکه با قصه کردن زشت و حرامست بسبب عبادات و در این عبادات قصه ریاست و ثواب از عبادات بهم رسید
و اگر در عبادات قصه ریا داشته باشد بغیر وجه الله اگر با خلوص و بدانکه خلاصی از ریا در نهایت اشکال است خصوص از کسی
که در ثواب کار را مشغولست فصل در علاج ریا بدانکه علاج ریا چنانست که با خاطر آورد مفاسد ریا را که از ریا
کاران وعده شده است پس از آن سعی نماید در عبادات خود را از قصه ریا بغیر وجه الله نگاه دارد و درست
و اکثر عبادات را مخفی بجا آورد تا عادت چنان شود که مذمت عبادات و مناجات علانیه و ظاهر بر دل خفی ندارد
شود مگر که عبادات او بر جای طبیعی شود بعد از آنکه ظاهر باشد یا نباشد در عبادات دو چند بهم رسیده اگر کامل
ظاهر در عبادات و هم در کار های واجب باشد که باشد مشغول سازد و نفس خود را مقهور مردم و هم را بر خود غالب
باشد ملکه سبب چند رنج دیده وما نفس بیع را بر خود ببیند در این شوق قصه از عبادات
اکثر دور باشد از طریق آن خاتمه در معنی اخلاق بدانکه هر فردی از افراد انسان را اول بسبب
ازاله اخلاق ذمیمه و تحصیل اخلاق حمیده خیر است رستگار فرمودند و موصوف شده است تا تمام کمال
اخلاق و در امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت که اکتفاء نمود جمیع جاری که رذائل
و جهل و از این آن رذائل که سابقه را خود گفت که مثل حکمه خانه را بیا کند و از چنانکه خانه را سازد و
آنرا فصل بدانکه اخلاق ذمیمه بسیار است اما ما نچه در آن ذکر کردیم که اکثر آنهاست و
ما ذکر کردیم جمیع را اخراج کردن و بدانکه کافی است در هدایت رفتن نفس و کمال

[در حاشیه: دیگر نفس]

[در حاشیه: ... ذات انسان باید ... / و این باید فرشته نمود]

رتبه نفس از بعضی از ... تقدم رتبه او از جمیع عالم است بعضی چنانچه تقدم محض بعضی فاعل و موقوف بر رفع جمیع مراتب
ظاهر است تقدم حقیقی بعضی فاعل و موقوف بر رفع جمیع مراتب باطن است بعضی بر رفع اخلاق ذمیمه هم چنانکه
کسی بعضی از مراتب ظاهره را رفع کند و از بعضی دست بردارد این بعض موجود است و حال آنکه در آن
مراتب از آن بعض موجود حاصل میشود و کار بی آن باطل است مرکب شد اگر کسی بعضی از اخلاق ذمیمه را از دست که
بعض دیگر را در کند در ذمه او بعض موجود است و حال آنکه ... اخلاق ذمیمه از آن بعض ذمیمه موجود حاصل
میشود و کار او بی هدایت و بر سر فصل مخفی نماند که آنچه قرار مطلع گردد که در حقیقت خلق است که بدانکه
که مراد از خلق بعضی فاعل و صورت آن است و مراد از خلق بعضی فاعل و صورت باطن چنین معلوم شد
پایان را طبعاً کار کسی شده و دست از آن فرق دل بدانکه در دنیا که و دل ... تحقیق ام تمام است
و در دل و دیده را احوالی مراتب پیکان است بدانکه در در ... دنیا صورت که ...
و در اینکه آن قوت که در اخلاق ... بعضی فاعل و صورت دیگر است که ازا به بعضی شود آن ورق کار ...
به بصیرت عمر گشته و از خلق خود گشته بعضی فاعل و دل را صورت ظاهر و ... صورت باطن
کرده و نفس در دنیا صورت ظاهر و ... اتمام صورت باطنه رفته است ... این
کسب آن ... انسان ... فانی شده ... و در آن ... اول ...
باشد که در قیامت این ... اخلاق شده که ... دنیا ... معلوم ... مرکب است
از جمیع ... که در ... نظر است که ... تمام سازد
نهایت آنکه ... در نظر است و دیده میشود ... دیده ... تا ...
معلوم میشود ... در آن ... متجسم ... که هم چنانکه ... که ...

شیر بر و کردن و چشم و ابرو و بینی بطرز زیبا در کار است و ممکن نیست که زیادتی و کمی و حذف و تغییر
در ارکان واقع شود پس هر کدام این در اینها را حسن و تجربه باشد پس هم چنانکه حسن هیئت خلق بقطع تمام
باستدلال [illegible] و جسم [illegible] واقع الا بدوم استدلال اینها حسن خلق [illegible] در رفع اخلاق ذمیمه و تحصیل
اخلاق حمیده و [illegible] در تحصیل [illegible] این پس [illegible] که در هیئت [illegible] مکتسب [illegible]
در نهایت حسن [illegible] اگر [illegible] خلق را تغییر [illegible] ممکن نیست [illegible] طبیعتی که نشست
رود تا بروز مرگ [illegible] هر که [illegible] خو [illegible] وقت [illegible] خوش
باید چه [illegible] جواب اگر تغییر خلق ممکن نباشد جمیع ارباب [illegible] و جمیع انبیا
و اولیا [illegible] و اگر [illegible] که تغییر خلق [illegible] دلیل آن
تجربه و [illegible] نفس بدانکه نفس [illegible] که روح حوائی [illegible] و [illegible]
[illegible] باعتبار آنکه مبدأ [illegible] و تمیز است نفس ملکیه [illegible] از جهت [illegible]
و باعتبار [illegible] و تسلط [illegible] از جهت [illegible] سبع [illegible]
آنکه مبدأ [illegible] و مشرب [illegible] نفس بهیمیه [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] نام برده [illegible] نفس را قوت [illegible]
قوت علمی و قوت غضبی و قوت شهوت اما قوت علمیه را [illegible] را حکمت [illegible]
جربزه و تفریطش را [illegible] قوت علمی نیست که تمیز کننده [illegible]
حق و باطل [illegible] و میان صدق و کذب در [illegible] و میان جمیل و قبیح در افعال
و اما اگر قوت علمی صرف در [illegible] شود آن حکمت [illegible]

بحکمت و اعتدال

بحکمت و اعتدال قوت غضبی را شجاعت و افراط آن را تهور و تفریط آن را جبن نامند و علامت شجاعت
آنست که حرکت [illegible] صادق باشد اما اگر [illegible] باشد [illegible] مشتبه [illegible]
و اعتدال قوت شهوت را عفت و افراط آن را فجور و تفریط آن را خمود خوانند و علامت [illegible]
که ترک [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible]
باشد عفت [illegible] شبیه بعفت و شهوت [illegible] اخلاق ذمیمه [illegible] حمیده [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] عدالت خوانند [illegible] هر کدام [illegible] دیگر آن
[illegible] اخلاق [illegible] کدام [illegible]
[illegible] زبان [illegible] اخلاق محموده [illegible] عقل و [illegible]
و [illegible] اخلاق محموده [illegible] و خلق
[illegible] خلق
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکمت [illegible] فصل [illegible]
[illegible] نفس [illegible] اخلاق ذمیمه [illegible] حمیده [illegible]
[illegible] صادق
[illegible] صادق [illegible] معاش و جمع [illegible]

وچون در این حال منزلی هم در اینجا مقصدی آوردی اگر تو در سعی معاش تکیه بر کرم الهی کنی ممکن است که در آخر کار بر تو
نامه عمر تو را کافی باشد در تمام عمر پس چرا در امور دنیا کریم نباشی و در امور عقبی کریمش خوانی اگر کرد توبه
شنیده عمر گران مایه با نهایت حرص در کفر دینی و کیفیتی نیز شنیده و دروازه عاقبت خانه توبه هم درگاه بود هم دنیا
یا منسوب به شی شهی خوردن و قمار رنجش و زنا کفر و غیر اینها ؟ و دیگر منسوب به اینها که از آن رنج
اخلاق ذمیمه است و چون نظر به مرگ کنی هستی و مرگ اخلاق ذمیمه در نهایت اشکال است الا که مرگ
زودتر لیاقت شدن کرشته بخیر هرگاه که خواهم ترک خود نمائی کنم باید مدتی خود را به بیابان کشم
و در دو را تا ترک روز خود زود کنم پس چون تا که گفت هر گاه که خود هم تو به خاطرم گفت با جای عمر و اعتبار
این کلام فهم کن که در کار است اگر که مهر دنیا در دل است و دلتش مار است به و خجرش مهدود است
و دلتش مانند عقرب است این است که جهت اختیار دنیا شده است برخورد شده قمار با خلاص چیزی است ندیده
محبت دنیا در که صحبت با مطلوب هم لیلام و صحبت مطلوب و شکفته که ای زن نبودست و شور او گفت
دست مطلوب با صحبتش روح آتش جهنم میشود حب بودن نیست ؟ زیرا که آتش جهنم برای هر که میخواست
جواب ترک چیز است در نهایت مرگ و چه زودی کدام خیر است در نهایت قصر میشود لاکن که در نهایت ارادت
و شکنج را ترک و بسیار حرکات زودتر که خیر کم نه وزن خاک که هم حیرت است دو شستن تن را خورد
و ترک روکه فرح است کمی شغلی باشد قصر میشود اگر جواب که در ممکن است که وزن یکی و خصوص
ترک آن کیفیتش باشد که ما ندیدیم ما نیز کریم در شانه که در قمار کیفیتش باشد ما ندیدیم ولی کیفیتش
باعث عذاب جهنم شود و لاکن که در این جهان تب قیاس مع الفارق است زیرا که ترک چون
چون کسی را کشت و ما کشتن را دشمن هم که کریم پس صحت طلب کریم مقابل اینها هم رد و در قمار تعلق
شد اینک دوای مرض دیگر است هم نیست و طلب علتی ای کنیم تا ضرور شد و کریم در شانه و در قمار

کیفیتش بشه

کیفیتش بشه
که عمر و خصلت آتش شده جواب کریم که چنانچه چندین هزار پیغمبر در بسیار اوقات و اجماع جمیع اهل علم
و در دیوان و قرآن و آیات شهرت شده تو نخوانده ای تا آنکه یکی گفته در هر خوشی چند قدرت است قسم اول آنکه ثواب
و عقاب هر حشری است چنانکه جمیع اهل علم برآنند دوم آنکه خیالی است چنانکه در خواب دیده
میشود لیکن دیدن خواب حقیقی است الا در عقبی دیدن او آنست و انقطاع از علم باطل است سیم آنکه قسم آخر
بغیر ثواب و عقاب روحانی است و جسم را در ثواب و عقاب روحانی دخل نیست و مانع آن نیست
هر ثواب و عذاب جسمانی علاوه نیز باشد و چهارم آنکه ثواب و عقاب روحانی است و جسمانی نیز باشد
و پنجم جماعت غیر مقید به در اینها که را مع اعتبار و کتاب مشهوری و مذهب متعارف در
کسی اعتقادی بر آن باشد نیست که اینها را علاوه کردند مسلک نبوده فرقه و شده و عقاب است
پس مسلکی هم که اکثر قول اهل غیر مقید به دو قسم باشد و ثانی هر دو یکی باشیم و لکن از رسیدن هم
سابقه دو قسم باشد تردد حال هم خوردن شد طعام که اگر علاج اراده خوردن طعام کنیم و خطاب مجرمان
گویند که زودتر طعام بخوریم و در اثر هر داخل این طعام گفته است آخر در عاقبت بلکه اگر خوردن
جام نیز باشد دست از آن طعام خورده کشیده این و این در این طرف دریغ کشیده از
دست کشیده بر نفس ضرر کرده و رسیده اما اگر راست باشد حال نفس هم خلاص پس شنیده کلام
آنست خصوص کلام سرور کاینات محمد ابن عبد الله علیه السلام که متصل گفته که در وقت خفقان اعتبار
خواهد رسید و شکر آن آنها بنده هر که الهم کرده ز خوردن شد بسم الله الرحمن الرحیم
جزو چهارم در کتاب کثیر عادی در اخلاق محمود است و آن مشتمل است بر ده عدد و خاتمه اعمال
در توبه است و توبه بازگشتن است از صحرای گمراهی به راه حق تعالی و اتفاق و دارد بر در راه مجمع
و از دو عشق و دشمن با غم و حرص و وزن و خیالات نفاق و جفا و حسد و نفاق دو وفا و توبه نصوح است

و همه از لطف تقرب غفار را دارد و تبعید بر پادشاه [illegible] نشسته فصلی [illegible] که
بعد از توبه نصوح [illegible] مهمان [illegible] خود چنان پرده [illegible]
که از [illegible] مطلق [illegible] ارتکاب عصیان بر دو [illegible] خجلت [illegible] گناه
کسی را [illegible] مرتکب گناهی شده باشد حتی آنکه حضرت باری تعالی [illegible]
ملکان مرتکب آن گناه شده باشد [illegible] که این [illegible]
و [illegible] که [illegible] که [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] که [illegible] عصیان [illegible] در گناه [illegible]
[illegible] که حضرت [illegible] حضرت باری تعالی [illegible] که هر گناه [illegible] هر گناه
[illegible] توبه کنند [illegible] توبه [illegible] شب [illegible]
[illegible] خورد [illegible] رسیده باشد [illegible] خورد [illegible]
[illegible] خورد [illegible] حضرت باری تعالی [illegible]
[illegible] که [illegible] در حالت خود [illegible] چنانکه حضرت
باری تعالی [illegible] خورد [illegible] و عصیان نکند و [illegible]
[illegible] که حضرت باری تعالی [illegible] خود کرده [illegible] که [illegible] شب تا توبه کند [illegible]
[illegible] گناه [illegible] روز توبه کند [illegible] شب تا [illegible] روز
[illegible] رحمت الهی [illegible] که گناه [illegible] روز [illegible]
صادق [illegible] شب [illegible] گناه [illegible] شب [illegible]
[illegible] گناه [illegible] که [illegible] روز توبه کنند [illegible]

نباشد

نباشد که [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] طلب [illegible]
این [illegible] که [illegible] پایان عصیان
و [illegible] که [illegible] تجرید [illegible]
روز [illegible] دست خود [illegible] که [illegible] طلب [illegible]
[illegible] که [illegible] شاید [illegible] در [illegible]
[illegible] که تو [illegible] گردیم که تو [illegible]
[illegible] گناه [illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] توبه [illegible] گناه [illegible]
[illegible] نظر رحمت [illegible] گناه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
این [illegible] که هر گاه [illegible] داشته باشد [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] پدر [illegible] باشد [illegible] پدر [illegible]
[illegible] که [illegible] فرزند [illegible] پدر [illegible]
[illegible] پدر [illegible] که [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] علم [illegible]
[illegible] فرزند که [illegible] پدر [illegible]

پس فرزند گوید که از علم رفته لعلم و چه دست فرا زد و بر دو گوید [illegible] فیه انبتنا [illegible] علم
رفته بود پس از تقصیر [illegible] شنیدیم هم چیزها [illegible] چون نمیخورد که از تقصیر [illegible]
گناه کار شده [illegible] در وقت آنکه تهدید میدهد و میگوید که ای بابا چه چیز است
تو را مغرور کرده است و سبب [illegible] پروردگار تو [illegible] پروردگار که این صفت [illegible] کریم است
تا تو را [illegible] کریم [illegible] اهل [illegible] اکرم [illegible]
الله تعالی [illegible] در تفسیر [illegible] در طلب [illegible] میگوید [illegible] آدم [illegible] آنکه تو فرزندم
[illegible] شرم [illegible]
شرم [illegible] که فرزند آدم را [illegible] منع کردن [illegible]
که در فرزندی با آنکه [illegible] گناه کرد آدم بود [illegible]
فتکونا من الظالمین فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه [illegible]
علمای امامیه رضوان الله تعالی علیهم در تفسیر این آیه کریمه فرموده اند که مراد از این نهی که در آیه
واقع شده است نهی تنزیهی است نه تحریمی پس اگر کسی آنچه را که نهی شده باشد به جا
[illegible] آدم [illegible] پس آدم [illegible]
که خدای [illegible] رحمت کند [illegible] در تفسیر این آیه فرموده [illegible]
فرموده [illegible] خدای تعالی [illegible] علوم و صنایع و [illegible]
و غرایب مخزون کرده که علم آدم الاسماء [illegible] اشاره بر این بود و چون [illegible] آدم در
بهشت [illegible] که آدم [illegible] در بهشت دنیا

بلکه [illegible] ندارد

باشد و آنچه [illegible] است که در دنیا [illegible] بیرون آمدن آدم موقوف بود بخوردن
گندم [illegible] شجره ممنوعه بواسطه آنکه از خوردن [illegible] حاصل میگردید [illegible]
آدم [illegible] که در عالم [illegible] باشد و گندم [illegible] در بهشت [illegible]
چون لذت [illegible] بخوردن گندم فرود آورد پس چون [illegible]
که در آدم بواسطه مصلحتها [illegible] مانع بود
پس نهی فرموده [illegible] گندم [illegible] چون [illegible]
که این نهی نهی تحریمی است [illegible] در تحت این نهی بود [illegible]
بخوردن گندم شعر تاب این گندم ندارد هیچ یک غیر آدم [illegible]
تا از این گندم [illegible] چون آدم گندم خورد
و خورنده گندم [illegible] در جنت ماندن پس [illegible] آدم بیرون رفت از جنت [illegible]
[illegible] در جنت فازلهما الشیطان عنها [illegible]
اشاره بر این است [illegible] آدم [illegible] آدم خود هم [illegible]
[illegible] آدم [illegible] فاخرجهما مما کانا فیه پس
بیرون کرد آدم و حوا را از آنچه در آن بودند از شیفته شدن در نعیم جنت و غافل شدن
از عبادت خداوند [illegible] از جنت [illegible]
[illegible]
[illegible]

دو صورت کی علاقه داران را بر این گفته بخوبی پیداست مطلقا گوش نکند و اولیها لغو خوانند بلکه
آنکه اینجا از معانی صورت و قصد سطحی تو نقش تصور است و بیانش در طبعها کج است و معانی راست طبع
کجا است پیدا اما معنی کج طبع کجا خوش آید و در این باب اینجا خواند گفته‌اند طبیعت ازین
دل ای کج میرود چه نقش کج در پای کج و کار در و طلب عبارت فرماید که یا ایها الذین
آمنوا اشاره به آنکه عیب نباشد در تو دعوای ایمان کنی بعد حصول آن با در رکه معاصی است در نیابی
بازگرد از نفس تیره و بعد از آن خود شرم ندارد از دعوای ایمان شرم دار و خود را سوار در شیخ
سوار چند روزی تقلید رنگ این با بشنیت کی و از همه جهت روی نهی آر تا به نهی آنچه امر شده
و بشنوی آنچه اصلا گوش نشنیده است معنا پی آنچه هیچ دلی در نیافته است شعر گنجینه چراغ
از دو ابیات کن قطع نظر از حجاب هر کیف کن زین شهد که نشست ابکاب
از لذت اگر چه گمرهی توبه کن به آنکه از دنیا در شب مسلم تو در هر گاه نرخی خواهد که راه در
متوقف خود را از خطا و منع کند باید شدن و منحرف باشد بلکه از روی ملامت و رقت در آید و نهایت
کرم و عقب نیاید و گناهان دیده و شنیده و دور از تشنیه و ... انگارد تا پی روی رو در کار خود
کرده باشد در هر آیت کرده‌اش نقص تعزر انه در توبه واجب بر هر مکلف از افراد انسان
در هر آنی از آنات اما آنکه واجب است از این است که گناه هم از آنکه تحرکی باشد یا شرعی مردود است
نظر بروح که لکن تفاوت دفع مرض و واجب اهم از آنکه واجب باشد بطریق تحتم یا
بطریق اولویت و اما آنکه هر مکلف را واجب است سبب آنست که هیچ فرد انسان جمیع صفات بهیمیت
و سبعیت و شیطنیت ورنوی است تا او در باشد بشهوت و غضب و خداع و استبداد

بعد از

بعد از احتیاج در رفع این احتیاج و چون اینجا صفت نهایت رسوخ یافته بود اگر آنکه
انسان مرکب زیاده از قدر احتیاج شنده و زیاده از این اوصاف از عهده کشت
و اگر قوای از افراد انسان مرکب زیاده نشده و شیخ مرکب خلاف او لیکن شره خواهد بود و اگر
یا فارغ مرکب خلاف او لیکن شده باشد به آنکه از غفلت روی به خواهد بود و اگر از غفلت بیرون رفته باشد
با آنکه این مرتبه از اقوال است در مقام خود خواهد بود و پایه تر از آن مقام ممکن باشد در بعضی آنکه
مقامات کمالیه غیر متناهی است پس از آن در گذر از این مقام کمال است و نقص در این مقام ترک
اولی خواهد بود و بازگشت از جمیع آنها لازم است و بازگشت از آنها توبه است از این جهت رسول
فرمود که روزی هفتاد بار توبه میکنم پس هر فردی از افراد انسان را توبه واجب است و معنی اینکه
آنکه در هر آن از آنات واجب است بر آنکه ظاهر است در هیچ فردی از افراد انسان در
از دو ... تا آن از آنات در هیچ ... پس در هر وقت از اوقات
و آن از آنات توبه واجب باشد و مراد از توبه که اینجا مذکور است اعم است از توبه مصطلح که مراد از بازگشت
معلوم است ... نماید در توبه عوام اکثر بازگشت از کبایر است و توبه صلحا رجوع از صغایر و از
بر صغایر و متقیان از شبهه و صغایر و توبه عارفان از غفلت از ذکر باری تعالی و توبه معصومین
از وقوف در مقامی است و ترقی در مقامی دیگر بجز قصور بدانکه هر صفتی در انسان طبیعتی
صفت بهیمیت است مثل صفات شهوت و حرص مقدم بر صفات دیگر پیدا شده و بعد از آن
صفت سبعیت پیدا میشود که بواسطه آن تا رنج و جدال جلوه میکند و بعد از آن صفت شیطنیت
در گیر پیدا شده و ... انواع مکر و حیله و فریب و بعد از آن صفت ربوبیت طرح میکند

و لذتهای این کبر و استیلا و طلب جاه و در غضب و حب مدح است و بدان این مراتب نفس [illegible]
کمال عقل حرکت می‌کنند و ابتدای این حرکت غالباً در وقت بلوغ است و کمال عقل در حدود چهل
روی می‌نماید غالباً و بظهور این کمال ظاهر میشود و کمال ایمان پس از آن ترقی می‌نماید تا آنکه اخلاق
ذمیمه جمیع زایل شود و اخلاق حمیده جمیع حاصل گردد و امر قریب [illegible] اکثر در سن و پس ظاهر شد
و اخلاق مذمومه جمیعاً تابع جهل و لشکر شیطانند و اخلاق محموده جمیعاً تابع عقل و جنبه الله
پس در وقت طلوع عقل این هر دو لشکر در مقابل یکدیگر در آمده هر یک از ایشان مقاتله و جهاد
حرب است بنده در قفس این کشش حال جولان دو لشکر در [illegible] لشکر طرف کرده و [illegible] ساله
لشکر شیطان باده قوت نزدیک شده و مدام در قفس این دو لشکر در جدال و قتال و این جدال
و قتال مرور ایام کثیر [illegible] شده الا کال [illegible] را در طایفه [illegible] روز
و بس [illegible] اگر در این دو لشکر [illegible] و همیشه در [illegible] لشکر شیطان [illegible]
و بار لشکر شیطان مرور [illegible] و هر روز [illegible] باشند این است مراد از آن حدیث
که هر کس هر دو روزش مساوی و هر روز باشد مغبون است فصل در آنکه هر گاه جمیع [illegible] توبه [illegible]
توبه مقبول در کار است نهایت [illegible] باشد و [illegible] این توبه در عالم [illegible] است و [illegible] باشد
و [illegible] واجب است [illegible] به تقدیر [illegible] است و [illegible] و علامت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از کثرت [illegible] بهم رسیده [illegible] از آن در [illegible] و [illegible] بخاطر رسید [illegible]
[illegible] آید طبع از آنها نفرت کند از آنچه است که گفته‌اند در توبه [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] کبیره مانند [illegible] گناه [illegible] باشد فصل [illegible] عدم ارتکاب توبه [illegible] و [illegible] [illegible]

از جهت آنکه مرض

از جهت آنکه مرض عظیم است شربت در [illegible] پس [illegible] و جهت [illegible] از جهت [illegible]
واجب است از جهت آنکه این مرض عظیم از امراض ابدان است از چندین جهت اول آنکه مریض بدن [illegible]
[illegible] پس [illegible] کرشته و حریص [illegible] امراض [illegible] صحت [illegible] علاج [illegible] و [illegible]
[illegible] رسد دویم آنکه امراض ابدان را نهایت معلوم است [illegible] پس [illegible] کرشته [illegible]
ایمان را نهایت [illegible] و [illegible] است [illegible] پس [illegible] کرشته سیم آنکه امراض
ابدان را طبیب [illegible] شود [illegible] اما امراض ایمان را طبیب [illegible] شود [illegible]
این مرض علاج [illegible] مرض [illegible] آنکه [illegible] امراض ایمان حب دنیا است
[illegible] شیره [illegible] علامات [illegible] آنکه [illegible] دنیا را [illegible] عالم
[illegible] را [illegible] کرده [illegible] مرض [illegible]
باشند [illegible] را [illegible] کنند تا آنکه از مرض [illegible] کنند
[illegible] مرض [illegible] داشته باشد و [illegible] را [illegible]
[illegible] مرض [illegible] مرض
[illegible] مرض [illegible] چون طبیب [illegible]
[illegible] مرض [illegible] صاحب مرض [illegible]
[illegible] و [illegible] مرض [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] مرض [illegible] نصیب [illegible]
فصل در [illegible] اسباب [illegible] در معالجه [illegible] آنکه

نفس را مالیکویه در عالم نعیم نسیه است و عیش دنیوی همه در نقد است و هیچ عاقل نقد به نسیه نداده است
علاجش آنکه فکر کند که هرگاه بنده مرد و همراه در نهایت شان و شکوه در دنیا باشد تفاوتی چشم‌دار
گردش روزی است نظر بمقدار فانی و غیر مقید بانچه همراه آن نوع است هیچ گاه پیش هوس فانی بود به
لذت دنیا نیز هیچ چیزی نیست پس عاقل چون اشیاء دنیا که در آن و حسرت و زحمت کند نصد
دویم آنکه نفس فریفته شود چو کسی بدست لذات دنیا در پی صاحب این نفس را قطع خواهش
در نهایت اشکال است علاجش آنست که فکر کند که اگر طلب نفرانی در مرض کند به آن مرض نرسد
در تقدیر مقدر باشد تقاضای او کوشش گفته آن نفرانی خورد هم که در آن شده است که خواهم
گردد و نرسد زن و ان گفته که نشنیده است مرکب او هم ایمنی عبدالله که قطع از لذت فانی را در کسی در وقت
آن همه لذت با تو در او خود ننهاد چرا گفته که نفس هم کوشش که اگر قطع از عقل در شه بشه تیم از کسب
هم از او در تصنیف است غیر نفسی را در عین فردی کوی چنانکه گفته جوان که به در خوب بهر است این بهار را
در طرف فصل است بهار و خوب و باغ را خوب و یاران خوشحیتی است چند روزی پس بر هم بهار جاویم هر سه ساعت
فرشته در قالب چون تابستان شد در ته خواهم کرد علاجش آنست که نفس را مرطوب سازد و بگوید ای نفس هر روز
دانی در تابستان با نزهت روز دانی نیست و ملک الموت کسی را خبر نکند خورد و خوب بده و در صحبتی آمده
با این نه کر آنکه دانی در فردا هم نام ونشان برده است نه نه یا زنده کار هم و زنده در لعلکی در لطیف
سالک را نشاید رفتم در خود را نگاه کشتم محمد تو کشت از نظر یک لحظه غافل گشتم و
صد ساله راهم دور شد که مدت رسم طالع را نتیجه در فردا به که فردا نان نان گفتم آن
تشریف نه به آنکه مشغولی کس را نماند در آمد رسیده باشد تقطیع در شهر و قتش یاری که در قطع آن
در حیث کند از هر کوی به باشد لیکن دیگر دو نفع عظیم است زیرا که سال آینده در حیث پرورش

گردد رشتی ضعیف تر پس مرد باید احکیست کار در به نفرود نیفید نفع و زدودن هر جواز خود را داده چون
از آنکه قرص کرده خود که در از هیچ پرسش نه وازان قسمت که مسرور باشد و کمال الله حکمه زیاده گوید رشتی
از زیرکه تمام است علاجش آنکه شیره بسیار لکشد است مرد عاقل در بستان خدا تعالی صاحب این فهم را
آگاه کند که و هر کار خود را حکم کند و همچنین آنکه چون از شخص پوشیده است و قیاس آن شد مسرور بنقد است
و فعل عالم خود جمع کرده است از آنکه علم نمیداند و آنچه در وقت و در وقت تقصیر کرده و آن شیره و تعجب که او را قطع از وقت است
علاجش آنکه نفس خود را مطلب سازد و گوید ای عاقل تو مسرور از آنکه علم نداری چه قدر تعالی علم عطا
محیط بر جمیع اشیاء است و در سوای ریز و دقیقی نیست انقطاع از خلق او علم است و باید بشه در قصد الهی کس که وقت را
در دنیا ربود که ... در هر وقت بیذیرد ایم مستحسن کردانند لطف حق با تو همراه کند چون مقدار عمر
جگونه ربود که اگر گمان کند که آنچه نفس حق است اگر قدر در مال و خط و وش خدا تعالی بر بنده کان که کار را به
مقدار ... طلب دور و نیمی حواله که دو وقت او ... خود زحمت است پس از هیچ پوشیده بار که
خدا تعالی دارد همیشه با هر که بر در ازکر تو در قول خود صادق باشی بهره در کنار و نصرت باشد و هم باور
مهر از بهشت فصیحت کرده و صحبت ایم کلام احمد تنها باید همیشه او کرد در بد خود پوشیده و اهل خود در
جای باشد و اگر که به اهل بهشت و شاد شده با نفس خود برابر به در هر بهشت و تصنیف هیچ در وقت خلوت که
و از خدا تعالی سعت و توفیق طلبد در کسب از خود حق در وقت بر فضل به خود کند که قطع نماید و گوید ای
نفس تو شده ام تا بر فرمان این انقطاع به روز یک نیه تا اگر چه خود حق آل است مطلق نیز گردد و
طلب این شیوه صاحب به وقتی که شود در خبر است که قطع از علم به نیز ایشان از به همه وقت در دنیا بر به
کرد خدا تعالی بر پیغمبران نشان و سر قیامت در آن بنده که اهل زمان را بگیرد هر که باین نماید تا از روز بعد

دو گفته شیم ما آنکه جمعی از بستگان مادر در کمران کردن و بیش جهنم گرفتار کرده در هر چه خواهی کند فصل در آنکه

ادای حقوق بعد از توبه بعد از شرایط توبه نیست بلکه هر دو یکیست که بر تو واجبست که بعد از توبه بجای آوری چه

آنکه هر گاه بنده گناهکار بازگشت کرد و روی بدرگاه خدای تعالی آورد و توبه کرد اگر آن توبه قبول شد دیگر چاره

نیست و چیزی دیگر بعد از توبه چیزی دیگر بر وی لازم نیست و اگر قضا خواهد بود و اگر قضا دارد باید بعد از توبه

بجای آورد و بر وی واجب است و اگر نکند بعد از توبه بجای آورد و آنکه گفته شد که بعد از توبه بجای آورد

یعنی اگر پیش از توبه بجای نیاورده است بجای آورد فصل در حقوق بدانکه چهار قسم است اول حق الله

غیر مالی مثل آنکه کسی را نماز باشد و یک نماز از وی فوت شود باید از ترک نماز توبه کند

و بعد از توبه بر وی واجب است که آنچه از نماز فوت کرده است قضا کند و بر روزه و چیزهای دیگر غیر از این قیاس

دوم حق الله مالی مثل کفارات باید بعد از توبه بعضی ادا کند سیم حق الناس غیر مالی اگر فحش داده

باید در آنکه عذر بر وی واجب است و نزد آن شخص رود و دلجویی کند و آنچه او را فحش داده تسلیم کرده

بروم [illegible] آنچه ما خط کرده‌ایم بر آن گفته ما بعد از این [illegible] و دیگر آنکه گفته [illegible] عبارت کرده باشیم

اعلام کنم در [illegible] این [illegible] خط کرده‌ایم در این نسخه و دیگر قصاص باشد باید بعد از توبه

اعلام کند اگر پدر کسی را بقتل رسانیده باشد بگوید که پدر تو را بقتل رسانیده‌ام اختیار دارد

خواه قصاص کند و خواه ببخشد و خواه دیت بگیرد و دیگر آنکه باشد مثل آنکه شخصی را گفته باشد

آنکه شخصی را گفته باشد ای زنازاده یا آن شخص پاک مرده باشد نیز کسی اعلام بحکم شرع که او بایستی داد

شنیده باشد و در نسبت بحرام زاده بودن او واجب است که آن شخص را مکلف کند [illegible] اگر

نشنیده باشد بعضی گفته‌اند که واجب است اعلام کند تا ابرای ذمه او شده باشد

و بعضی گفته‌اند

و بعضی گفته‌اند در اعلام فائده نیست زیرا که شاید در اعلام باعث عداوت و حقد و غیظ او این است که

در نشنیده باشد باید که توبه کند و اعلام نکند سیما آنکه یقین داشته باشد در اعلام عداوت بهم میرسد یا آنکه

بعضی بیان کند چنانکه گوید که تو را دروغ حقیقت باید در رفع بخشش و از تقصیر در گذرد چهارم

حق الناس مالیست پس واجب است در وقت قدرت بری الذمه شود و بعضی گفته‌اند و اگر صاحب حق مرده

شده باشد باید که بعد از آن حق را با وارث صاحب حق برساند یا وصیت کند با ولد خود یا به یکی که

بعد از او دهد تا وارث صاحب حق برساند و ابرای ذمه او طلب کند فصل بدانکه در توبه

مبعضه نیز از بعضی گناهان توبه کردن مثلاً خمر خوردن و از زنا توبه کردن خلاف است بعضی گفته‌اند

آن توبه درست نیست و بعضی گفته‌اند درست است و حق این است که درست است زیرا که دلیل

گرفته از بعضی سلف آیه است که خود را در دست نفس بیکار شهوت خلاص کرد پس باید [illegible]

در دست او خلاص کند پس جایز باشد از بعضی توبه کند و دفعه دفعه تا آنکه توفیق رفیق گردد و از همه گناهان

توبه کند لکن کرمنیه که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است در وقت توبه گناهکاران با دوست میدارم اگر

از گناه توبه کند و خمر ترک نکند و از توبه کار توان گفت نمیتوان گفت حق تعالی گناه را دوست میدارد جواب

آنکه [illegible] حکمی است و حق تعالی اکثر را دوست میدارد و از جمیع توبه کنم آنچه از جمیع

ناراضی باشد و [illegible] باعث ثبوت شود تا هر چیز خوب بود نیز [illegible] دو

ناراضی باشد بلکه از جمیع جهات حق تعالی از او راضی باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در توبه

مثل کسی است که هر گناه که کرده باشد پس اکثر از آن توبه کند و خمر خورد و از توبه کار توان گفت

نمیتوان گفت در ضمن اسم گناه نوشته باشد چنانکه گوییم در مسلمان از اهل آن توبه کار است مثل کسی است

و هر کسی که خورده باشد بدانکه در توبه موقته نیز علما را خلاف هست نیز توبه کند در وقت [illegible]
مثلا که گوید که توبه کردم که تا یکسال شراب نخورم بعضی گفته اند که جایز نیست و بعضی گفته اند که جایز است
ظاهر آنست که توبه کرده است اما نصوح نیست اما اگر کسی گوید که توبه از همه گناهان توبه کردم مگر
شراب نخورم گفته اند که جایز [illegible] گفته است که در مدت عمر توبه [illegible]
یک ساعت [illegible] بلکه ممکن است [illegible] ظاهر آنست که [illegible] توبه اگر [illegible]
[illegible] کرده خدای [illegible] از دست نفس [illegible] عاجز مانده ام [illegible]
[illegible] وقت دیگر این کار نخواهم کرد پس از آن وقت توبه خواهم کرد [illegible]
[illegible] توبه [illegible] شرط کرده اند نیز گفته اند تا [illegible] که در وقت توبه کردن [illegible]
دیگر کند [illegible] بر ترک [illegible] باشد که در وقت توبه کردن [illegible]
کردم از [illegible] و [illegible] که توبه کردم و [illegible] گناهان [illegible]
توبه [illegible] قبول [illegible] و بعضی [illegible] کرده اند اما ظاهر آنست که در توبه [illegible]
اما باید که [illegible] نیز قصد کند [illegible]
کسی چنین توبه کند قبول بود اما اگر [illegible] بهتر [illegible] کار باشد و [illegible]
[illegible] که [illegible] یا آنکه گناهان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] وقت [illegible] در [illegible] توبه [illegible] که [illegible] علما [illegible]
[illegible] توبه [illegible] نیست [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حق تعالی [illegible]

تقصیر کرده باشد

تقصیر کرده باشد اگر روزه [illegible] طاعات و [illegible] توبه [illegible]
[illegible] که [illegible] روز حشر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] کاران [illegible] خدای [illegible] آن گناهان [illegible]
گوشت که از آن بر دل و زبان [illegible] و [illegible] سیاه [illegible] و زبان [illegible]
آب تقصیر و زبان [illegible] فصل بدانکه هر گاه [illegible] توبه کند و باز [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] باز توبه کند [illegible]
[illegible]
[illegible] توبه [illegible] توبه کردم و [illegible] باز توبه [illegible] توبه کردم [illegible]
کردم [illegible] باز توبه [illegible] نفس [illegible]
باز [illegible] باز آمد [illegible] باز [illegible]
توبه [illegible] و باید [illegible] که [illegible] کرم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] مردان [illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]

گفت از غضب که این در بسته بود مفتوح خواهد بود یکی از درهای رحمت الهی دعاست پس بنده گناهکار
باید هر گاه که گناهی از وی صادر شود [illegible] تا شاید که حق تعالی لطف کند و [illegible]
و توبه او را نصیب کند از امام محمد باقر منقول است که فرمود هر بنده که حق تعالی [illegible] بار دوم [illegible]
بنده [illegible] دنیا [illegible] که یاد دنیا [illegible] که گناه کردی [illegible] و باز گناه کردی [illegible]
اگر بار چهارم گناه کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
و خواهیم کرد لطف [illegible] چشم [illegible] فصل از امام [illegible] امام
ابو جعفر محمد الصادق منقول است که [illegible] هر کس توبه کند پیش از مرگ به یک سال قبول کند
خدا تعالی توبه او را بعد از آن گفت [illegible] سال بسیار است هر کس توبه کند پیش از مرگ به یک ماه قبول کند خدا تعالی
توبه او را بعد از آن گفت [illegible] ماه بسیار است هر کس توبه کند به جمعه قبل [illegible] قبول کند خدا تعالی توبه او را بعد از آن
گفت [illegible] جمعه بسیار است هر کس توبه کند پیش از مرگ به روزی قبول کند خدا تعالی توبه او را بعد از آن گفت
[illegible] روز بسیار است هر کس توبه کند پیش از آنکه معاینه [illegible] قبول کند خدا تعالی توبه او را [illegible]
حدیث [illegible] بر نهایت توجه الهی [illegible] بازگشتن [illegible]
معاینه [illegible]
چون در حدیث [illegible] وقت نزع [illegible]
[illegible]
[illegible]

توبه [illegible] وقت نزع روح [illegible]
[illegible] گناه [illegible] توبه [illegible]
[illegible]
[illegible] کرم [illegible] لطف [illegible]
[illegible] توبه خوف الهی [illegible]
[illegible] در خوف و رجا [illegible] خوف و رجا [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] خوف [illegible] رجا و رجا [illegible] خوف
[illegible] خوف [illegible] رجا [illegible]
و رجا [illegible] خوف [illegible]
[illegible] خوف [illegible]
[illegible] فصل در فضیلت خوف و رجا [illegible] خوف
[illegible] خوف [illegible] علم [illegible]
خوف [illegible] علم [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]
[illegible]
[illegible] خوف
[illegible] خوف [illegible]

چون شنید در سیدت عظیم غبار را از گریه ... و در حدیث قدسی آمده است که پروردگار ... فرموده
دو خوف بر بنده جمع نکنم و دو امن با هم جمع نکنم پس اگر ایمن باشد در دنیا از من خائف باشد در آخرت و
اگر در دنیا خائف باشد در آخرت خائف نخواهد بود اما خوف باید که غالب نبود تا نومید نشود چنانکه گذشت
فصل در حقیقت خوف بدانکه خوف شعله ایست از آتش که در دل افتد و ... که در علم ... آتش
بآنکه عاقل کردن ... مسلمان از ... کرده ... ثابت ... در ...
و ... دارد ... ضعیف را ... کار ... و ... نقصان و کمال خوف ... و کمال آن
علم است و علامت کمال خوف آن است که شهوت و لذت دنیا بر و تلخ گردد و دل خاضع و تن شکسته
و چشم ... که ... و ... جاه و دنیا ... و ... در دل
... و ... در ... آنچه ... که ... خوف است فصل
در حقیقت رجا بدانکه رجا ... و ... باید که ... و طلب ...
اگر ... این ... را ... که اگر ... و ... باشد و ... مطلق
صنعت ... بعضی ... و ... و طلب ... است و ... در ...
اما اگر آنچه ... بعضی ... و ... این ... است
پس اگر ... و ... دین ... ایمان ... کاری ... گردانی و چشم ... نهد
... و ... و ... آن ... روز ... احتیاج ... روز
فصل ... در ... و ... و ... و ...
در ... که ... و ...

... و ...

از دنیا ... که ... حکمت ... که ... و ... در حکمت و ... کرده است
و ... دنیا ... و ... را ... و ... از دنیا ... فصل
بدانکه زهد حقیقی ... و کمال ... و ... حقیقت زهد ... از دنیا ...
کردن ... و ... آن ... طلوع کرده باشد و ... باشد و از ... مشغول ... باشد
و شرح صدر که ... یقین که ... باشد در دنیا ... و آخرت ... و ... آن ... از ...
... است اما ... دنیا ... ضرورت ... قدر ... که ... ضرورت است
در این ... و ... است اما ... که ... و ... بجنس ... اما ...
... آن رفع ... پس ... که ... شد و ... تمام ... روزی ...
... که ... آن ... ذخیره که ... قطع ... که ... روز
مستحق ... که ... ذخیره ... آن ... که ... عدم ...
شرط کرده ... و اگر زیاده ... ذخیره که ... مشغول است که ... دنیا ...
... است ... آن ... کرد این ... است و ... است اما ...
آن ... مقداری ... که وقت ... عبادت ... و ... باشد ... آن ...
مقداریست ... احتمال ضرر ... باشد و ... مقداری است ... عدم ضرر باشد و ...
ضرر ... باشد ... و ... یقین ضرر باشد حرام است ... اما ...
و ... وقت ... مستحق ... اگر ... باشد ... کند ...
... که ... خواه ... شرط آنکه ... وقت عبادت ... کند ... .

دو خانه زده حیف رندانی از حوادث اعلای الله هرکه درین بیت [illegible] و اوسط این اسمیات ملا رومی

این چیزی که با دانش بهره دارد و اکر کفت در هر شب روز یک حلقه للّه است تا دماغ محقق نشود

و اکر در اینم تعجب داری رجوع بکلام انسب و الا [illegible]

در وقت کلام محقق و تحت کلام حالی است تا [illegible] این جوهر است [illegible] که در شخص را

ازین رو که در این محقق شود و بحسب شخص و زبان [illegible] در شرح شریف بس [illegible] باشد و باو نمی

بهره و اکر در علوم رشد و احتیاج بتعهد داد باشد باید زیاده ازین که [illegible] دارد اکر [illegible]

و آنچه علوم [illegible] از دستکش [illegible] این بغیر از [illegible]

مطلقا بغیر از تحقیق ندارد و بر دست نفس [illegible]

تا به تعلقات عالیه و آسمان [illegible] بلکه [illegible]

کمال دیدن عارفان حقایق [illegible]

ایشان تفرقه [illegible]

خود [illegible]

چشم [illegible] بهتر است [illegible]

سعید باشد [illegible]

کافی [illegible] جهت رفع [illegible]

در هر کار [illegible]

خواهی رفت [illegible]

ایام [illegible]

در هر [illegible] اکر بهتر ازین [illegible] راه کذرد [illegible] تا توانا

طریق [illegible] که [illegible]

[illegible] شخص را

[illegible] بهتر خواهد بود

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از دست او پا جسته به در بیرون رفته باشد اما اگر نجسته باشد و از درون بیرون رفته باشد بعضی گفته‌اند
توانگر کرده باشد و حق تعالی بدان عنایت کرده باشد به روزی که خود بوده فقیر و بعضی گفته‌اند فقیر صبر
که محتاج به هیچ محتاج نشود باشد فاقه [illegible] در حال [illegible] جمیع ما سوی الله دارد اولاد
که حق تعالی صلاح و تقوی شرط است و بعضی عبادت را شرط کرده‌اند و شکر حق و بعضی گفته‌اند فقیر
کسی است که حق را در صادق آید به هر حال و به هر وجه و به هر چیز که باشد جمیع عالم از پادشاه و گدا فقیر
خود بوده به واسطه آنکه الله محتاج و جمله وجود او از حق تعالی و تقدس است [illegible] این آیه کریمه است والله
الغنی و انتم الفقراء اگر کامل در آن [illegible] حسبت [illegible] بعد [illegible] مشکل [illegible]
پس غیر را در این کار نه واسطه دان و هر کار [illegible] قصه از حجاب تو از غیر [illegible] غیر مدان
یکی را باش [illegible] کار [illegible] — [illegible] نازکی [illegible] — یکی را [illegible] (در حاشیه: و شیرینی تو شیرین)
در جای [illegible] تو فقر [illegible] فصل [illegible] چون فقیر را [illegible]
پس دوام [illegible] باشد [illegible] که [illegible] نفس خود [illegible] در فقر [illegible]
بلکه [illegible] در هر فقیر [illegible] نظر [illegible] فقر [illegible] آنکه غنی را [illegible]
پس در وقت بیرون رفتن [illegible] بیرون [illegible] خود بیرون [illegible] فقیر را
[illegible] طلب [illegible] پس در وقت بیرون رفتن [illegible]
پس فقر [illegible] به شرط آنکه [illegible] مشغول است
و حق سبحانه تعالی در روز قیامت از فقرا عذر خواهد که [illegible] فقیر [illegible]
نه بلکه از [illegible] بر تو غلط کنم [illegible] دیدم

[illegible]

سیرانکه [illegible] با غیر تو را [illegible] فقر [illegible] کرده‌ام از جمله [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] دستگیری [illegible] کرده است [illegible] در بهشت
از این حدیث چنین معلوم [illegible] که [illegible] فقیر را دست گیری که در روز قیامت فقیر دست گیرد
که در روز قیامت [illegible] فقیر دستگیری [illegible] خلق که از امام جعفر صادق [illegible] مرویست [illegible]
[illegible] توانگران در جنت [illegible] پیش از [illegible] سال [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] در [illegible] کریده [illegible]
که [illegible] یکی را [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] فقیر باید که [illegible] باشد و شکایت نکند [illegible] فقیر [illegible] باید که [illegible]
فقر [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] حدیث اما [illegible] است [illegible]
و اگر فقیر سؤال کند [illegible] آنچه را که [illegible] سؤال بهم [illegible] توانگران [illegible] که
از دنیا [illegible] و [illegible] رو [illegible] فقیر [illegible] سؤال کند [illegible]
و اگر [illegible] به زبان خوش جواب دهد و دل [illegible] آتش [illegible]
و [illegible] حق تعالی از [illegible] غیر تو [illegible] کرده است [illegible]
[illegible] وصف [illegible] کرده [illegible] روی [illegible]
خود را [illegible] چون که [illegible] است [illegible] بود [illegible]
فصل چون زهد و فقر [illegible] گوشه گیرد [illegible] لکن عزلت [illegible]
[illegible] آنکه عزلت عبارت از گوشه گرفتن و [illegible] است و این [illegible]

حکما و صوفیه و بعضی از علما مستحسن است و در نزد بعضی از علما مستحسن نیست و حق این است که مختلف
میشود بحسب اوقات و اشخاص پس باشد در زمانی نظر بشخصی حرام باشد و نظر بدیگری واجب
و عزلت را فواید و آفات است اما فواید اعظم است اول آنکه فارغ بودن از برای عبادت و فکر پروردگار
از جهت جمعیت خاطر دوم آنکه فارغ بودن از برای تفکر در صنع ملکوت آسمانها و زمین و آنچه در
آنهاست سیم دوری از خلق و از کثرت مجالست ایشان ضرر دنیا و دین است چهارم دوری
از معصیت خصوص از غیبت کردن مسلمانان و امر کردن از نهی منکر و غیر آن جایی که اگر نهی
حرام نمودی غیر عادل در علم کمتر باشد نهی پنجم آنکه دور از لکل طمع از بد خلقی و غیر آن
بوده باشد از خلق پنهان خواهد ماند ششم آنکه نعمت و زینت و تجمل خلق را مشاهده نکرده
کرده و کمتر از نظر خود بهره و از روی سر زده و از غصه احتراز نموده باشد هفتم آنکه از ریاضت نفس و جهاد
و در آن از مفاسد فارغ باشد و اما آفات عزلت آن نیز بسیار است اول باز ماندن از تعلیم
مسلمانان بسبب این ثواب بسیاری از او فوت خواهد شد دوم باز ماندن از تعلم و از جهت
خسران زیادی خواهد داشت سیم مایل بسؤال شدن حاجت در کار بار بردن شدن
این نیز عظیم است چهارم اینکه از خلق دور رسد و جبر کند و ثواب برد باز خواهد ماند
این نیز امر است عظیم پنجم حصول کبر و غرور و عجب که جمیع از مهلکات است و عزلت به جهت
سیم از ثواب بعضی از اعمال مثل تشییع جنازه باز ماند هفتم باز ماندن خلق از بعضی از
ثواب آشنا سلام دادن و باز ماندن تو نیز از جواب سلام شد لکن کسی که خواهد از این آفات
نگاه دارد و آنچه مذکور شد بنفعی لکن ممنوع نخواهد بود فصل چهارم در صبر بدانکه

صبر امر عظیم است و جوهری است از اسرار است و در آیات بسیار و اخبار بیشمار است و در کلام
الهی زیاده بر هفتاد جا مذکور است امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که صبر سر ایمان است
الصبر مفتاح الفرج حدیث مشهور و احادیث در این باب در فضیلت صبر بسیار است و آثار
بیشمار فصل بدانکه حقیقت صبر ثبات باعث دین است در مقابل باعث هوا و هوس
این صفت مخصوص انسان است چون در ملائکه باعث شهوت نیست و در بهایم باعث دین نیست
پس خاصه انسان است چون در مجنون و طفل بهیمیت بیشتر است لهذا مکلف نیستند پس چون طفل
عاقل و بالغ شد ابتدای جدال در لشکر دل و ظاهر میشود که لشکر عقل که از نزد خدا
خوانند و دیگری جهل که از لشکر شیطان که مدینه و جدال این دو لشکر بر سر مملکت دل است
و در وقتیکه عقل طلوع کند و جهل دوام در مقابل برآید و این دو لشکر در مقابل
یکدیگر صف قتال و مجادلت در آیند و عقل در جانب راست قرار گیرد و جهل در جانب
چپ مضطرب استیلاء و در ملک مأمور شده نه که نهایت اعمال لشکر عقل و دیگری لشکر
افعال لشکر جهل در انداخت اول و دوم صبر است در صبر ثبات باعث دین است تا زمانی که
تا آنکه لشکر عقل بر لشکر هوا و هوس غلبه کند و مملکت دل را تصرف کند تا از صاحب یقین شود
و اگر از جهت مذکور سستی نماید و لشکر شهوت بر لشکر عقل غلبه کند تا عاقبت مملکت دل از دست عقل
بدر رود یقین در از صاحب شمال خواهد بود و سعادت ابدی از دست خواهد رفت فصل
بدانکه صبر بود درجات ضعیف و درجه اعلی و درجه وسطی صبر است در رکن اسباب جهاد و هوس که مطلقا
تا آنکه هیچ نماند لشکر جهل را قوه بر مجادلت باید و این صفت صاحب نفس مطمئنه را

دوم درجه وسطی است و آن آنکه مرتبه است در کار هر کس که عقل در جنود الله پیش زور آور میشود و گاهی در پیش
جنود شیطان است زور آور میشود بسبب آنکه این شخص گاهی اراده مجاهده میکند و از پی نفس میرود و گاهی
متوجه توبه میکند و با نفس جدال بسیار میکند و ایشان را جهاد اکبر نامند سیم درجه سفلی است و این مرتبه
در کشتن عقل مغلوب عاجز بهم رسیده باشد و لشکر شیطانی زیادتی کنند این حالت دوری است که شخص را از [illegible]
انکار امور آخرت و پشیمان باشد اما کثر لشکر شیطان زور آور شده و لشکر عقل مغلوب شده و صبر بالکلیه معدوم شود و این مرتبت
بر [illegible] از دیگر خود [illegible] بود و علامت این حالت نیست در کار [illegible] که [illegible] از توبه شده باشد
و علامت این حالت آنست که میگوید که مرا [illegible] و خدای تعالی احتیاج [illegible] بتوبه ما [illegible] که
از آخرت آنکه [illegible] حال عقلا از روی [illegible] اگر [illegible]
کافر است فصل بدانکه انسان را در جمیع احوال احتیاج بصبر باشد زیرا که یا حالی که او
موافق آرزوی خود بود یا مخالف او اگر موافق آرزوی او باشد مثل آنکه مال و فرزند و عشرت و منصب [illegible] طبع او باشد
پس صبر لازم است تا بطغیان [illegible] که گفته اند صبر در نعمت [illegible] صدیق و اگر
مخالف باشد آن بر چهار قسم است قسم اول صبر در طاعت است [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] صبر در [illegible] از جهت [illegible] صبر در [illegible]
قسم دوم صبر در [illegible] قسم سیم صبر بر [illegible] مثل آنکه [illegible] قسم
چهارم صبر [illegible] واقع شود مثل مرگ [illegible] و فوت مال و صبر در این قسم
از مقامات عالیه است فصل بدانکه شکر از مقامات عالیه است و مرتبه او
[illegible] است از جهت [illegible] شکر کامل [illegible] نعمت منعم [illegible] باشد و [illegible]

نهایت اشکال

نهایت اشکال است امام جعفر صادق فرموده حضرت باری تعالی وحی فرستاد بموسی که ای موسی شکر کن
مرا آنچنانکه حق شکر است پس موسی گفت خداوندا چگونه شکر تو کنم چنانکه حق شکر تو است و حال آنکه هیچ
شکری که ترا بآن شکر کنم مگر تو توفیق کرده ای مرا بآن شکر حضرت باری تعالی فرمود که یا موسی الآن حق شکر را
بجای آوردی که دانستی که توفیق شکر از منست بدانکه برتر بودن شکر از صبر و خوف [illegible]
مذکور از آنست که شکر مقصود بالذات است [illegible] منقطع [illegible] و شکر منقطع
نمیشود [illegible] بهشت شکر گذاران [illegible] الله تعالی [illegible]
فصل بدانکه [illegible] حقیقت [illegible] هر کس [illegible]
و دل [illegible] زمین و ابر و باد و ماه و آفتاب [illegible] قدرت [illegible]
و چون شکر اعظم است [illegible] بزبان یا بجنان یا بارکان باشد [illegible]
[illegible] نعمت است [illegible]
[illegible] ستارگان [illegible] حرکات [illegible] اضطراب [illegible]
و در زمین [illegible]
انواع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از داود یا ... در کلمه ... که ... از جانب ... تعالی [illegible] **مقصد ششم در اخلاص و لوازم**

ای برادر بدانکه همچنان که نیت روح عبادتست صدق روح نیت است و اخلاص روح صدق است پس
عبادت بی نیت و نیت بی صدق و صدق بی اخلاص را مرده دان امام ثامن ضامن الائمه
علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است خوشا کسیکه خالص کرده از برای خدا
عبادت و دعا را و مشغول نکند دل او را آنچه ببیند چشمهای او و فراموش نکند ذکر خدا را بسبب آنچه
بشنود گوشهای او و غمگین نکند دل او را آنچه ... بغیر او **فصل** بدانکه حقیقت
اخلاص عبارتست از قصد ... خالی از جمیع شوائب پس اگر ... قصد او ... از جهت
صحبت ... [illegible] ... مخلص [illegible]
اخلاص ... [illegible] ... در عبادت [illegible]
در ترک عبادت ... عبادت ... خالص ... [illegible]
سازد ... [illegible]
... [illegible] ... خدا ... [illegible]
بالنفس ... [illegible]
... [illegible] ... اخلاص و صدق و نیت ... [illegible]
... اخلاص ... نیت و صدق ... **فصل** بدانکه نیت صادقه
خالص عبارتست ... [illegible] ... عبادت ... [illegible]
... [illegible] ... عبادت ... [illegible]

و بعلم زودار

چنانکه سرور اولیا و پیشوای اصفیا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است که گروهی عبادت کردند از جهت ترس از آتش
جهنم ... از جهت طمع جنت ... عبادت ... عبادت ... از جهت
... [illegible] ... عبادت بحسب شرع شریف درست است ... [illegible]
... [illegible] ... از جهت طمع جنت ... نیز درست است
چنانکه ... [illegible] ... **فصل** [illegible]
... بدانکه ... روح ... نفس ناطقه ... [illegible]
نفس ناطقه ... [illegible] ... نفس ناطقه را ... [illegible]
تعلق ... [illegible] ... روح ... [illegible] ... تعلق ...
بر تعلق ... [illegible] ... روح ... [illegible] ... بدانکه افعال
و اعمال ... [illegible] ... افعال و اعمال ... [illegible]
از جهت ... روح اعمال ... نیت صادقه خالص است ... نیت ... اعمال
شرط ... [illegible] ... نیت روح اعمال است ...
... [illegible] ... روح ... [illegible]
... [illegible] ... نیت ... روح عبادتست ...
جوارح ... عبادتست ... روح ... [illegible]
... [illegible] ... جوارح ... [illegible]
... امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند ... [illegible]

ازمال دنیا اگر فقدان و فقدان کار خیری نکنم پس اگر داند خدا عز و جل که اراده در قلب خود صادق است
نیت او مثل اجر عامل در اجر بدیدار او مقصد انجام میدهد بدیدار او در قسیکه نفس ما تقدم در سکته اجر عمل
واسع و کریم است تفضل نامه در نیت را منزله روح گرفتن و افعال را منزله بدن گرفتن و بعد از آن
نیت را بدون افعال مرجح و غالب تر دانستن تقویه در شأن نه چنین بر اینکه بدون نفس به
بدن و بدانکه نفس در یک بدن تقویه در مقابل او را بسیار تقویه و نیت در یک عبادتی تقویه در شأن
چند مرتبه ثواب [illegible] شده اکثر نیت که در مسجد نماز میخوانم که در مسجد نشستن قدری است تقویه در آن
ذکر کند در این عبادتی هم در مسجد نشستن تنها اعتقاد ثواب بعد هر ثواب در مسجد نشستن دوم
چشم و گوش از نارنیت نگاهداشتن سیم آنکه از گفتنها بی فایده خاموش بودن و انتها چهارم نگاهداشتن
از اشغال دنیا نگاهداشتن پنجم تفحص ذکر بودن ششم ترک فسوق کردن هفتم آنکه دعا در
مسجد مرتبه دیگر باشد فصل در آنکه هم چنانکه نیت بهتر از اعمال است بنابر تحقیق سابق
شر نیت هم از شر عمل و نیت اگر کافر است عمل نیز طاهر نیست چه آنکه هرگاه نیت فعل
نفس باشد بدون امری و فعل جوارح فعل نفس باشد بواسطه آلت عاقل میداند که اهل شرف و
اقربیت قدرت می را بواسطه آنکه فعل نفس مطلقه است و اشرف و ضعیف است کافر را بواسطه آنکه فعل نفس اول آنکه
دیگر آنکه عمل قادر بر نیست وقت را مخرج [illegible] در نهایت اشکال است دیگر آنکه نماز در عمل
جوارح است خدا تعالی وسیله ذکر کرده [illegible] در قرآن [illegible] اقم الصلوة لذکری [illegible]
نماز را [illegible] طاهر [illegible] است که مقصود [illegible] وسیله است مثل آنکه نماز [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] که شیء وسیله نفس [illegible] جواب این سؤال [illegible] طریق که هم [illegible]

هر فردی وسیله [illegible]

هر فردی وسیله فردی دیگر باشد بر تبه است بلکه بهتر است که در حدیث تشبیه مراد آن انسان کریم است
هم آنکه تقرب در امری که نیم نماز گاه در آن خیر عظیم است که نیت باشد آنکه [illegible]
در افعال دیگر از نماز پس افعال نماز حکایت آنکه تا خیر نماز باشد که نماز که [illegible] در حکم نیت باشد
پس در هر جزء نماز افعال نیت الهی [illegible] مراد از علم هم در حدیث مذکور است اگر عمل
بدون نیت است طهور آنکه نیت بهتر است از عمل نیت به مرتبه است که عمل حقیقی آن الا بنیت
هم حدیث مذکور مفاد فرموده مضمون افعال بدون نیت خیر نبودن عمل میشود جمله عمل بی نیت
هیچ خوبی نیست و اگر عمل با نیت است تفضیل شیء بنفس [illegible] مقتضای سابق
عمل بی نیت [illegible] نیت [illegible] است [illegible] عمل مملو از عمل
[illegible] نیت [illegible] عبارات که تمام [illegible]
اما در مقابل نیت [illegible] در مقابل عمل و مدام در حکم نیت بودن میشود
ایمن نیست مثل آن در احادیث مذکور است که فاصله عمل انبیاء هم در ریاضت بیشتر
باشد و اصل هم است در ریاضت عمل بیشتر از نیت است پس ادم حقیقی بیشتر [illegible]
به قلب [illegible] از اعمال هم در فضل الاعمال مذکور است افراد اعمال است از هر نوعی [illegible]
[illegible] شده هرگاه [illegible] در ریاضت [illegible] بیشتر باشد فضل است از آن
[illegible] در ریاضت کمتر باشد [illegible] اعمال را [illegible] در ریاضت
بیشتر باشد [illegible] فضل است [illegible] در ریاضت کمتر باشد [illegible]
هر نیت را حقیقتی است که هرگاه خود هر فرد نیت خود را [illegible] که [illegible]

یقینی که در نیت یا نیست بهتر است از اعمال پس تو نیت را مغفر انکه گفته که ... کرده‌ام یا ...
میسر کرد مدان که این نیت از عالم بهشت که مطلق است عشق باقیه باشد و مردم گویند
که عاشق ... به آنکه حقیقت نیت همو غیر فرح ... و نیت الکافر شر من عمله را آنچه معنی دیگر
گفته‌اند که بعضی از ... را ... مانند نخواهد بود ... آنکه گفته‌اند چون ... اگر ...
عبادت ... اتم ... باز نیت ... که ... نیت ...
نور عبادت ... پس ... نیت ... که ... آورده ...
نیت ... زیاده ... پس غیر ... باشد ... آنکه مراد به نیت ... عقاید
دوست ... عبارت ... از ... باشد ... که این عقاید بهتر است از اعمال ...
نوع نیت بسیار ... که زمانه ... که بعضی ... پس ... نیت ثواب بیشتر
بیشتر باشد چهارم آنکه تبعیت نیت بهتر است از تبعیت عمل زیرا که ... عقاید بر او
مرتب ... بلکه ... نیت ... برای ثواب مترتب میشود هر چند عمل ...
باید باشد و اگر نیت خیر ... عمل ... عقاب برای نیت مترتب نمیشود و ...
برای ... در حدیث واقع شده است که فرزند آدم هرگاه قصد معصیت کند و ... نشود
و بعضی ... قصد ... نخواهد بود ...
حدیث ... گفته‌اند ... که ... مراد از نیت ... است
که در عبادات باشد و شرط باشد در ... عبادات نیت ... باشد اعم از آنکه
عزم در آن فعل شرط باشد یا نباشد پس هرگاه مراد از نیت ... باشد و شرط فعل باشد یقینی

که نیت ...

و نیت کافر در این احکام بدتر خواهد بود از فعل و نیت شرط اوست زیرا که نیت نعوذ
شده نماز دو چنان است که این نماز را میکنم از برای تقرب بخدا ... ملول
کرده و جسم شده است یقین که این نیت شر است از آن فعل و بعد از این نیت زداده
صادر شده و فعل بدون این نیت فعل لغو نیست و موجب ثواب و نه موجب عقاب و
دیگر بودن نیت است و بس فصل حقیقه صدق آنست که نیت مطابق واقع باشد چنانکه
اگر گوینده وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و کعبه روی خود را از برای کسیکه
خالق آسمانها و زمین است دور و دفع و نفس ... بگوید صادق نخواهد بود اما اگر
در واقع و نفس ... کرده باشد صادق خواهد بود اگر ... باشد مخلص خواهد بود
و اما صادق خواهد بود اما مخلص نخواهد بود پس مرتبه اخلاص بالاتر از صدق است زیرا جهة
اخلاص را روح صدق گرفتیم بعضی صدق را روح اخلاص گفته‌اند ... و مرتبه اعلی
اخلاص صدق کامل به آنکه ... عبارت از ... که حاصل شده باشد از معرفة الله عز و جل ...
کمال قدرت او و معرفت ... او در جمیع امور عظام ... عبارت از انقطاع از خلق و اعتماد
بر حق ... کشف ... از خلق بریده شود بر حق پیوند و کفایت میکند خدا تعالی او را
از مؤنت او و از رزق او و ... هرکس ... به آنکه ... از جمله مراتب
است که مطلق ... خاطر باشد و غیر متفکر باشد ... و استقامت ... خدا تعالی
داشته باشد که خدا ... از جمیع خیر ... جمیع اسباب بالاخره راجع بحق تعالی
و حیوة و موت و ... رزق و فقر و غنی موقوف بمصلحت اوست و در این امور ...

و بعضی از جهال گمان کنند چیزی که شرط توکل است ترک کسب است و آنکه اشتغال به تحصیل رزق است
و این خطاست بلکه تحصیل رزق واجب است از برای خود و از برای عیال و سایر متعلقین به قدر
کفاف پس ذخیره کردن از برای کسی که اهل توکل است منافی نیست و اما کسی که ضعیف الحال است اقرب باشد
افضل است که طریق توکل با ضعفی که داشته باشد واگذارد و طریق پست‌تر را اختیار کند
مثل ذخیره که [illegible] از [illegible] مرتکب شود حاصل آنکه توکل را مراتب
بسیار است اعلی مرتبه [illegible] که سفر کند در بادیه بدون زاد و در جمله و ادنی مرتبه [illegible]
اضطراب است و ادنی مرتبه آنکه در تحصیل رزق بدون اضطراب کند [illegible]
و پست‌تر از این مرتبه در [illegible] توکل نیست فصل ششم در محبت است بدانکه محبت
عبارت است از میل و شوق تا به آنچیز از جهت لذت یا نفعی که از آنچیز در حال ادراک
از وجوه پس چون مراتب ادراک مختلف است مراتب لذت و محبت نیز مختلف است
بسبب اختلاف ادراکات [illegible] که نفس [illegible] ادراک [illegible]
و ادراک هر کدام از اینها [illegible] هر کدام از اینها [illegible]
منشأ ادراک [illegible] و [illegible] و عدم آن قوت و ضعف نیز [illegible]
پس این اختلافات ادراکات مختلف [illegible] لذت ادراک [illegible]
که ادراک عالم [illegible] ادراک [illegible] عالم [illegible] باشد [illegible]
که الذ [illegible] مرتبط [illegible] ادراک کند و آنچه ادراک کند [illegible] عالم مطلق الذ [illegible]
واجب الوجود [illegible] باشد

[illegible]

۳۷

و ما جمیع [illegible] در تحصیل لذت خلق [illegible] و مطلق توجه بلذت [illegible]
[illegible] مدرکات مطلق [illegible] مدرکات [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] هر که و کسی [illegible] داشته باشد که از محبت [illegible] باشد [illegible]
در [illegible] خالی از غیر محبت [illegible] باشد [illegible] طرفش رسید با آنکه مستغرق محبت لذت
محبوب است از لذت [illegible] و اگر کسی باشد و مطلق لذت [illegible]
نقص در نفس [illegible] بسبب حرکت [illegible] که [illegible] بهم رسیده است [illegible] محبوب
حقیقی باری تعالی است و عارف کسی است که مستغرق [illegible] شده [illegible] گوید
محبت [illegible] صدق [illegible] جواب [illegible] قول
عدم کراهت [illegible] مرگ [illegible] مرگ کراهت نکند [illegible] مرگ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
صادق باشد و اگر [illegible] طلب کند [illegible] کثرت عبادات و خیرات و تحقیق معارف
متحمل است دوم آنکه [illegible] سیم آنکه از ذکر محبوب
حقیقی [illegible] و شرایط ذکر محبت ذکر گذشت چهارم [illegible]
[illegible] و عدم [illegible] ششم آنکه [illegible] محبوب حقیقی [illegible]
[illegible] هفتم آنکه [illegible]
[illegible] هشتم آنکه [illegible]
[illegible] و آنکه [illegible] باشد [illegible]

که حاصل آن فرموده است و در سبکان موفق نه کانفیه و رویت خریده زیرا ایشان کار دین ایشان
هر نفس بعضی وسعت در خلق و صحت بدن پس استعداد کمالی از ایشان در نفس وسعت در حال
و صحت در بدن پس نباشند میشود بر آنکه هر دین ایشان و در سبکان نوعی است کافیه در نباشند
نمیشود زیرا ایشان هر دینی ایشان که نفقه و مسکنت و سقم در بدن که ایشان را پس استعداد هر کدام از ایشان
نفقه و مسکنت و سقم پس نباشند میشود بر آنکه هر دینی ایشان و هر عالم هر که در نباشند میشود آن
غیر هر دین سبکان نه موفق نه و بعد سکه در سبکان نه موفق نه هر اینکه کسی است که جهد کند
در عبادت پس بجز در جمع آن خود و دو خوش خوالی خود و نهایت سعی بجا آورد زیرا که
پس تعجب هر که در عبادت پس کار هر برادر خالی هم غیب و روشن است نظر ... مرا باو است
و میانه برادر خالی پس خواهش چیزی است صباح پس بریخت و فرق کان نفس خود را و در اینک کمال
دور از او که الا دور او دوری که انتهای پایانه او در پایانه آنچه خواهد است از عبادت هر اینه او فرمو شده
در او عجبی از عبادت پس کار اینه تعجب او را انقلاب با اعمال خود از عجب این حاصل شده
در او عجبی هر دو آن هلاک دوست که زیرا که عجب در اعمال دو در رضا از نفس خود آنکه
کمال بر دو که فرق بر جمیع عبادات کننده کامل است و در گذشته است در عبادت خود حد تقصیر شود
پس در بر حقیقت دفع نوع شیوه و در کمال چیزی آنکه او در ترک جسته است بر قول پا بر جا که
نکته عاملان بر عبد دیگر خود ایشان عمر خود هر جا فهم آنها را از ذوق ... در نظر
دستم بعد سکه اگر چه ثانیان سعی که او تعجب نه چنانکه نه نفس ... خود سعی و در طاعت عمر خود
دارسته تقصیر هم و شیئه رسیده در عبادت خود که عبادت او در اینها مطلقه نزد ما از او مست

در واسطه دعای خیر که که خدا او را الدین ابکفار را دانسته است نهم آنکه دوستان خدا را
دارد و دشمنان ایشان نزد دشمن دارند خصوصا حضرت رسول خدا ص و ائمه هدی را بر خلاف واجب سازد
پس هرگاه این نه صفت در او بهم رسد یقین است که در دوستی صادق است سئوال با جمعی از شاهم
میگیم که میگویند ما از دوستان رسول خدا ص و ائمه هدی ایم اما مطلق آنچه ایشان و منع ایشان
بجا نمیآورند بلکه خلاف گفته ایشان را میکنند اما در تصدیق ایشان کوتاهی نکنند پس ایشان را حکم با ایشان
با ایشان جواب بدانکه در این امر اشتباه بسیار است این جماعت اگر در کرده خود ادعا کنند و پشیمان شوند
و اگر اوقات با نفس در محاربه نه و تاسف از آنچه از ایشان فوت شده است نخورند مرتبه از
دوستی ندارند و اگر تاسف نمیخورند و در کردار خود مشغولند و غم نه اینست که کافر خفیه اند در دل
مسلمان اسمی نهم در رضا بقضا بدانکه رضا بقضا از ثمره محبت است با الله تعالی
و معنی رضا بقضا اینست که هر چه از حق تعالی برسد باو از بد و نیک راضی باشد و شکایت
فهمیده نه معنی رضا بقضا اینست که به مرتبه خود را بجا آورد و دعا از دو جانب کار آنکه خبر
از بلای رفع بدانکه و حق از مرض که چون طاعون از بلاها و چون زلزله و ...
و بلای است در غضب الهی حق از آنکه و این معنی منافات ندارد که حقیقت حاکم است بعضی
اینها بلکه معنی اینست که مذکور شد حاصل معنی آنکه از رضا در سوره است بجا آورد چه از آنکه تو در سعی خود
تقصیر نکرده باشی حاکم است رفع فرموده باشد و امید بر خدا البته بشرح آنچه از خدا دارم
بشرح وسیله که موافق مدعا نوشته شده و مخالف و ما در استشهاد این معنی و احکام آن
اکتفا بر یک حدیث از امام جعفر صادق ع مشغول است میکنیم امام جعفر صادق ع فرمودند در کتب ...

کلام امام ... و ...

او نعیم جنات ما و بلندی درجات عالی در بهشت ما را برحق ما باید که اجتهاد کنند و تحفه‌ای
باید در شانهای شند و بلندی حقوق طبی در روز ملاء پس هر انچه باید در سلطان بشند پس هر که که فرمنم نیز ل
بخشاینده مهربان و با منفعت نام بهم شده تا انچه معمول حدیث بود هر انکه از منبع خیر لبعضی
شما رسیده است ما دعا و تلاوت قران و مداومت ذکر و تضرع و زاری و نرم گفتن و امثال
صدقات بر مستحقین بسیار است از برای دفع بلا و غیر آن دنیا فارغ نباید بود و گفته‌اند لذا باید
شنود **فصل دوم** در ذکر موت فایده کامل در ذکر موت موقوف است بچهار معرفت
اول معرفت با تعالی و آن در جزو اول بیان شد دویم معرفت دنیا سیم معرفت آخرت و آن
هم در جزو سیم بیان شد چهارم معرفت نفس و حقیقت نفس مجمع در ذکر دنیا و آخرت گذشت
و تتمه دیگر در چند فصل نوشته میشود **فصل** در آنکه نفس جوهریست مجرد بحسب ذات و تعلق
بهبدن بحسب تدبیر و تصرف و این تعلق کسب کمال میکند و ثمره این کمال سعادتی ابدیست
یعنی نجات روحانی و نجات روحانی متفرع میشود بر نجات جسمانی و بواسطه تدبیر او در اعضا
چنانچه نه آن قوت روحانی باشد و تعلق ببدن نه بتوسط است که قایم باشد ببدن بلکه مدرکات
عدده و نهایت نفس در بدن مانند پادشاهی چنانکه بیان کنیم و انکه از تدبیر عقلی قادر است و هر کدام مجرد جوهر
در پرتو بر نفس فتاده است بواسطه این و واسطه تکمیل عقل نظری گویند و دیگر را عقل عملی و این در عقل
کار علم و عمل نظام باشد **فصل** در آنکه هر چند نفس شریفتر است بدن نفس منور شد فرد اتحاد
هر چند شریفتر در مرتبه کمال چنانکه هر که کننده و هیچ جزو از اجزای بدن نیست و جمیع
اجزای بدن که نیست پس باید که غیر از بدن چیزی دیگر باشد که آن نقطه مرا باید که باشد چنانکه مشاهده

دروقت

در وقت مرگ که چسبیدن اجزای بدن بحالت خود است و شخص که گوینده در بیان تنش است
هم گوینده ~~در میان ایشان پس علم تمام کننده~~ غیر اجزای بدن بوده است **سؤال** اگر قول
ندارم که بعد از موت جمیع اجزای شخص باقی مانده زیرا که مشاهده میکنیم که بعد از موت بعضی از اجزا
باقیست شعر لطافت و بخارات **جواب** مخفی نماند که تشبیهات تقریبا شد فهم مطلب تحقیقات
پس بحث بر تشبیه خود بنده نداریم حیث اکنون که تا ملی کنی باید که گوینده غیر از لطافت و بخارات
نیز هست **فصل** در آنکه روح از عالم دیگر است یعنی از عالم امر است و شی از عالم خلق
و تعلق روح بر شی از جهت کسب کمال است چون کسب کمال روح موقوف بود بر آنکه روح مشاهده
عالم خلق و ملاحظه عالم امر کند و هر چه چندی از شی به عالم خلق گشت نه که هر کس نظاره کند
دو هر که چندی دیگر از حق عالم امر گشت و نه در دهر افروخته نه از نور نهایت ظاهر تقدیر با کیاست
شاهده کرد و از راه معرفت آن میباشد در کمال قدرت او نهایت باطن است زیرا که مشاهده ظاهر قدرا
در مطلب با ریه لطف تعبیر در هر کاری که نیست دستگیرا و گشته و در هر شعور کاری دیگر نوری الهی
در حرکت و حجت باز میباشد پس هر که در شعور عالم ظاهر شوی از عالم باطن غافل خواهی شد
فصل در آنکه روح از عالم ثبوت و ثبات و حکمت و ملکوت بر بدن تعلیم که به او در و در جمیع کمیت
نفسانیست که تمام ثم است و چون روح از عالم امر بود دستیار هر متعلق دوست بالذات و بهشت
آن بود که متعلقه را کامل است بالفعل و در دنیز کمال است مکلفی بود اگر هم بالفعل بود و چون
در عالم ثم مکلفی شد و کسب کمال در عالم ثم مقرر شده مع فطنت ثم واجب شد و کمال را نیل
جمیع افعال آن موقوف شد بر بقا در شرع پس محافظت بقا در شرع نیز لازم شد و چون بقا در شرع

اسهال و اکثار آن به تولید می‌شد پس حرص جماع نیز لازم آمد با آنکه این شهوت کمال بهایم است
و سفلت هم موقوف بود با ابطال بدل ما تحلل از غذا واجب آمد و نیز موقوف بود
بدفع ما یضر و این بدو نوع است یکی آنکه از آن تأثیر غلبه کند و غذا ضرر بهم رسد مثل سرما و گرما
پس پوشش لازم آمد و این نیز صفت بعض از بهایم است دوم آنکه از غیر بهم رسد مثل ضرر دشمنان
که از غیر بر او رسد پس غضب نیز لازم شد و این صفت سباع است و چون دفع ضرر از غیر
موقوف بود بر مکر و حیله و صفت شیاطین است از آن نیز قطع لازم آمد پس در انسان جمع شد
صفت ملکیت بالذات و بهیمیت و سبعیت و شیطنت بالعرض لیکن اول را به جهت
تحصیل طبیعت در کار کرده که این همه جمع در او ممکن باشد و غرض از این همه آنست که انسان از
صفات کمال نهان کرده نه بطور از رهبانیت باید که از این صفات عرضی بقدر احتیاج
مرتکب شود تا بکمال رسد و سعادت دارین یابد که اگر در صفات عرضی کوشد نقصان دنیا
و آخرت در خواهد یافت مثلاً اگر در جماع کوشد بهیمیت را بکمال خواهد رساند اما آنکه این صفت
نقصان دنیا را در خواهد یافت این است که ضعف عظیم در اعضای رئیسه او که معده و جگر و دماغ است
خواهد بهم رسید و مانع بسیاری از لذات مرتفع خواهد بود و عمرش کوتاه خواهد شد و سبب
تحصیل زیادتی اسباب این فعل از معاصی است و مناجات و در دو کار باز خواهد ماند و این
نقصان آخرت در خواهد یافت و این که از باب ترک است و کثرت این فعل اگر از راه حلال
بوده باشد و اگر از راه حرام باشد شقاوت اخروی نیز گرفته خواهد شد که بصفت کمال
بهیمه بوده است خواهد آمد اگر این صفت از دنیا برود بر این قیاس کن سایر صفات عرضی را اگر

از گرم با نجم

اگر کسی گوید که ما بعضی را دیدیم و بسیار حریص بودند در جماع و عمرشان بصد و بیست سالگی رسید
جواب بگوییم چنین بنیه قوی از ایشان بهم رسید اگر چه عمر او را مقدار کم نشده اما در طبیعت عمر گشت پیر
با وجود آنکه سهولت اسباب نیز بوده است از مذکوره گرفته خواهد شد مجمع در اینجا ذکر کردیم هر کس را رغبت
بود از این مجمل مفصل را بیابد فصل بدانکه علم بر دو قسم است ظاهری و باطنی و مراد
از علم ظاهری علمی است که از راه حواس حاصل شود یا آنکه حواس را در تحصیل او دخل باشد
و مراد از علم باطنی علمی است که از طریق باطن حاصل شود و حواس را در تحصیل آن دخل نباشد
اول را بدیهیات و کسبیات نامیم و ثانی را الهامیات و بدانکه قول آنکه خواهم که خبر را اول معلوم
شود بطریق باطن این است که جمیع مهلکات را از خود زایل سازد و جمیع منجیات را بدست آورد و بعد از آن
در گوشه‌ای بنشیند و فکر در مطلب کند که البته از مبدأ فیاض آن مطلب برو فایض خواهد شد و اگر این
شیوه بصلاح عام عارف کامل باشد بهتر خواهد بود و این در وقتی است که مطلبی که خواهد
معلوم کند از عقلیات و اعتقادیات باشد و اگر از مسائل شرعیه نقلیه باشد این طریق معلوم نتوان
کرد بلکه باید که از علمای متدین بشنود و بر آن عمل کند از این جهت است که گفته‌اند که چنین باید که اول
جمیع علوم ظاهری را از طریق ظاهر کسب کرد و صاحب شهود و مجتهد بر آن کرد بعد از آن
نفس مشغول شد اگر کسی گوید که بعد از آنکه جمیع علوم را از طریق ظاهر کسب کردیم دیگر چه احتیاج به
و طریق دیگر که آن را طریق باطنی نام کرده‌اند جواب گوییم که در اینجا دو فایده ملاحظه کرده شده است اول آنکه
آنچه از طریق ظاهر معلوم شده است در این طریق ثابت‌تر می‌شود و شک و زوال بر نمی‌خیزد مثلاً اگر جمیع
کسی از علماء دلیل بر وجود صفت مکه معظمه گفته‌اند مکرر و تواتر از اهل خبر شنیده باشد ملاقات کرده باشد

یک کس عالم را خلق کند چه احتیاج دارد در امور جزئیه بغیر که از اینجا که جمیع امور در قبضهٔ قدرت
دوست نظام غیر مصلحت نیز منتظم باراده دوست پس غیر در نظام چنین در هستی دیده ایم
هزار از دوست و اندوه چه احتیاج رجوع اسباب بعد داشت و هر کس را چنانکه خواهد خلق کند
هستی یا در جای احتیاج تبلیغ نباشد فصل بدانکه سعادت آدمی در معرفت حق
محبت حق تعالی است زیرا که سعادت هر کس نظر بلذت است که در او را حاصل میشود چنانکه سعادت
چشم در دیدن مرغوبات دوست و سعادت سمع در شنیدن مرغوبات دوست و سعادت
نفس نیز در درک مرغوبات دوست پس هرچند معلوم شریف تر باشد عالم را لذت بیشتر
خواهد بود یقین و معرفت کسی را در شرف همه عالم با دولت [illegible] شریف تر خواهد بود پس کمال سعادت
نفس در معرفت الهی باشد فصل ظاهر است که تو را از حیث جزء تمام که انسان است روح [illegible]
هر صفت روح هیچ پایان نیست پس اگر قطع از صفات تن نیز پایان شود بعید نیست اگر هم
عاقل را [illegible] که هر را عالم صغیر گفته اند کافی است بدانکه هم چنانکه در نفس عجایب بسیار
و غرایب بی شمار است هم را نیز عجایب بسیار و غرایب بی شمار است چنانکه در هر عضوی
از عضوها [illegible] حکمت [illegible] است [illegible] و صنعتها است که همه کس [illegible] دانسته
شده تو از چشم [illegible] که در نظر است [illegible] و صنعتها و حکمتها [illegible] اقلاً [illegible]
از هفت طبقه و سه رطوبت ترکیب کرده اند و ندانند [illegible] عنوان [illegible]
[illegible] حقارت [illegible] چشم را در نظر [illegible] اگر شرح صنعتها و حکمتها [illegible]
کنند بلکه شرح [illegible] از شنیده [illegible] قدرت [illegible] تحریر و ضبط [illegible]

و مالکه را اینجا که [illegible] معلوم کرده ایم که شرف [illegible] برآنکه این شریف [illegible] برعلم [illegible] فرمود
الله توفیق رفیق شود و برآن [illegible] شریف [illegible] یقین که [illegible] خواهد داشت دیده [illegible]
دیدیم آنکه چون در طریق ظاهری [illegible] نفس [illegible] باشد ممکن است بلکه بیشتر باشد که [illegible]
از سبب [illegible] و [illegible] گردد یا آنکه بسبب [illegible] طالع [illegible]
[illegible] کار [illegible] از علم خود [illegible] تا [illegible] خیر [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] الله [illegible] را از علما [illegible] اگر [illegible] باید [illegible]
در [illegible] و طریق باطنی پیش گرفته [illegible] علوم [illegible]
طلب کند و بعد از آن شروع در طریق باطنی کند [illegible] کامل باشد و شروط چنانکه باید جمیع را بکار
آورده [illegible] یقین [illegible] خواهند [illegible] که [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] و از جمله شروط طریق باطنی است که [illegible] لوازم [illegible] تا از باطن
غافل نشود چنانکه گفته است فصل بدانکه [illegible] که اکثر امور [illegible] زمین [illegible] و آنچه در [illegible]
در تصرف [illegible] هر گاه [illegible] باید [illegible] و [illegible] باید [illegible]
امور عالم [illegible] که عالم صغیر است در تصرف روح است و [illegible] تصرف [illegible] عالم [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] و [illegible] و عمارت و [illegible] عالم [illegible] نیز [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] و تصرف [illegible] که [illegible] عالم کبیر و صغیر را [illegible]
رجوع [illegible] باری تعالی و تقدس [illegible] هر گاه [illegible] باشد [illegible]
جمیع امور [illegible] خود [illegible] که [illegible] خود [illegible] شود [illegible] تعالی

بلغ [illegible]

سایر عضو را و اگر اکابر فکر در این صنعت کنند و اندر او قرار دهند روح که از عالم امر است و ثابت
که از عالم خلق است چنانکه حق تعالی فرمود و توسطی از خود غافل شده اند و چه کس اگر فکر در
اوصاف قالب کند تا آنکه عاجز شود که دانی پس در معرفت نفس در نهایت عجز خواهد بود از این
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معرفت نفس را عظیم داشته و فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه
یعنی کسی که نفس خود شناخت خدای خود را شناخت و بدانکه ترک تدبیر نفس است در خلق
ذمیمه از خود زایل سازی و کسب اخلاق حمیده کنی تا معرفت باری تعالی بدست آوری و خود را
کار خیر ورداد از تو خار تر و عاجزتر و بی چاره تر و ناقص تر چه خواهد بود تو ای عزیز که از گرسنگی
و تشنگی و برهنگی و بیماری و درد و ماعون و اندوه و غم و کرفتار زن و فرزند و خدمتکار روی و شتر
و خانه و چهار و ما کول و ملبس و مسکن و سایر اینها مضطر است چگونه اگر اینها شد و مغرب و مشرق با هم
نور جمیل عالی بیاره در آن جمیع تو را نهایت حکمتی در آن استقرار الله آنچه و قطع از آن کند در
سکتم تو بحر گشتی در آن هم خوانی که در یک ساعت قرار گیرد بلکه بدانکه الله که جمیع امر آنچه
چون شرف خود دانستی و حقارت خود شناختی پس در معرفت کوش تا در این پایه تمام
و مستمند سعادت ابدی اعلی علیین جای **فصل** بدانکه ذکر موت امری است عظیم
و ما بعد او عظیم تر از موت و کسی در زندگی حکمی نیست پس زنهار بیشه زندگی که آن نفیر است
و شکر آن بدان و در ذکر آن حال بپرد ذکر موت در فوق آنرا الهی باشد
فرموده اند که مداوم علیه ذکر کشنده لذتها را شغول است در روزی بمیرد که
در مجلسی بلند خنده و بنشسته و فرمودند و مخلوط سازید مجلس خود را بذکر کشنده لذتها

...اند کشنده

پرسیدند که کشنده لذتها چه چیز است یا رسول الله فرمودند ذکر موت و فرمودند که اگر بهایم
بدانستند آنچه را که انسان میدانند از احوال موت هر آینه یافتید ازو گوشت فربه
نخوردی هیچ خورد **فصل** بدانکه در ذکر موت منفعتها بسیار است از جمله آنکه منقص
بر لذت دنیا را و جلی میکند در دل تو بغض دنیا را و بغض دنیا سر جمیع حسنات است
همچنانکه حب دنیا سر جمیع خطیئات است و بدانکه یکی از اسباب حرص بر دنیا غفلت از موت است
پس عاقل باید که شبانه روزی بیست و چهار ساعت در هر ساعتی غافل از مرگ باشد مرگ
خبر ناکرده می آید ناگهان با تیغ بر آید خود چه مرد و اگر در هر ساعتی میخواند و غافل نشود
باری در چند ساعت یکبار بفکر کار خود در آید و باید که کار خود کنی و عبادت از ذکر موت و اگر
در هر چند ساعت یکبار دست ندهد باری یک ساعت از جمله بیست و چهار ساعت اندیشه حال
کار خود کنی در هر کار و باش بهر وضع در باش در توانی دست بکار و دست و دل بیار و طریق
کار آنکه در گوشه بنشینی و ضعیف خود در نظر آوری و دنیا را نظر کنی که تا این عمر و بیوفایی و دغا
دنیا فکر کنی در امثال و اقران خود که گذشته اند و بنا ظر آوری ایشان را که بعد از دیگر و ایام
روزگار حرص ایشان را در تعمیر جاه و مال و تدبیر امر ایشان را در ضبط مال و جاه و در افزوار
فرزندان و متعلقان خود بغرور داشتن مال بمرتبه که گاه غرور مال ایشان تشنه گرداند دیگر
آنان بسرآمد تشنه و بسبب آنکه غبار در دو عالم روز گذشته بودند و بعد از این باطل از دل
اضطراب ایشان را در وقت مردن و تحسر ایشان را بهر نظر کرده اند در جمیع آنچه گرد کرده بودند
از مال و جاه و هر آنچه عمر عزیز خود در او صرف نموده اند تلف کرده بعد غیر ایشان و فرزندان و سایر یاران

و درانکه ما حصل خود را صرف انها کرده بنده مهر قدم و چشم دخویش و یاران ندیدند
چیزی وفائی و بعد از ان بنا طراوت دیده شی از ایشان نزد ده در نهایت لطافت می پروریدند چون
از هم ریشه نی و مشفقی کنید و کرم در انها افتاد و چیزی از ایشان نماند بجز استخوانی و ان استخوان نیز
بعد از مدتی پاره خاکی شد و پاره ان پیرون [illegible] بر سر انها افتاده ناصر خسرو را [illegible] گذشت
مست و لا یعقل [illegible] قبرستانی و سبزه روبرو بانگ برزد و گفت
گفت ای [illegible] نعمت دنیا و نعمت خوار [illegible] نعمت [illegible]
یکی از صحابه [illegible] حضرت رسول صلعم [illegible] گفت که یا رسول الله حقیقت دنیا را [illegible] گفتم [illegible]
دست مرا گرفت و بجانب مزبله برد و در انجا پاره از استخوان کله ادم و پاره [illegible]
و پاره کهنه پوسیده و پاره استخوان حیوانات افتاده بود گفت [illegible] گفتم [illegible] گفت
این سرها بسیار حریص [illegible] و طمع [illegible] داشتند [illegible]
[illegible] نعمتهای [illegible] در نهایت [illegible]
[illegible] می کردند [illegible] کتاب [illegible] [illegible] در نهایت [illegible]
در نهایت نفرت [illegible] که [illegible] پوسیده [illegible]
فاخر [illegible] در نهایت [illegible] [illegible]
[illegible] در نهایت [illegible] عالم [illegible]
کسیکه دنیا را شناخت [illegible] [illegible] اخرت [illegible]
[illegible] ذکر موت [illegible] غفلت [illegible] کثرت [illegible]

[illegible]

باید [illegible] رسول الله صلعم [illegible] عبد الله ابن عمر گفت [illegible] عبد الله ابن عمر [illegible] خود
[illegible] و [illegible] مرده
[illegible] عبد الله [illegible]
مرده باز [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کامل [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] روح [illegible] کامل [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] روح [illegible]
[illegible] ادم
[illegible] فرزندان [illegible]
اگر صاحب عقیده [illegible] مرده [illegible] دولت [illegible]
وعده کرده است [illegible] زمان [illegible]
[illegible] ذکر موت [illegible] منفعت بسیار است و فواید بیشمار [illegible] عارف
کامل عالم [illegible] ذکر [illegible] شناخت نفس [illegible]
و شناخت دنیا و شناخت اخرت [illegible] ذکر موت [illegible]
[illegible] شناخت [illegible]

چشم [illegible] روح [illegible]
[illegible]
[illegible] کامل [illegible]

شد خواهد بود و هر گاه که این معنی در او حاصل شد مرده خواهد بود پس دیگر مرده را
بدگوئی درست چه احتیاج [illegible] پرده بیش در پیش نخواهد بود و هر گاه [illegible] دور [illegible]
خود [illegible] و یقین دور [illegible] نخواهد رسید اما و کیفیت [illegible] انشاء الله [illegible] مقتدا [illegible]
ظلمانی دل آگاه مرتضی مجتبی [illegible] پناه علی عالی قدر [illegible] اگر پرده
از پیش برخیزد در یقین من چیزی نخواهد افزود این [illegible] علیه الصلوة والسلام اگر
این کلام فهمیدی دانستی معنی حدیث [illegible] را [illegible] عم [illegible]
کن [illegible] نوشته [illegible] است [illegible] خواهد کرد
[illegible] صفات دوستی [illegible] هر کسیکه [illegible] که
[illegible] گناه نخواهد [illegible] بسبب [illegible] گناه [illegible] و اگر [illegible] از او
گناهی زند یقین از او خواهد درگذشت و این [illegible] برا [illegible] نخواهد کرد [illegible] هر گاه تو
از او [illegible] کنی [illegible] بدست آوری [illegible] چون
ریزه باشد تو نظر [illegible] نخواهی کرد [illegible] تمام خواهی خرید و جای [illegible] این [illegible]
چنان فهمیده اند در زبان [illegible] علی ابی طالب [illegible] هر کس [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] یقین [illegible] طلب [illegible] چنانکه [illegible] و [illegible] اگر
[illegible] امام حسین [illegible] از [illegible] را [illegible]
[illegible] از [illegible]

دانستی که

دانستی است پس دانستی که شیعه در عالم کم است — گروند بر نفس سؤالی
که شاه جهان علی عالی — جلال جمیع مشکلهای — مفتاح رموز معجزاتی
این مدعیان در دنیا بسیارند — فرمان شیعیان کی شنوند — حیدر [illegible]
بگشاف — کنی طایفه [illegible] پس [illegible] که از خود [illegible]
با [illegible] نفس [illegible] نفس را [illegible] تا آنکه [illegible] الجمله [illegible]
بصفات [illegible] سازند [illegible] در این کار [illegible] باید [illegible]
در این [illegible] — [illegible] — [illegible]
باش — فصل [illegible] تا بدانی حقیقه [illegible] بدانکه حقیقه [illegible]
نخواهی شناخت [illegible] حقیقه [illegible] و حقیقه [illegible] نخواهی شناخت تا نفس [illegible]
[illegible] بدانکه مراد از نفس در اینجا روح انسانی است [illegible] باریتعالی [illegible]
[illegible] الروح من امر ربی یعنی [illegible] روح از امر پروردگار من است
[illegible] آنکه مراد از روح [illegible] شد [illegible] از [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] نفس [illegible] است [illegible] چشم [illegible] و هم [illegible] بباید [illegible] حکمه
[illegible] نفس [illegible] از چراغ [illegible] روح [illegible] است [illegible] نبا [illegible] جمیع
[illegible] و این روح [illegible] زیرا که این روح [illegible] از
[illegible] [illegible] که این [illegible] عدم

یا بجهت یا بسبب حرارتی آن بخار نیز باطل می‌گردد در وقت خاموش شدن چراغ
بسبب انقطاع روغن یا وزیدن بادی و بغیر ذالک پس روح بخاری نیز باطل گردد
در وقت نرسیدن غذا یا بسبب حرارتی خارجی مثل زیادتی حرارتی یا برودتی یا غیر آن
و این روح بخاری است که در ترتیب و تقویم آن حکمای طب محتاج باطبا شوند این روح حامل معرفت
و دانش نیست پس ثواب و عقاب نیز نباشد اما روحی که آن نفس ناطقه است
حامل معرفت و دانش است و حامل معرفت و دانش نا فانی بود نفس باطل پس مدار ثواب
و عقاب با دوست خواه نفس بود خواه ... بواسطه آنکه کار نفس با دوست و ظاهر است
و کارها را کار نفس با یکی خوب آنکه ... فصل در آنکه این روح که نفس ناطقه است
فانی نگردد نفس باطل که بدن جهت آن فانی شود و روح باقی است و فنا نمی‌پذیرد بلکه حالش متبدل
شود و انتقال یکی از منزلی بمنزلی دیگر و قبر منزلی است از منازل و روضه‌ای است از ریاض جنت یا حفره
از حفره نیران پس روح و بدن مثل صیاد است و شکاری که از طلب بدان شکار نفس نیست طلب شکار
صیاد را در وقت طلب بدان شکار که اگر صیاد صیادی محتاج ... است بدست آمد است و دیگر غم
شکار نخواهد خورد و حسرت و ندامتی نخواهد داشت علاوه در راحت خواهد بود از نقص شکار و غنیمت خواهم داشت
فراق شکار را از آنجهت ... حسرت و ... است ... و اما اگر شکار ... از آنکه
صید فوت شود دقیقی در آن وقت صیاد را نهایت ... و غم دائم او را بود از فراق شکار ...
و ندامت ... از ... شکار ... علاوه ... از حقیقت آنکه

رحمه الله ...

صید روح مطلوب بود بدست یابد هر چند که پادشاه را شکاری در نهایت قدرت طلب صید کند و پس شکار
دیگر بدست آورد آن نصیبه ... نیست در آن وقت است و مقصر آن ... که خداوند ... بار دیگر ...
فرصت و ... چگونه ... فوت شد را بدست آوریم و از این عذاب ... دائم ...
... در آن ... تقصیر کردیم ... بلهو و لعب ... و ... رفت احوال ...
... کردیم ... فصل در آنکه ...
... و ... اگر قطع کنند چیزی از عضو ...
پس ... موت ... از ... جمیع بدن ...
... خواهد بود اما ...
...
خواهد بود و اگر کار ... خواهد بود ...
... کرده ...
...
...
و ما ...
... دنیا و ... دنیا ...
...
دنیا ...

جواب ترتیب اخلاق حسنه دانستی بدانکه نهایت علم افزون اخلاق حسنه است سؤال آیا نفس موجود
بوده است پیش از بدن یا نه جواب آیات و اخبار بسیار است بر وجود نفس قبل از بدن و جمعی از اهل
عقل برآن رفته اند اما بعضی از حکما اقامت برهان کرده اند بر اینکه نفس حادث است به حدوث
بدن و اتمام برهان مشکل است سؤال هرگاه نفس موجود باشد پیش از بدن لابد قدیم باشد
جواب موجود بودن نفس پیش از بدن لازم ندارد قدم را [illegible] که گذشت بیشتر رجوع کنی فصل بدانکه
بخاطر رسید [illegible] از شرع تصریح کرده اند که انسان بعد از موت زنده میشود در قبر و بعد از آن میمیرد و باز
زنده میشود در حشر و عذاب در قبر [illegible] است و [illegible] بدن فانی میشود و روح باقی
میماند و [illegible] کدام [illegible] بواسطه اینکه هرگاه بدن فانی شود [illegible] روح
عذاب [illegible] روح نیز ممکن است یا اینکه باقی بودن
روح و فانی بودن بدن [illegible] ندارد بر اینکه بار دیگر تعلق گیرد روح به بدن چه میشود بدن فانی بود
و روح باقی باشد هر وقت احتیاج باز بدن موجود شود و روح تعلق بگیرد به آن و [illegible]
افعال [illegible] و اخلاق ذمیمه [illegible] مجسم میشود سؤال افعال و اخلاق [illegible] و اعراض
محال است مجسم شود جواب بدانکه هرگاه [illegible] اعراض مجسم [illegible]
[illegible] نیز مجسم [illegible] که بهشت و دوزخ موجودند و [illegible]
که افعال [illegible] که مجسم میشود جواب موجود بودن بهشت و دوزخ منافاتی ندارد با اینکه افعال
مجسم شود و بر تجسم افعال اخبار بسیار است فصل بدانکه عذاب اخروی روحانی بر [illegible] قسم است
[illegible] خود [illegible] دوم [illegible] از [illegible]

[illegible]

حاصل شده

حاصل شده است دوم حسرت بودن بجهت آنچه از او فوت شده است و ما فرصت [illegible]
از دنیا را [illegible] خواهشهای [illegible]
[illegible] عظیم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از جمیع افعال و اعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و از وجود ایشان گرفت ... [illegible] ... نوشته ... [illegible] ... رسیده بود ... [illegible] ... تعدد کنی

[illegible] ... دشمن ... [illegible] ... خود

[illegible] ... دنیا ... [illegible] ... حسرت ... [illegible]

[illegible] ... فوت شده است ... [illegible]

یاران ... [illegible] ... روز ... [illegible] ... در نهایت ظلمت

واقع شده ... [illegible] ... سنگ ریزه ... [illegible]

[illegible] ... روز ... [illegible] ... یاران ... [illegible]

[illegible] ... سنگ ریزه ... [illegible]

[illegible] ... در نهایت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سنگ ریزه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... در نهایت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوابرد

و دیگر گفته باشی در چه پیشه یا کار ... [illegible] ... حسرت نخورده باشی برای ...

تتمه ز ... فوت ... [illegible] ... معلوم ... که نفس را ... [illegible] ... عذاب ... [illegible] ... شقاوت

و سعادت ... [illegible] ... و عذاب ... [illegible] ... در سعادت و شقاوت بلکه

عذاب جسمانی نیز حق است ... [illegible] ... روز قیامت ... [illegible] ... رجوع کن

خاتمه در محاسبه و مناظره نفس ... [illegible] ... نفس خود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... دنیا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زعم نمائی که تو در دنیا [illegible] نفس بر نماید و مکرر از کلام معجز نظام [illegible] باری تعالی
[illegible] خواهم گفتن [illegible]
[illegible] روزی [illegible] از نفس تو وصف [illegible]
[illegible] از نفس خود [illegible] به هیچ عفو و لغفت [illegible]
بلکه روزی [illegible] کار [illegible] خود [illegible] دیگر در وقت [illegible]
مخبر صادق [illegible] یقینی الوقوع [illegible] و فرض کن [illegible] طلب
که تو [illegible] که [illegible] خود را ترک کن
[illegible] بلکه [illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بر تو لازم که [illegible] و رحمه الله [illegible] خواهی شد که [illegible]
دنیا از نفس [illegible] روزی [illegible] نفس [illegible]
و نزاع [illegible]
در [illegible] که [illegible] نفس خود را [illegible]
اگر [illegible] صاف [illegible]
تا [illegible]
[illegible] داریم [illegible]

بصدق الله العلی العظیم [illegible] المصطفی
[illegible] و سلم [illegible]

[illegible]

در این کتاب سه جزء است

قرآن را بخواند

حضرت رسول صلوات

سه شنبه دو شنبه

هرچند در این روزگار منقلب فتنه بپا شد
و هرچه نگه می‌کنم فاکه بود دایم دعاگو قائم شد
ای جان برادر بیگانگی تا نیاید نبینی
با ادب باش تا بزرگ شوی
بزرگی که نتیجه ادب است جوهره فائز قدم در بستان
سنه ۱۳۴۰

[illegible]